

هو العليم



مکامل عقول در پرتو انتظار ظهور

برگرفته شده از آثار

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

«قدس الله نفسه الزکیه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الامام الباقر عليه السلام:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَيَجْمَعُ بِهَا عُقُوبَتَهُمْ وَكَلَّمَتْ بِهِ أَهْلًا مُمْتًا

وقتی که امام زمان - حضرت بقیة الله ارواحنا فداه - ظهور کنند، خداوند دستش را روی سر همه مردم می گذارد

و ایمان مردم به واسطه ظهور حضرت تمام می شود و عقل آنها کامل می شود.

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلِهِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ ...

عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ الْعَلِيَّةِ وَ خَفِيِّ الْأَرْوَاحِ الْقُدْسِيَّةِ ، مِعْرَاجِ الْعُقُولِ ، مَوْصِلِ الْأَصُولِ ،

قُطْبِ رَحَى الْوُجُودِ ، مَرَكَزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ ، كَمَالِ النَّشْأَةِ وَ مَنْشَأِ الْكَمَالِ ،

جَمَالِ الْجَمِيعِ وَ مَجْمَعِ الْجَمَالِ ، الْوُجُودِ الْمَعْلُومِ وَ الْعِلْمِ الْوُجُودِ ،

الْمَائِلِ نَحْوَهُ الثَّابِتِ فِي الْوُلُودِ ، الْمُحَاذِي لِلْمِرَاتِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ ،

الْمُتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ الْمُرتَضَوِيَّةِ ، الْمُتَرَشِّحِ بِالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ ،

الْمُرَبِّي بِالْأَسْتَارِ الرَّبُوبِيَّةِ ، فَيَاضِ الْحَقَائِقِ بِوُجُودِهِ ، قَسَامِ الدَّقَائِقِ بِشُهُودِهِ ،

الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الْإِلَهِيِّ ، الْحَاوِي لِلنَّشْآتِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي ،

غَوَاصِ الْيَمِّ الرَّحْمَانِيَّةِ ، مُسْلِكِ الْآلَاءِ الرَّحِيمِيَّةِ ،

طُورِ تَجَلَّى الْلاهُوتِيَّةِ ، نَارِ شَجَرَةِ النَّاسُوتِيَّةِ ،

نَامُوسِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ ، غَايَةِ الْبَشَرِ ، أَبِي الْوَقْتِ ، مَوْلَى الزَّمَانِ ،

الَّذِي هُوَ لِلْحَقِّ أَمَانٌ نَاطِمٌ مَنَاظِمِ السِّرِّ وَ الْعَلَنِ ،

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ .^١

١. الكافي، ج ١، ص ٢٥.

٢. قسمتی از صلوات جناب محی الدین ابن عربی رضوان الله علیه.

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه

عنوان

۴-۱۳

فهرست مطالب و موضوعات

مقدمه

۱۴ - ۲۸

دوری از عقلانیت و عدم معرفت به موقعیت و حریم امام علیه السلام، منشأ انحرافات در
مهدویت ۲۲
هدایت و راهنمایی اولیای الهی تنها راه نجات از ظاهربینی ۲۷

بخش اول: فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام

۲۹ - ۱۱۶

فصل اول: اطلاع بر ادوار مختلف تاریخ معصومین، راهگشای دستیابی به فلسفه غیبت

۳۰ - ۸۲

ادوار مختلف تاریخ ائمه علیهم السلام از حضور تا غیبت کبری ۳۰

- ۳۱..... نزول تدریجی احکام، به جهت رعایت اقتضای حال مردم.....
- ۳۱..... غایت از نزول شریعت، رسیدن به کمال و شکوفایی عقل.....
- ۳۸..... خروج از جاهلیت و ماده گرایی بر اثر تعالیم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
- ۴۰..... عدم فائده معجزات با وجود روح استکبار و نبود عقلانیت.....
- ۴۲..... پیامبر برای شکستن بت‌های بیرونی و درونی نفس آمده است!.....
- ۴۳..... منظور از ظلمات در "یخرجهم من الظلمات"، بت‌های درون نفس است.....
- ۴۳..... اشعار جناب مولانا در باره نفس اماره به عنوان بزرگترین بت!.....
- ۴۴..... تمایل نفس به ظاهرگرایی دینی.....
- ۴۵..... ارزش اعمال ظاهری به میزان عقل و فهم است.....
- ۴۸..... مقامات انسان در آخرت به میزان عقل اوست.....
- ۴۹..... خطر ماتریالیسم اسلامی و ظاهرگرایی دینی.....
- ۵۲..... تبلور عقلانیت در واقعه غدیر.....
- ۵۵..... علت نیارودن معجزه توسط پیامبر، در روز غدیر جهت تثبیت ولایت.....
- ۵۹..... مصاحبت و دیدن کرامات و معجزات به تنهایی کافی نیست.....
- ۶۰..... ارتدّ الناس بعد النبیّ إلّا ثلاثه نفر.....
- ۶۱..... مردم نماز و زکات و روزه و حج را قبول کردند ولی ولایت را نپذیرفتند.....
- ۶۴..... حضرت آقا رضوان الله علیه: روز غدیر، روز احیاء عقل است.....
- ۷۰..... اتمام حجّت بر امامت و ولایت معصومین علیهم السّلام بوسیله عقل می‌باشد.....
- ۷۳..... پیغمبر برای هدایت مردم، به سراغ آنها می‌رفت.....
- ۷۶..... امیرالمؤمنین علیه السّلام چون پدری دلسوز، خود به سراغ مردم می‌رفت.....
- ۷۸..... چرا سیره امیرالمؤمنین پس از اتمام حجّت با مردم تغییر کرد.....
- ۷۹..... شیوه‌های مختلف ارتباط ائمه علیهم السّلام با مردم در دوران مختلف.....
- ۸۱..... شروع غیبت از زمان عسکرین علیهم السّلام بود.....

فصل دوّم: رشد عقلانی و عبور از ظاهرگرایی در زمان غیبت

۸۳ - ۱۰۱

- دوره غیبت، بستری برای کنار رفتن ظاهر و حرکت در سلوک عقلانی..... ۸۳
- دستوری که نشنیده انجام شود، تأثیرش صد برابر قوی تر است..... ۹۲
- مرحوم علامه طهرانی منتظر دستور استاد نبود!..... ۹۴
- بزرگان و اولیاء خودشان را معطل ظهور امام زمان نکردند..... ۹۶
- انجام دادن دستور برای ملاقات امام زمان را توهین به حضرت می دانم!..... ۹۷
- نحوه ارتباط با امام زمان در عصر غیبت، مانند اتحاد اوّیس قرنی با رسول خدا..... ۱۰۰
- ارتباط عقلانی با امام زمان علیه السّلام بالاتر از ارتباط ظاهری و شهودی است..... ۱۰۰

فصل سوّم: غیبت و حضور امام علیه السّلام، دو جلوه مختلف حقّ

۱۰۲ - ۱۱۶

- فلسفه غیبت، عبور از ظاهر امام و توجه به حقیقت او..... ۱۰۲
- تجلیّ آیه ﴿کلّ یوم هو فی شأن﴾ در غیبت و ظهور برای امام..... ۱۰۴
- امامت برخی از ائمه علیهم السّلام در سنّ کودکی بستری برای رشد عقلانی مردم..... ۱۰۶
- جهل به ولایت منشأ تشکیک در امامت امام جواد علیه السّلام در سنّ کودکی..... ۱۰۸
- ولایت در قالب نمی گنجد!..... ۱۱۲

بخش دوّم: حقیقت ولایت امام علیه السّلام

۱۱۷ - ۱۵۱

فصل اوّل: تبیین معنای واقعی ولایت

۱۱۸ - ۱۳۰

- ولایت یعنی ظهور اراده پروردگار..... ۱۲۰
- کیفیت ایجاد شیر از صورت روی پرده در معجزه امام رضا علیه السّلام..... ۱۲۰

- ۱۲۱..... نفس امام معصوم علیه‌السلام ، صورت حقیقی تمام عالم وجود است.....
- ۱۲۲..... کیفیت ارتباط امام علیه‌السلام با عالم وجود.....
- ۱۲۲..... ولایت امام علیه‌السلام در طول ولایت پروردگار متعال است، نه در عرض آن.....
- ۱۲۳..... عینیت حقیقت مقام ولایت و توحید پروردگار متعال.....
- ۱۲۴..... چگونگی وصول به توحید پروردگار.....
- ۱۲۷..... امتناع وصول اهل تسنن به مقام توحید پروردگار متعال.....

فصل دوّم: کیفیت هدایت افراد در عصر غیبت

۱۵۱ - ۱۳۱

- ۱۳۳..... امام علیه‌السلام با اسماء و صفات پروردگار، هدایت و راهنمایی می‌کند.....
- ۱۳۶..... صورت خارجیّه بخشیدن امام علیه‌السلام به اسماء کلیه پروردگار متعال.....
- ۱۳۷..... باب وصول و هدایت و سلوک إلی الله در زمان غیبت مسدود نیست!.....
- ۱۳۸..... احاطه ولایت بر مخلوقات احاطه ملکوتی است و حضور و غیبت مدخلیت ندارد.....
- ۱۴۲..... در هدایت انسان فقط مشیت الهیه دخیل است نه غیبت و ظهور.....
- ۱۴۳..... معیت امیرالمؤمنین با تمام شرایش وجود افراد.....
- ۱۴۴..... حقیقت ولایت در مقام اظهار و إخفاء یکی است و یک اثر دارد.....
- ۱۴۵..... بی‌فائده بودن قرب ظاهری با ولیّ خدا در صورت عدم اتصال باطنی.....
- ۱۴۷..... پاسخ مرحوم علامه به شخصی که از فراق گلایه داشت.....
- پاسخ سیدالشهداء علیه‌السلام به برادر خود، زمانی که از تأخیر نامه‌های حضرت گلایه داشت
- ۱۴۷.....
- إنابه و استغاثه حضرت علامه طهرانی به پیشگاه امام زمان برای مبتلا نشدن به مقام مرجعیت
- ۱۴۸.....
- ۱۴۹..... تقلید از مرحوم قاضی به دستور امام زمان علیه‌السلام.....

بخش سوّم: جایگاه معرفت به امام زمان علیه السّلام

۱۵۲ - ۲۵۴

فصل اوّل: امام عصر اروحنا فداه از منظر عرفان و اهل توحید

۱۵۳ - ۲۰۷

- ۱۵۳..... ضرورت شناخت شاخصه و معیارهای کلی در انتخاب رفیق
- ۱۵۳..... گفتار انسان کامل فقط بر محور توحید بوده و از آن تنازل نمی‌کند
- ۱۵۴..... مرحوم حدّاد: سالک نباید خود را به مادون ذات تنزّل دهد
- ۱۵۵..... آیات قرآن غناء ذاتی و استقلال در وجود را از آن خدا می‌داند و بس
- ۱۵۷..... عارف کامل همانند ربّ خود به غیر از توحید سخنی نمی‌گوید
- ۱۵۹..... تشکیل مجالسی که به امام علیه السّلام به دید استقلالی نظر شود، ممضای آنان نیست
- ۱۶۰..... جایگاه واقعی امام علیه السّلام در فقراتی از زیارت جامعه
- ۱۶۳..... هر فعل و تصرّفی در عالم وجود ظهور نماید، عین ولایت مطلقه حضرت حقّ است
- ۱۶۵..... سرّ و ضمیر عارف با امام علیه السّلام معیت داشته و افتراق از آن محال است
- ۱۶۸..... شدت مصیبت و محنت تغییر دهنده مرتبه امامت نیست
- ۱۶۹..... اساس مجالس عزاداری اهل توحید رسیدن به غایت سیر معصومین است
- ۱۷۰..... مکتب امام حسین علیه السّلام مکتب تعقل و آزادی و انتخاب است
- ۱۷۲..... عشق واقعی جدای از مبانی عقل نیست
- ۱۷۴..... شمس مغربی: ورای مطلب هر طالب است مطلب ما
- ۱۷۷..... موخّد واقعی تطوّر حالات و دگرگونی مقامات را به حق نسبت می‌دهد
- ۱۷۸..... کشتن زبیر در جنگ جمل نمونه‌ای از تمرّد و تسلیم نبودن در برابر حقّ است
- ۱۸۰..... نزد عارف رؤیت ظاهری امام علیه السّلام غایت مراد نیست
- ۱۸۳..... داستان تهجّد مرحوم حاج سیّد احمد کربلایی در مسجد سهله
- ۱۸۶..... توجه به ظاهر امام علیه السّلام نفس را از ادراک سرّ ولایت باز می‌دارد
- ۱۸۸..... کلام مرحوم علامه ناظر بر معرفت حقیقت امام است نه تشرّف به حضور بدن عنصری
- ۱۹۲..... آنچه در زمان غیبت بر آن تأکید شده مسئله تهیّو و ثبات در دین است

- تعیین وقت ظهور وارد نمودن افراد است در عالم وهم و خیال..... ۱۹۵
- در علم حضرت حق هیچ‌گونه تغییر و تحوُّلی راه ندارد..... ۱۹۸
- بداء انکشاف جهل ما می‌باشد نسبت به روند فاعلی سلسله علل در عالم خارج..... ۲۰۰
- إخبار حضرت عیسی علیه‌السَّلام از فوت جوان و دفع آن با صدقه..... ۲۰۳
- اعتراض عدم اتیان نماز شب به مرحوم علّامه در حالت کسالت و جواب آن..... ۲۰۴

فصل دوّم: ضرورت سیر بسوی ظهور باطنی، از منظر مکتب عرفان

۲۰۸ - ۲۳۳

- منحصر نبودن انتظار فرج در شیعیان عصر غیبت..... ۲۰۸
- تأمّلی در معنای انتظار فرج..... ۲۱۰
- تعریف ظهور باطنی از منظر آیه الله طهرانی..... ۲۱۲
- تجلّی و ظهور باطنی ولایت در شاه عبدالعظیم حسنی..... ۲۱۳
- تحقّق فرج و ظهور باطنی بوسیله معرفت به نورانیت امام علیه‌السَّلام..... ۲۱۴
- توضیحی پیرامون حدیث معرفت به نورانیت..... ۲۱۵
- اشعار ملّای رومی درباره مقام امیر المؤمنین علیه‌السَّلام در عالم توحید..... ۲۲۷
- با کسب معرفت حقیقی صاحب ولایت، موانع حضور و ظهور برداشته می‌شود..... ۲۲۹
- حکایت مرد صابون فروش و فرمایش امام زمان عجل الله تعالی فرجه: رُدّوه فإنه رجلٌ صابونی..... ۲۳۰
- فرار کردن منتظران ظهور از امام زمان علیه‌السَّلام در شهر حلّه..... ۲۳۱

فصل سوّم: تحقّق ظهور باطنی و طریق تحصیل معرفت به امام علیه‌السَّلام

۲۳۴ - ۲۵۴

- سؤال علّامه طهرانی در مورد «من مات و لم يعرف امام زمانه» و پاسخ علّامه طباطبایی..... ۲۳۴
- علّت انحصار شناخت امام علیه‌السَّلام در عرفان و سلوک إلی الله..... ۲۳۵

- راهنما و هادی سیر و سلوک إلی الله، باید مندرک و فانی در مقام ولایت شده باشد..... ۲۳۸
- دعوت اولیاء الهی به فناء در ولایت، جهت تحقّق ظهور باطنی امام زمان علیه السّلام ۲۴۱
- لفظ «فناء» بیشترین لفظی بود که بر زبان آقای حدّاد جاری می شد..... ۲۴۳
- با چشمی که به غیر او نظر کرده است، می خواهی او را تماشا کنی؟!..... ۲۴۳
- کلام حضرت آقا در زیارت امام رضا علیه السّلام برای فناء در ولایت..... ۲۴۵
- مجالس توسّل برای کشف حقیقت توحید و حصول عرفان الهی و فناء در ذات ۲۴۶
- توسل اولیاء الهی برای انکشاف حقیقت توحید و ولایت..... ۲۴۹
- انسان هرگز نباید دست از طلب فناء و عبودیت بردارد!..... ۲۵۰
- اشعار زیبای جناب شیخ بهائی در توسّل به امام عصر اروحنا فداه..... ۲۵۳

بخش چهارم: وظائف شیعیان در رعایت حریم امام زمان علیه السّلام

۲۵۵ - ۳۲۷

- موقعیت و جایگاه امام معصوم علیه السّلام در مکتب تشیّع..... ۲۵۶
- وابستگی هویت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از امام معصوم..... ۲۵۷

فصل اوّل: وظائف طلب علم دینی و مبلغین و ائمه جمعه و جماعات

۲۵۹ - ۲۶۶

- رعایت انتساب شاگردی امام زمان علیه السّلام در برخورد با مردم..... ۲۵۹
- عدم رعایت انتساب به امام زمان علیه السّلام، موجب انحراف دین، توسّط و عاظ و علماء ۲۶۱
- پاسخگو بودن فقط به امام علیه السّلام، رمز موقّقت طلبه و مبلغ دین..... ۲۶۳
- کم و زیاد نکردن در بیان احکام بخاطر جلب توجه جامعه و جوانان..... ۲۶۴
- وظیفه ائمه جمعه، متوجه نمودن نفوس به صاحب ولایت و ظهور باطنی..... ۲۶۶

فصل دوم: رعایت جایگاه امام علیه‌السلام در تعظیم شخصیت علماء و بزرگان دین

۲۸۴ - ۲۶۷

- مکتب تشیع قائم به وجود امام معصوم است و بس! ۲۶۷
- ضرورت بیداری و تنبّه شیعه، در انحصار توجه به امام علیه‌السلام و ترک امور اعتباری ۲۶۸
- علت تألیف کتاب امام شناسی توسط حضرت علامه طهرانی ۲۷۱
- حریت عرفاء الهی در طرح مبانی تشیع ۲۷۲
- اهتمام بلیغ و عزم راسخ حضرت علامه در حفظ حریم ولایت و شعائر دینی ۲۷۲
- حرمت استعمال لفظ امام بصورت مطلق بر غیر از امام معصوم ۲۷۴
- حساسیت و پافشاری علامه طهرانی در عقائد و مبانی مکتب تشیع ۲۷۶
- بیان حقائق تشیع هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد ۲۷۷
- تعلیق علامه طباطبائی بر «بحار الانوار» علامه مجلسی قدس الله سرهما ۲۷۸
- علامه طباطبائی: «ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم» ۲۷۹
- گلایه از علامه طباطبائی، نسبت به ادامه ندادن کار تعلیق بر کتاب بحار الانوار (ت) ۲۷۹
- عدم جواز سکوت علمای شیعه در مقابل مسائل انحرافی سائر علماء ۲۸۰
- حکایاتی درباره غیرت دینی آیه الله بروجردی ۲۸۲

فصل سوم: تأثیر میزان ادراک مقام ولایت امام علیه‌السلام، در کیفیت اجتهاد و صدور

فتاوی

۲۹۴ - ۲۸۵

- تفاوت فتوای اولیاء الهی با سائرین، بخاطر اختلاف در میزان فهم و ادراک مقام ولایت ۲۸۵
- هزار وقف در ازای یک زیارت امام رضا علیه‌السلام پوچ است! ۲۸۹
- توجه صرف علامه طهرانی به امام رضا علیه‌السلام هنگام تشرّف به مشهد مقدّس ۲۹۰
- دوری از فضای فلسفه و عرفان منشأ لغزش نسبت به علم امام علیه‌السلام ۲۹۱

فصل چهارم: خلا مسائل حکمی و شهودی نسبت به مقام ولایت امام علیه السلام و توحید بواسطه انغمار در ظاهرگرایی دینی و ماتریالیسم اسلامی و دور شدن از

عقلائیّت

۲۹۵ - ۳۲۷

- ۲۹۵.....اهتمام شدید حوزه نجف در تدریس فلسفه و عرفان
- ۲۹۸.....حوزه نجف برای مقابله با الحاد و مادی‌گری کاری انجام نداد
- ۳۰۰.....بی‌مهری حوزه نجف نسبت به حکما و عرفای الهی
- ۳۰۱.....تبعید سید حسن مسقطی از نجف به جرم دعوت او به توحید
- ۳۰۳.....سرنوشت سید حسن مسقطی به نقل از روح مجرد
- ۳۰۶.....تمجید و تعظیم اولیای الهی در کلام بزرگانی چون حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی و حاج شیخ حسین حلّی
-مرحوم سید محمد کاظم یزدی شرایط فقاها را حصول ملکه قدسیه می‌داند نه صرف عدالت عرفیه
- ۳۰۷.....
-مواجهه علامه طهرانی با آیه الله خویی در رابطه با لزوم سلوک عرفانی
- ۳۰۹.....
-اختناق جوّ حوزه علمیه نجف و علل زوال آن
- ۳۱۱.....
-اخبار علامه طهرانی از ایجاد حوزه مرضیّ امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف
- ۳۱۴.....
-باید حفظ شریعت کرد نه حفظ شخصیت و مقام
- ۳۱۶.....
-خطر علماء سوء بر شیعیان، از لشکر یزید بیشتر است
- ۳۱۶.....
-اگر شمشیر در دستان امام زمان نبود، فقها فتوا به قتل او می‌دادند
- ۳۱۸.....
-دشمنی علماء سوء با امام زمان علیه السلام
- ۳۲۱.....
-چه کسانی کمر حضرت علی را شکستند
- ۳۲۴.....
-تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است
- ۳۲۵.....
-علت اساسی ایمان و اعتقاد مردم نسبت به انبیا و معصومین علیهم السلام
- ۳۲۶.....

خاتمه

۳۵۳ - ۳۲۸

- ۳۲۸..... بیداری عقلانی، طلیعه ظهور امام زمان علیه السلام.....
- ۳۳۶..... حریت اهل توحید در زمان رفع جمود و تحجر.....
- ۳۳۷..... ارمغان مبارک تکنولوژی و فناوری جدید در ایجاد روح حقیقت جویی در نسل جوان.....
- ۳۳۸..... فرمایش امام صادق علیه السلام در لزوم تحقیق جهت شناخت و پذیرش دین.....
- ۳۳۸..... عدم کفایت بیان صرف احکام ظاهری در حل مشکلات امروزی.....
- ۳۴۳..... قهر شدید علامه طهرانی بخاطر ترسیدن یک زن در خیابان.....
- ۳۴۵..... هیچ راهی جز پاسخ به فطرت برای کسی باقی نمانده است!.....
- ۳۴۷..... غزل شیوای حافظ شیرازی درباره حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَبْعُوثِ إِلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَآلِهِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُتَّجِبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مقدمه

حمد لایزالی و سپاس نامتناهی مختص خداوند عزّ و جلّ است که بر اساس حکمت بالغه خود، عالم آفرینش را از کتم عدم به وجود آورد؛ و به لباس هستی ملبّس نمود.

و از میان آن عوالم، بنی آدم را به جامعیت منطق عقل و احساس برگزید؛ و بر این اساس به شرف تکلیف متعهد و مسئول نمود.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱

و درود غیر محدود، و تحیت و اکرام غیر محصور، از آن راهبران تربیت بشری

^۱. سوره الإسراء (۱۷)، آیه ۷۰: «و به تحقیقی ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم، و آنان را در بیابان و دریا سیر دادیم، و از نعمت‌های پاک و طیب خود روزی گردانیدیم، و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت دادیم.»

است که با برافراشتن لوای حمد ایزدی، نور پر فروغ ایمان و ایقان را در دل‌های افراد بشر متجلی نمودند؛ و مشعل توحید و ولایت را در کانون جان‌ها برافروختند؛ تا بشر صاحب نفس هیولانی، و قوه و استعداد بی حد و جدار را در راه تمکین از حق متمکن کنند.

خاصه حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله و وصی گرامش سیدالوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما که حاملان لواء حمد و حائزان مقام شفاعت کبری هستند و ائمه معصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف که مظهر تامه اسماء الهیه؛ جمالیته و جلالیه؛ و آیات کامله انوار احدیت و واحدیت، و مرآی کبرای حق، و خلفای عینی باری تعالی شأنه العزیز، و واسطه فیض و اشراق نور ازلی بر هیاکل وجود و ماهیات امکانیه بوده‌اند. در ولایت تکوینیّه، آئینه تمام نمای جمال الهی و جلال ایزدی و لؤلؤ درخشان مفیض نور احدیت بر عالم ماسوی؛ و در ولایت تشریحیه، در شریعه و آبشخوار الهام، و آخذ احکام از مصدر تشریح و حقائق بوده‌اند.

مسئله شناخت و معرفت به مقام امامت و ولایت امام زمان اروحنا له الفداء از مهمترین مسائل حیاتی است؛ و با شناخت این واقعیت، تمام جهات استعدادیه انسان در مدارج و معارج کمال رشد و نمو می‌کند؛ و با عدم شناخت و پیروی نکردن از این حقیقت، استعدادها و قابلیت‌ها همه در مسیر انحراف قرار گرفته، و در لجن زار عفن مادیات و شهوات مضمحل و منعدم می‌شود. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.»^۱

«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۹.

است.»

نوشتار پیش رو مجموعه‌ای از مطالب و مبانی در خصوص حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است که شامل فلسفه غیبت ایشان، کیفیت انتظار ظهور، کیفیت امکان وصول به مرتبه ظهور باطن، تشریح حقیقی به وادی معرفت امام عصر در زمان غیبت و وظایف شیعیان در قبال امام زمان علیه السلام و حفظ حریم ولایت و امامت که از زبان و بنان فریده دهر و آیت عظامی الهی جناب حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه بجای مانده است.

ایشان در تمامی دوران عمر مبارک خویش، هم در زمان حیات مرحوم والدشان حضرت سید الطائفتین علامه طهرانی رضوان الله علیه، و مخصوصاً بعد از ارتحال ایشان که مأمور به تبیین و ترویج مبانی اصیل مکتب تشیع و عرفان حقیقی از طرف خود ایشان می‌گردند، لحظه‌ای نیاسودند و تمام اوقات مبارکشان به تألیف کتب و بیانات حکیمانه و ارشادات عارفانه گذشت.

حضرت آیه الله طهرانی در طول سال، و در روزهای اعیاد و وفیات معصومین علیهم السلام مجالس و عظ و ارشاد اقامه می‌فرمودند؛ و بسیاری از اوقات از مواظب عرشی خویش قلوب مستمعان را اشراب می‌نمودند.

ایشان نسبت به آموزه‌های دینی و حریم مقدسات الهی حساسیتی ناگفتنی داشتند، و به خصوص نسبت به حریم ولایت و موضوع امامت که خارج از توصیف و تعریف می‌باشد، می‌فرمودند:

«در مکتب تشیع، همه چیز امام معصوم است و بس! تبیین مسئله امامت معصوم علیه السلام و امتیاز او با سائر افراد باید سرلوحه شعائر و مبانی تشیع قرار گیرد؛ و این مسئله برای عموم، چه مسلمین و چه غیر آنان، روشن و مبرهن گردد که مقام و موقعیت امام معصوم

علیه‌السّلام ماورای اندیشه و توهمات بشری قرار دارد، و هیچ فردی را نمی‌توان با او مقایسه نمود.»

و همچنین می‌فرمودند:

«حفظ حریم اهل بیت، حفظ و رعایت مکتب است و مکتب یک انسان ناموس او به حساب می‌آید. پس حفظ حدود و حریم اهل بیت علیهم‌السّلام حفظ حریم شخصی و ناموس انسان خواهد بود و بالعکس.»

افتخار یک شیعه به این است که چگونه در فرهنگ و محاورات و سخنان و رفتار خویش، جایگاه زعمای دین و لواداران مکتب تشیع را که همان هادیان معصوم علیهم‌السّلام می‌باشند، حفظ نماید و مرتبه و منزلت آنان را در اصطلاحات و تعبیر رعایت نماید و هیچ احدی را به حوزه و دایره شئون و مراتب آنان راه ندهد، و آنان را از آن جایگاه رفیع که فقط حضرت حق سبحان معرف و مبین آن مرتبت و منزلت است و بس، به مراتب دون و نازلۀ نفوس عادّی بشری و مختلط با اوهام و اهواء ساقط نگرداند، که در این صورت به ناموس خود تعدّی و تجاوز روا داشته و حرمت او را نگه نداشته و منزلت او را پاس ننهاده است.»

همچنین در جایی دیگر می‌فرمودند:

«روزی این بنده با مرحوم والد رضوان الله علیه درباره مسئله امامت و ولایت حضرت ولی عصر ارواحنا فداء مذاکره داشتم و در بین مطالب عرض کردم: آقا جان بنده فکر می‌کنم در این انقلاب با توجه به دستاوردهای مثبت و مفید خود، در مسئله حضرت صاحب العصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ابراز آن در میان جامعه کوتاهی شده است. ایشان فرمودند:

”بله! مطلب همین طور است و من فقط برای تبیین همین موضوع و ارائه شخصیت و تشریح حقیقت صاحب ولایت بود که به تألیف دوره «امام شناسی» پرداختم و این دوره بهترین تألیف من است در بین جمیع مؤلفاتم.“

مطالب و فرمایشات اولیاء الهی با مطالب سائر افراد متفاوت است، چرا که مطالب ایشان برخاسته از مقام شهود و مقام حقّ الیقین است؛ لذا در عبارت آنها تذبذب راه ندارد، حیرت و سرگردانی راه ندارد، احساسات و عواطف و تبلیغات و شایعات در ایشان تأثیری ندارد. از این رو است که حضرت علّامه طهرانی به ایشان می فرمودند:

«از یک خطّ آنچه که گفته ام نمی گذرم، اگرچه تمام بدنم را زیر

ساطور خرد کنند!»

آری! این است تفاوت مطالب اولیاء الهی و سائر افرادی که بر اساس معلوماتی چند، از سر محفوظات و گردآوری از سائر کتب، و با هزار ملاحظه و مصالح شخصی، صورتی ناموزون از حقائق و حیانی به مردم ارائه می نمایند؛ مطالبی که تحت تأثیر احساسات و عواطف و تبلیغات چشم پرکن، نگاشته شده است. و صرفاً ناقل مفاهیمی سطحی و قشری به ذهن مخاطب خود می باشد؛ لذا ما می بینیم درباره مهدویت کتاب های زیادی نوشته شده است و مطالب بسیاری از سوی افراد مختلف بیان شده است، ولی متأسفانه آنچه که در جامعه کنونی به عنوان مسائل مهدویت رواج پیدا کرده است، مطالب و طرز تفکر افرادی است که تمام مسئله امام زمان علیه السلام نزد آنها در نقل کرامات و تشرّف ظاهری و ملاقات افراد با حضرت خلاصه می گردد؛ و با تشکیل مجالس مختلف در تهییج احساسات مردم مخصوصاً قشر جوان، پیوسته وعده ظهور حضرت را با بیان قرائن و علائم ظهور ایشان علم کرده، و آنها را در هاله ای از توهمات قرار داده، و تمام سعی و تلاش آنها را در دنبال نمودن

علائم ظهور تباه نموده و آنها را از حقیقت ولایت امام علیه‌السلام، به اموری نه چندان ضروری مشغول می‌سازند.

در طول تاریخ تشیع، عدم عقلانیت و تبعیت از احساسات و توهمات در مسئله مهدویت، مشکلات زیادی به بار آورده است و هر از چند گاهی، در گوشه و کنار، عده‌ای که با داشته‌های خود، غرضه برای عرضه اندام نداشته‌اند، با استفاده از جهل عوام و با بیان چند خواب و مکاشفه شیطانی و دروغی و با سرقت القاب و عناوینی همچون نائب خاص و سید حسنی و سید خراسانی و یمانی و امثال ذالک، دگانی باز نموده و متاع خود را با خواب و مکاشفات و نیز در قالب اشعار مداح‌های نان به نرخ روز خور، که هر خزعبلاتی را در اشعار خود جای داده تا با این حيله اذهان مردم بسیط مخصوصاً جوانان را جذب نموده و آنها را برای دستیابی به مقاصد شوم خود تحت تسخیر قرار بدهند، پیدا می‌شوند و مال و جان آنها را در اختیار امیال و خواسته‌های شیطانی خود می‌گیرند.

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی ضوان الله علیه

می‌فرمودند:

«داستان سید حسنی که در برخی از روایات از علائم ظهور شمرده شده است، در طول تاریخ موجب بروز و ظهور حوادث و قضایایی شده است. در این برهه، عده زیادی دعوی سید حسنی بودن داشته‌اند و برای اثبات مدعای خویش به بعضی از امور غریبه نیز متشبث می‌گردیدند.

داعیه این قضیه بیشتر در عراق اتفاق افتاده است و افراد بی‌اطلاع زیادی در دام شیادی و شیطنت آنها گرفتار شدند که مرحوم والد

-قدّس سرّه- به بعضی از آنها در کتاب روح مجرد اشاره کردند.^۱ و از جمله آنها فتنه بایبه است که ابتدائاً با دعوی سید حسنی اوج گرفت و سپس از آن تجاوز نمود و به خود ولایت حضرت نفوذ پیدا کرد و آن مصیبت و فاجعه را به وقوع آورد. در زمان ما نیز عده‌ای نفهم و عاری از شعور و درایت به برخی از ساده‌لوحان عنوان سید حسنی داده‌اند و با تبلیغ و اشاعه، در مقام تثبیت این مطلب برآمده‌اند، و چه بسا خود آن ساده‌دلان را کم و بیش در مذاق خوش آمده و به باورشان درآمده است، و گروه زیادی از بی‌خبران را به ضلالت و غوایت درانداخته‌اند.

داستان سید حسنی مانند ظهور حضرت از امور خفیه است و کسی از آن اطلاع ندارد، و هرکه درباره آن سخنی گفته است، ره به خطا برده و زحمتی برای سائر افراد آورده است؛ و اینجانب خود در این باره از بعضی از اهل اطلاع و معرفت سخنانی شنیده‌ام که تمامی آنها اشتباه و خلاف بوده و هیچ حقیقتی در خارج نداشته است!»

همچنین ایشان در این باره در کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام^۲ می‌فرمایند:
 «نقل مکاشفات دروغین و انتساب آنها به حضرت صاحب‌الأمر ارواحنا فداه چه فرقی با جعل اکاذیب و روایات دروغین از ابوهریره و سمرة بن جندب و کعب الأحبار و عبدالله بن سباها دارد؟ برای رسیدن به امیال و مقاصد دنیوی و استیلاء بر مسند و کرسی ریاست، به چه اعمال خلاف شرع و حرام بین و خدعه و مکر و کذب و تقلب که

۱. روح مجرد، ص ۵۶۳.

۲. نوروز در جاهلیت و اسلام، ۱۰۵.

دست نمی‌زنیم! و از امام معصوم، عصمت پروردگار و ناموس عالم وجود، مایه نمی‌گذاریم! و خواب‌ها و مکاشفات دروغ را برای رساندن افراد معلوم‌الحال به کرسی ریاست و حکومت، از آن بزرگوار شایع و منتشر نمی‌کنیم! آخر چرا؟ و اگر دروغ می‌گوییم - که می‌گوییم - بگوییم، ولی چرا پای عصمت حق را به میان می‌آوریم؟ و دعای آن حضرت را در شب قدر، برای پیروزی افراد به مسند حکومت منتشر می‌نماییم و اذهان خام و ناپخته عوام را مشوش نموده و فریب می‌دهیم!؟

در روز جمعه از ناحیه حضرت، مردم را دعوت به غسل و زیارت آل یس و سپس حکم به انتخاب فرد مورد نظر می‌نماییم! عجب که دیواری کوتاه‌تر از این معصوم مظلوم پیدا نکرده، بار توهمات و تخیلات و هواهای نفسانی خویش را بر دوش و گرده او می‌نهمیم و او را به سمت و سوی اهواءِ دنیّه و پست و بی‌مقدار خویش می‌کشانیم. وای بر ما که ناموس مقام عزت را این قدر خار و بی‌مقدار پنداشتیم و قبیح‌ترین و وقیح‌ترین توهین‌ها و جسارت‌ها را به او روا داشتیم؛

﴿سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱.

مسئله دروغ و تزویر منحصرأ در زمان حضور معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نبوده است و به افرادی چون ابوهریره و سمره بن جندب و علی بن ابی حمزه و هلالی و غیره خلاصه نمی‌شود، بلکه در زمان غیبت نیز پیوسته برخی افراد از این شیوه نامیمون و قبیح برای رسیدن به مقاصد خود بهره می‌بردند.

۱. سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷.

دوری از عقلانیت و عدم معرفت به موقعیت و حریم امام علیه‌السلام، منشأ انحرافات در مهدویت

دو عامل اساسی انحراف شیعه در عصر غیبت، در مسئله مهدویت وجود دارد: عامل اول جهل عمومی نسبت به فلسفه غیبت امام زمان علیه‌السلام می‌باشد که اگر مقصود از آن را متوجه می‌شدیم و می‌فهمیدیم که مقصود از غیبت، رشد عقلانی عامه مردم است، همچنان‌که در بخش اول توضیح آن می‌آید، بجای پرداختن به این‌گونه مسائل و بجای محدود کردن ارتباط با امام زمان علیه‌السلام در مجالس توسل و دعای ندبه و زیارات، به امید دیدار ظاهری حضرت، به سمت حقیقت آن امام که محدود به مکان خاص و زمان خاصی نیست، حرکت می‌کردیم.

و همین مسئله باعث گرایش به مدعیان دروغین و وعده‌دهندگان به ظهور گشته، و بجای اینکه مردم را به سمت حقیقت حرکت دهد و به کمال مطلوب در پرتو معرفت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برساند، فرصت و عمر ایشان را به امید رسیدن روز موعود تلف کرده و از بهره‌وری از این فرصت طلایی و توفیق اجباری زمان غیبت بی‌بهره ساخته و طبعاً به آن بلوغ و رشد عقلانی دست نیافته و در راه شناخت و معرفت حضرت که همان راه تهذیب و تذکیه نفس و عرفان می‌باشد، قدم نگذاشته و به مقصود نمی‌رساند.

امام صادق علیه‌السلام درباره ظهور حضرت بقیه الله می‌فرماید: "اِذَا قَامَ قَائِمُنَا

وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَ اكْمَلَ بِهِ اخْلَاقَهُمْ"؛

۱. در *الخرائج و الجرائح* قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۸۴۰ و در *کمال الدین و تمام النعمی* شیخ صدوق، ص ۶۷۵، این روایت از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است. همچنین در *کافی*، ج ۱، ص ۲۵ و *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۳۶، این روایت با اختلافی اندک از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است. ملاصدرا در *شرح اصول کافی*، ج ۱، ص ۵۵۶، روایت مشابهی به نقل از ابن ابی یعفور

«وقتی که قائم ما ظهور کند و از پس پرده غیبت به درآید، خداوند دست او را بر سر همه بندگان قرار می دهد و بواسطه این عنایت و کرامت، عقول آنها را به مرتبه جمعیت و اتقان درمی آورد و از تشنگی و افتراق بیرون می آورد، از چند سو نگری درمی آورد و بدین لحاظ اخلاق آنها را نیز کامل می کند.»

اخلاق آنها یعنی امور آنها، صفات آنها، کارهایی را که انجام می دهند، تصرفاتی که می کنند، ارتباطاتی که پیدا می کنند؛ اینها را به مرتبه انسانیت کامل و کمال می رساند. همان گونه که حضرت محیی الدین عربی از امام زمان علیه السلام تعبیر به «معراج العقول» می آورد.

بنابراین اولین شرط ورود در حریم ولایت حضرتش، جایگزینی عقل بر احساسات است. از همین جهت روش تربیتی بزرگان مکتب عرفان نظیر حضرت علامه طهرانی و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن طهرانی رضوان الله علیهما بر سلوک عقلانی بود. و در مکتب ایشان، سلوک همان توجه به کلیات و عبور از جزئیات است. سلوک الی الله، همان عقلانیت و عبور از عالم توهمات و تخیلات و احساسات است. مقصود و مطلوب، رسیدن به معرفت و لقاء با حقیقت امام علیه السلام است، و ائمه علیهم السلام ما را به همین مسئله سوق داده و تشویق می نمودند.

دومین عامل پیدایش انحراف در مسئله انتظار ظهور، عدم توجه به معرفت نورانی و حقیقی امام علیه السلام و رسیدن به کنه حقیقت ولایت که همانا عینیت توحید و ولایت است، می باشد. در واقع، مسئله امامت و ولایت، آنچنان که باید، معرفی نشده است و همین جهل، امام معصوم علیه السلام را در پرده ابهام قرار داده و

از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَعَّ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ.»

در نهایت، امامی ساخته و پرداخته اذهان عموم را در معرض دید همگان قرار داده است. و البته مهمترین منشأ آن، کوتاهی مبلّغین و علمایی است که تمام توجه مردم را به ظواهر دین و احکام جلب نموده و فروع دین همانند نماز و روزه و احکام طهارات را با سعی بلیغ ترویج می دهند؛ ولی حقائق اصول دین را که همان توحید و نبوت و امامت و معاد است، در بوتۀ ابهام و نسیان قرار داده اند. در حالی که در اسلام به هیچ چیزی مانند ولایت سفارش نشده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

”بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوِلَايَةِ، وَ مَا نُوْدِيَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ.“^۱

«اسلام بر پنج ستون بنا نهاده شده است: بر نماز، و زکات، و روزه، و حج، و ولایت. و به هیچ چیز توصیه نشده است، به آن گونه که به ولایت توصیه شده است.» در مکتب عرفان حقیقی و مدرسه تربیتی اولیاء الهی همچون مرحوم سید مهدی بحر العلوم، مرحوم قاضی و علامه طباطبایی، علامه طهرانی و آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیهم اجمعین، تمام توجه در معرفت امام علیه السلام و فناء و اندکاک در ولایت حضرت صاحب الامر علیه السلام می باشد. عارف حقیقی در بیابانها به دنبال خیمه امام زمان علیه السلام نمی گردد، چرا که تمام شراشر وجود او را ولایت امام علیه السلام پر کرده است و او به هر جا نگاه کند، به امام زمان علیه السلام نگاه کرده است و تجلی ولایت او را می بیند؛ نه اینکه نظیر جهال بی اطلاع از حقایق دینی، بر فراز منبر رسول خدا بگویند با وجود ماهواره ها امام زمان

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸؛ محاسن، ج ۱، حدیث شماره ۴۲۹، ص ۲۸۶؛ و نیز در کافی، از ص ۱۸ الی ۲۱، و در محاسن، ص ۲۸۶، چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روایات دیگر از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام آورده اند.

غربت بیشتری پیدا کرده، زیرا او را رصد می‌کنند! و یا مردم را با داستان‌های جزیره خضراء و چله‌نشینی برای عرض حاجات دنیوی مشغول نمایند و در نهایت عوام را به امامی دعوت کنند که نه دیده می‌شود و نه راه ارتباطی با وی وجود دارد! و با طرح این تُرّهات خود را مسخره عوام قرار دهند و امام زمان را ناتوان بر حفظ خویش جلوه دهند؛ زهی حماقت از این معرفت‌های جاهلانه که انسان نمی‌داند بر این خزعبلات بخندد و یا بر مظلومیت امام زمان از دست این گونه جهال بگریزد.

چه قدر فاصله است بین این معرفت عامیانه و بین کلام مرحوم حضرت حاج سید هاشم حداد رضوان الله علیه که می‌فرمودند:

«کور باشد آن چشمی که صبح از خواب برخیزد و قبل از افتادن به

در و دیوار، امام زمان را نبیند.»

حضرت آقا در کتاب/فقوحی می‌فرمایند:

«آری آن عارفی که حقیقت وجود خود را فانی در وجود صاحب

ولایت نموده است... هیچ خواست و اراده‌ای در وجود خود جز اراده

و مشیت صاحب ولایت کلّیه الهیه حضرت حجة بن الحسن ارواحنا

لتراب مقدمه الفداء باقی نگذارده است و نفس و سرّ او با نفس و سرّ

مولای خود معیت ابدی، بلکه اتحاد و وحدت پیدا نموده است و

عاشقانه و والهانه در وصف مولایش می‌سراید:

سلام الله ما کرّ اللیالی و جاوبت المثنائی و المثالی

علی وادی الاراک و من علیها و دار باللوی فوق الرمال

دعا گوی غریبان جهانم و ادعو بالتواتر و التّوالی

به هر منزل که رو آرد خدا را نگه دارش به لطف لایزالی

منال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیت است آشفته حالی

ز خَطَّتْ صد جمال دیگر افروز که عمرت باد صد سال جلالی
 تو می باید که باشی و نه سهل است زیان مایه جاهی و مالی
 بر آن نقّاش قدرت آفرین باد که گرد مه کشد خطّ هلالی
 فحبّک راحتی فی کلّ حین و ذکرک مونسى فی کلّ حال
 سویدای دل من تا قیامت مباد از سوز سودای تو خالی
 کجا یابم وصال چون تو شاهی من بد نام رند لا ابالی
 خدا داند که حافظ را غرض چیست و علم الله حسبی من سؤالی^۱
 و یا در جای دیگر می فرماید:

به ملازمان سلطان که رساند این ندا را
 که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
 دل عالمی به سوزی چه عذار بر فروزی
 تو از این چه سود داری که نمی کنی مدارا
 چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی
 دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را^۲

آیا این دیدگاه جناب حافظ رضوان الله علیه با آن کسی که هیچ
 چیزی از امام، جز غیبت و مخفی ماندن از انتظار نمی داند و اصلاً و ابداً
 معرفتی به کنه ولایت و سیطره و اشراف بر نفوس و جوهره عالم خلقت
 و حقیقت همه حقائق و حبل الله الممدود بینه و بین خلقه و وساطت
 فیض حقّ و وسیله بروز و ظهور اسماء و صفات کلّیه حقّ و ...

۱. دیوان حافظ، غزل ۴۶۳.

۲. همان مصدر، منتخبی از غزل ۱۲.

نمی‌داند و در مقام شعر و شاعری ابیاتی را به هم می‌بافد و دلخوش از اینکه در وصف امام علیه‌السلام شعری سروده است، یکی است؟!^۱

هدایت و راهنمایی اولیای الهی تنها راه نجات از ظاهربینی

اینجاست که به این نکته می‌رسیم که اولیاء الهی چه حقّ عظیمی بر گردن بشریت دارند که با به جان خریدن تمام سختی‌ها و مشکلات و مورد طعن و طرد و تکفیر علمای سوء قرار گرفتن و لب به اعتراض نگشودن، رسالت خود را با روشن نمودن حقائق و معرفی طریق وصول به معرفت امام علیه‌السلام اداء کردند. و سفره‌ای به پهنای ابدیت پهن نموده‌اند و همه افراد را به آن دعوت می‌کنند. حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن طهرانی قدس الله نفسه الزکیه می‌فرمودند:

«این بنده خود اعتراف و اقرار می‌کنم: اگر نبود توجّهات و ارشادات و تنویر افکار و بیان حقایق و اسرار و کشف برخی از مسائل و حقایق پشت پرده توسط والد معظم -روحی فداه-، خود نیز به همان ورطه و دامی گرفتار می‌شدم که سائرین گرفتار آمدند و مبتلا شدند. و در این زمان که عمر و حیات خویش را پشت سر گذاردم و روی به جانب رحمت و غفران و عفو ربّ و دود دارم، از خدای مَنان سپاسگزار و بر الطاف بی‌کرانش سر به سجده شکر و عبودیت می‌گذارم که با هدایت و راهنمایی‌های چنین عبد صالح و مطیع پروردگار و منقاد اوامر و تکالیف الهی که قلب و سرّش با قلب و سرّ حقیقت ولایت، صاحب الأمر ارواحنا فداه متحد و متعین گشته بود و انوار ربوبی بر نفس مستنیرش لایزال در تابش و فیضان بوده است، در دام دیوان و غولان

۱. افق وحی، ص ۲۳۹.

رهزن زمانه گرفتار نشدم و راه را از چاه، و جاده را از پرتگاه، و مسیر را از دره‌های مخوف و هولناک بازشناختم، و خود و دیگران را به همان روش و سنتی که از اولیای الهی به یاد داشتم، متذکر شدم و امانتی را که از گذران عمر و صحبت با عرفای بالله بر دوش خویش احساس می‌نمودم، به اهلش تفویض و تسلیم نمودم؛ و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و هو بکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ، ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا﴾* يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا﴾^۱.

۱. سوره الإنسان (۷۶)، آیه ۳۰ و ۳۱.

بخش اول: فلسفہ غمیت امام زمان علیہ السلام

فصل اوّل: اطلاع بر ادوار مختلف تاریخ معصومین، راهگشای

دستیابی به فلسفه غیبت

ادوار مختلف تاریخ ائمه علیهم السّلام از حضور تا غیبت کبری

یکی از مسائل مهم و ضروری برای دستیابی و اطلاع، از فلسفه غیبت امام عصر اروحنا لتراب مقدمه الفداء، اطلاع بر تاریخ و سیره و کیفیت ادوار مختلف زندگی معصومین علیهم السّلام می باشد. و بطور کلی نقش تاریخ برای تصحیح نوع نگرش به جریان مهدویّت و کیفیت ارتباط شیعیان با امام علیه السّلام در زمان غیبت، یک نقش تعیین کننده می باشد. حضرت آیه الله طهرانی قدس الله نفسه الزّکیه، نسبت به اهمیّت مطالعه و تأمل در تاریخ می فرمودند:

«مرحوم آقا، خیلی ما را به خواندن تاریخ توصیه می کردند و من در یک زمانی، حدود پنج یا شش سال شد که روزی دو ساعت از وقتم، فقط به خواندن تاریخ گذشت؛ همه تواریخ را خوانده بودم و همه را نُت برداری کردم؛ البته این مسئله با تأکیدی که خود مرحوم آقا می کردند و مرتّب هم به من می فرمودند انجام گرفت؛ اما وقتی که مطمئن شدند من این مسئله را پیگیری کرده ام، دیگر رها کردند و الان من احساس می کنم که خیلی از آن مبانی که فعلا برای خودم درست کرده ام و ترسیم کرده ام، صرف نظر از مسائلی که ما از بزرگان دیده ایم،

مرهون این مسائل و مبانی تاریخی بوده است.»^۱

نزول تدریجی احکام، به جهت رعایت اقتضای حال مردم

حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب گرانقدر افق وحی می‌فرمایند:

«علم تفصیلی به احکام و تکالیف دو بار برای رسول خدا نمودار گردید، اول به صورت دفعی و افاضه‌ای اشراقی، دوم به صورت تدریجی و روزمره تا هنگام رحلت و البته همراه با انزال تکالیف، سائر مسایل و حیانی نیز مشمول همین کیفیت بوده‌اند؛ البته باید گفت که این نزول تدریجی بجهت رعایت اقتضای حال مردم است که این احکام بار دیگر توسط جبرائیل امین به صورت تدریجی و کم کم در طول بیست و سه سال به عالم دنیا نزول پیدا نمود و توسط رسول خدا برای مردم ابلاغ شده است.»^۲

غایت از نزول شریعت، رسیدن به کمال و شکوفایی عقل

حضرت آقا رضوان الله علیه در مقدمه کتاب گرانقدر حیات جاوید به این مسئله اشاره فرموده است که:

«[پروردگار عالم] بر اساس حکمت بالغه تکوین، شرع مبین را هادی و راهنمای ابناء بشر قرار داد تا از ورطه اجمال و استعداد به

۱. جلسه ۷۲۸ درس اسفار.

۲. ان شاء الله مقاله مستقلاً در باره «نقش تاریخ در جهان بینی انسان» در آثار حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه منتشر خواهد شد.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت علم تفصیلی رسول خدا به احکام و تکالیف، رجوع شود به کتاب افق وحی، ص ۳۱۶.

منزلگاه فعلیت و شهود وفود نمایند و در این سیر، راه یافتگان منزل محبوب و ذائقین زلال معشوق، سرگشتگان وادی حیرت و تشنگان متوغل در کثرت را به سرمنزل معهود رهنمون گردند و با موازین رصین و قوانین متین، فطرت پاک و ضمیر بی‌آلایش الهی، و عقل مستنیر به انوار ساطعه نشئه ربوبی را در وصول به مرتبه معرفت و تجرّد یاری رسانند. چنانچه مولای متقیان فرمود:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ، لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُدْكَرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ ...^۱؛

”تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت، و انبیائش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهده را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیت حق و عبودیت خویش مستتر بود، باز جویند، و نعمت فراموش شده اتصال به مبدأ ربوبی را یادآوری نمایند، و با حجّت و برهان، تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند، و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود، و به مرتبه عقل فعال متصل شوند و دولت معرفت را به دست آورند.“^۲

آری! پیغمبر برای عروج روح و شکوفایی عقل در میان ما آمده است. و شریعت او برای این غایت نازل شده است. بنابراین اعمالی ارزشمند و مورد نظر شارع است که در این راستا انجام گیرد و الا صرف عمل ظاهری، به خودی خود

^۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

^۲. حیات جاوید، ص ۱۷.

موضوعیتی نداشته و رشدی به دنبال ندارد؛ مگر آنکه آن عمل دارای حقیقت و باطن و روح باشد، لذا هر عملی بدون نیت قرب به پروردگار مانند جسد بدون روح، فاقد ارزش است. در روایات بسیاری اشاره شده است که آنچه که به اعمال انسان ارزش می‌دهد همانا ربط با ولایت است و این ربط و اتصال در باطن تحقق پیدا می‌کند و ممکن است هیچ نمود ظاهری نداشته باشد.

و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهد قافله بشریت منمغر در ظلمت عالم ماده را به سمت نور تجرد و توحید هدایت کند و ربط آنها را با باطن و حقیقت عالم که همان ولایت است ایجاد کند، از این رو به اقتضای آن رحمت و واسع خود که ﴿و ما أرسلناك الا رحمة للعالمین﴾ است، به واسطه عدم استعداد و قابلیت امت برای انصراف تام از عالم ماده و مسائل ظاهری، معجزات زیادی برای آنها می‌آورد و با همین دو چشم و گوش ظاهری آنان، روزنه‌ای بسوی عالم غیب برای آنها می‌گشود و به این طریق اسباب هدایت را برای آنها فراهم می‌نمود.

از همین جهت حضرت آقا رضوان الله علیه می‌فرمایند:

«این معجزات ظاهریه برای عوام است، نه برای افرادی که دارای فکر و تعقل هستند؛ لذا سلمان وقتی خدمت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد، همین که نگاه به پیغمبر کرد تسلیم شد. از حضرت معجزه نخواست، پیغمبر برای این عرب‌ها معجزه آورد. برای برخی؛ سوسمار را به شهادت در آوردند، برای دیگری درخت را به شهادت وا داشتند و انشقاق قمر کردند. همه اینها برای عوام است. و آلا اگر شخص عاقلی بیاید و واقعاً یک نگاه به قامت پیغمبر و به راه رفتن پیغمبر و خصوصیاتش بیندازد، اصلاً نیازی به معجزه ندارد و اثرات وضعی همین ورود جذبات و بارقه‌های جلال و جمال، و این را که او

در چه مرحله و در چه رتبه‌ای هست، احساس می‌کند.^۱

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی رو متاب

حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرماید:

«أَنَّمَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرِاسَاسِ فِرْمَائِشِ رَسُولِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ كَه فِرْمُود: "إِنَّا مَعَاشِرَ الْاَنْبِيَاءِ أَمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ"^۲، با هر کس بقدر فهم و إدراکش سخن می‌گفتند.

چون که با کودک سر و کارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد^۳»^۴

۱. گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ص: ۲۲۱

۲ «اصول کافی» ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۲۳، حدیث ۱۵- جماعه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: ما کلم رسول الله صلى الله علیه و آله العباد بكنه عقله قط؛ و قال: قال رسول الله صلى الله علیه و آله: إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم. در «تحف العقول» ص ۳۶ و در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۷، کتاب روضه، ص ۴۱؛ و در طبع حروفی مطبعه حیدری، ج ۷۷، ص ۱۴۰ از «تحف العقول» قسمت دوم روایت را آورده است.

و در «محاسن» برقی ج ۱، ص ۱۹۵، با إسناد از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم الجعفری مرفوعاً روایت میکند که: قال: قال رسول الله صلى الله علیه و آله: إنا معاشر الأنبياء نكلّم الناس على قدر عقولهم.

و در «المحجّة البيضاء» ج ۱، ص ۶۶، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که: قال علیه السلام: «إلّا خالطوا الناس بما يعرفون، و دعوهم ممّا ینکرون، و لا تحمّلوا على أنفسکم و علینا؛ إن أمرنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحتملُهُ إلاّ ملکٌ مقربٌ أو نبيٌّ مرسلٌ أو مؤمنٌ امتحن الله قلبه للإیمان» (صغّار در «بصائر الدرجات» ص ۹).

۳. مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۴. ولایت فقیه، ج ۳، ص ۴۴ و ۴۵.

لذا احکامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بدو رسالت خویش در مکه برای عامه مردم بیان می کردند، جنبه ظاهری احکام به جهت عدم تحمل افراد تازه مسلمان شده، نمود بیشتری داشت تا آن جنبه های باطن؛ البته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای برخی از خواص و اصحاب سر خود که دارای سعه و قابلیت بیشتری بودند، از آن حقائق عرشی و ملکوتی، پرده هایی بر می داشتند و مسائلی را بیان می کردند که برای عامه افراد بیان نمی شد؛ چون هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد؛ ولی رفته رفته به واسطه آن تعالیم حکمی و تزکیه نفوس توسط رسول خدا، آن استعداد افراد برای تلقی حقائق عالم غیب، به فعلیت می رسید و نفوس، برای ادراک مراتب بالاتر، آمادگی بیشتری پیدا می کردند.

و این ممشای تربیتی در سیره همه انبیاء و ائمه علیهم السلام و نیز اولیاء الهی، به همین کیفیت بوده است که در تربیت نفوس افراد، سعه و قابلیت مخاطبین لحاظ می شده است، و حتی در برخی از موارد برای هر فردی به مقتضای نفس و استعداد او، حکمی جداگانه صادر می شد. همانند نسخه ای که طبیب، برای بیماران خود تجویز می کند. این نسخه بر اساس حال و مزاج و سن و سائر شئون مریض صادر شده است و مریض دیگر، اگر چه که همان بیماری را داشته باشد؛ چه بسا نسخه متفاوتی داشته باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ»^۱؛

«پیغمبر اکرم طبیبی است که در علم خود استاد ماهر و حاذق ذی بصیرتی است که برای برانداختن زخم ها و نابود کردن ماده فساد، میل های برکننده زخم را خوب داغ می کند و بر موضع می نهد و سپس بر روی آن بهترین مرهم ها را می گذارد

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۰۸

و محکم می‌کند.»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبیعی بود که جهل مردم را، با رفق و مدارا و تعلیم و تزکیه نفوس مداوا می‌کند. و این سیره و روش حضرت، خود یکی از مهمترین دستورات عمل‌هایی است که در کیفیت اجتهاد و بیان احکام شرعی و دینی، نقشی اساسی را ایفا می‌کند. از این رو حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه، در کتاب بی نظیر فقاهت در تشیع می‌فرماید:

«از جمله اموری که مجتهد باید نسبت به آن دقت و تأمل لازم را دارا باشد، مسئله شخصیت افراد در قبال امور شرعی، و مقدار پذیرش آنان در مقام عمل، و ظرفیت آنها در کیفیت باورهای دینی و تکالیف شرعی است؛ ما نمی‌توانیم همه افراد را در ارتباط با اعمال و رفتارهای دینی در یک کفه ترازو قرار دهیم. افراد در ارتباط با این مسئله در افق‌های متفاوتی قرار دارند، و مجتهد باید با پاسخ خود، او را به قرب خدا و عالم معنا نزدیک کند؛ نه اینکه روح یأس و عدم توفیق را در او بدمد و او را با کیفیت گفتار و روش خود از درگاه خداوند براند:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا

مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱

خود رسول خدا نیز احکام را به یک‌باره بر مردم نازل ننمود، بلکه در طول بیست و سه سال کم‌کم مردم را با تکالیف آشنا نمود. چه بسا طرح بعضی از مسائل برای پاره‌ای از افراد که هنوز طعم شیرین ایمان

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۷۳: «و به واسطه بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکو برخورد می‌نماید. و اگر با درستی و سختی و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هرآینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزرده‌خاطر از پیش تو می‌رمیدند (و دیگر نصایح و کلمات معجز‌آسایت بر دل آنان مؤثر نمی‌افتاد).»

را نیافته‌اند و ریشه‌های آموزه‌ها و معتقدات در دل و جان آنان رسوخ ننموده است، موجب افسردگی و به‌نحوی پس‌زدن نفس و قلب آنان گردد. چنانچه بالعیان مشاهده شده است که بسیاری از افراد به واسطه تربیت در فضای غیر مذهبی و محیط غیر مناسب، به‌نحوی تربیت و رشد می‌یابند که از فضای تربیت دینی و تعلّم مبادی و مبانی شریعت فاصله بسیاری پیدا می‌کنند، و تصوّر می‌کنند رفتاری که از خود بروز می‌دهند و یا گفتاری که از آنان سر می‌زند، بدون اشکال و ایراد خواهد بود. حال در چنین شرایطی مجتهد باید متوجّه این مسئله باشد و خدای نکرده به‌نحوی برخورد نکند که بر اثر عکس‌العمل نفس، نه دینی برایشان بماند و نه حال اطاعتی و آینده‌ای.

برای این حقیر بارها پیش آمده است که اگر می‌خواستم نفس حکم شرعی و تکلیف ظاهری را در پاسخ سؤال شرعی بیان کنم، خوف آن داشتم که مسئله به جاهای خطیر و هولناک منجر شود؛ لذا از پاسخ‌گفتن طفره رفته‌ام و یا اینکه آنان را به جاهای دیگر احاله داده‌ام.

آیه شریفه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱ و یا: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾^۲ می‌تواند بسیار مفید و دارای کاربردی حیاتی در این قضیه باشد.

یک فرد عالم به دین و مطلع بر مبادی تشریح تا وقتی به این حقیقت دست نیابد که ارتباط هر فرد با خدای خویش و بالمآل با عالم تشریح

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶؛ روح مجرد، ص ۴۱۳: «خداوند بر کسی تکلیف نمی‌نماید مگر به قدر سعه و گسترش او.»

۲. سوره طلاق (۶۵)، آیه ۷؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۸: «خداوند به صاحب نفسی تکلیف ننموده است، مگر به مقداری که از قدرت و توان به او عنایت نموده است.»

و تربیت، منحصر به خود او است و با ارتباط فرد دیگر تفاوت دارد، اسم مجتهد را بر او نمی‌توان نهاد و او را متّصف به چنین وصفی نمی‌توان نمود. البتّه وصول به چنین مرتبه‌ای کار هر کس نیست و به این آسانی برای هر فردی به دست نخواهد آمد. آری:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست؟^۱

خروج از جاهلیت و ماده گرایی بر اثر تعالیم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.﴾^۲

«اوست آن خدائی که در میان مردمان درس نخوانده برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نموّ و رشد بدهد و تعلیم کتاب و حکمت کند؛ و به تحقیق که قبل از آمدن این پیغمبر، آنها در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند. و همچنین جماعتی از آنها که هنوز نیامده و ملحق نشده‌اند این پیغمبر برای آنها هم معلّم کتاب و حکمت و رشد دهنده و تلاوت کننده آیات است.»^۳

بشری که تمام حقیقت را در همین عالم ظاهری دنیا ملاحظه می‌نمود و در وادی ظلمت اصالت ماده و متریالیسم محض روزگار خود را به سر می‌برد و تمام

۱. دیوان حافظ، غزل ۳۵.

۲. فقاعت در تشیع، ص ۷۸ - ۷۶.

۳. سوره الجمعة (۶۲)، آیه ۲ و ۳.

استعداد های خود را در راستای رسیدن به مجاز ضایع می نمود، اکنون در پرتو بیداری عقل و فطرت انسانی که برای او بواسطه تعالیم و ارشادات نبی مکرم اسلام، حاصل شده است، زمینه تحوّل و خروج از مکتب مترالیسم محض و اصالت ماده، و دخول در عالم غیب و اصالت روح و باطن گرایی، بیشتر شده است.

بشری که روزگار مدیدی را در توهّم و با شعار ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱ می گذراند، الآن باید در بستر اسلام ارتقاء پیدا کند و از توهّم خارج گردد و با عقل خود چشم بر واقعیت بگشاید و به مرتبه ای برسد که به عالم غیب ایمان آورد. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۲؛ «کسانی که به عالم غیب ایمان می آورند» و این همان شکوفایی عقل انسان است که غایت و هدف از بعثت انبیاء بوده است.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم می فرمایند:

«يَا هِشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۳؛

«ای هشام! خداوند پیامبران و رسل خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه ایشان بدون واسطه آراء و افکار مشوشه و مختلط، حقّ و واقعیت را از خدا بگیرند؛ و بواسطه انبیاء و رسل که اولو العقول الكاملة هستند به سوی حقّ راه یابند،

۱. سوره الجاثية (۴۵) آیه ۲۴. ترجمه: «و چنین گفتند که قضیه و واقعه ای نیست مگر این زندگانی و حیات دنیوی که ما زندگی می کنیم و می میریم، و ما را نمی میراند مگر دهر و طبیعت. و برای آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانائی نیست بلکه مجرد ظنّ و گمان است.»

۲. سوره البقره (۲)، صدر آیه ۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۶؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۳.

و به عقول جزئیّه ناقصه متباینه خود اعتماد ننمایند تا گمراه شوند و اختلاف کنند. بنابراین بهترین کسی که دعوت پیغمبران را پذیرفته و لَبّیک گفته باشد کسی است که عرفانش به خدا نیکوتر باشد، و داناترین مردم به احکام و شرایع خدا کسی است که عقلش بهتر باشد؛ و کسی که عقلش کامل تر باشد آن کس است که در دنیا و آخرت منزلتش رفیع تر و مقامش بالاتر و عالی تر باشد.»

عدم فائده معجزات با وجود روح استکبار و نبود عقلانیت

و از همین جا روشن می شود که برای تحقّق تکامل عقلانی مردم، آن معجزاتی که در بدو رسالت، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم ظهور و بروز می کرد، رفته رفته کمتر می شد، تا اینکه مردم بواسطه تعقل بتوانند مسیر صحیح را از بی راهه تشخیص بدهند. زیرا در صورتی که بجای عقل و فطرت در وجود انسان، روح استکبار و عناد حاکم باشد، اگر پیامبر خدا برای آنها صدها معجزه هم بیاورد، باز از در انکار وارد شده و زیر بار حق نمی رود! و اگر هم با جلوه اعجاز بپذیرند روزی با سحر سامری دین و دنیای خویش را می بازند.

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب معاد شناسی می فرماید:

«روح تنمّر و سرکشی که در بشر است، او را از تسلیم و انقیاد در برابر حقائق باز می دارد؛ و تا این صفت علاج نپذیرد، انکار منکرین به جای خود باقی خواهد بود. ولید بن مُغیره و أبوجهل و أبولهب و أبوسفیان و أمثالهم مردم عامی نبودند؛ مردم مطّلع و دنیا دیده و سفر کرده و به امپراطوری های ایران و روم رفته، و از نقطه نظر امور اجتماعی و سیاسی از رؤساء و زمامداران و پیش قراولان و صاحب نظران عرب بودند؛ ولی تسلیم و تبعیت از رسول الله و سپردن امور سیاسی و اجتماعی و حکومت و ولایت بر مردم را به دست آن

حضرت که از نتایج و متفرعات ایمان به خدا و توحید است، با روحیه مستکبرانه آنان سازش نداشت.

این بود علت سرکشی و عدم انقیاد و بر پا داشتن جنگها و تحریک احزاب و دستجات علیه رسول الله. می گفتند: چرا پیغمبر خدا از طائفه بشر است؟ یعنی باید فرشته ملکوتی باشد تا لیاقت آن را داشته باشد که ما افراد بشر در تحت اوامر و حکومت الهیه او درآئیم.

حالا با هزار برهان و منطق و معجزه و آیات بخواهید این روح مستکبر و این نفس خودپسند را رام کنید، مگر میشود؟ اگر رسول خدا از کلام توحیدی خود دست بر میداشت و طبق آراء و افکار آنان عمل مینمود، بدون شک همه تسلیم می شدند گرچه معجزه‌ای هم نمی آورد؛ و تا این روح استکبار در آنان است تسلیم حق نمی شوند گرچه رسول الله صدها برابر آنچه از معجزات آورده است بار دیگر بیاورد، و گرچه هر روز برای آنان شق القمر کند و شق الشمس نماید، و هر روز بر آب و آتش عبور کند و مرده زنده نماید و کور مادرزاد و شخص پیس و جذامی را شفا بخشد.

درباره حضرت عیسی بن مریم با وجود آن معجزات که از جمله

آنها اِحیاء مردگان بود، همه را حمل بر سحر کردند.^۱

بنابراین پیوسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به تفکر و عقلانیت دعوت و آنها را از گرایش به ظاهر عمل و غفلت از روح و باطن آن، بر حذر می نمود. تا جایی که به امیرالمؤمنین علیه السلام اینچنین می فرماید:

”يَا عَلِيُّ! إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ

۱. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۰۵.

الْعُقْلُ حَتَّى تَسْبِقَهُمْ!^۱؛

«ای علی! چون ببینی مردمان را که به انواع گوناگون از اعمال صالحه و خیرات و مبرات به خالقشان تقرّب جویند، تو به انواع ادراکات معقولیه و علوم انسانیّه و فکریّه تقرّب بجو، تا از همه آنان سبقت گیری!»

گفت پیغمبر علی را کای علی	شیر حقی پهلوانی پر دلی
لیک بر شیری مکن هم اعتماد	اندر آدر سایه نخل امید
اندر آدر سایه آن عاقلی	کش نداند برد از ره ناقلی
ظلّ او اندر زمین چون کوه قاف	روح او سیمرغ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او	هیچ آن را مقطع و غایت مجو
در بشر روپوش کرده ست آفتاب	فهم کن و الله اعلم
	بالصواب

یا علی از جمله طاعات راه	برگزین تو سایه خاص اله
هر کسی در طاعتی بگریختند	خویشان را مخلصی انگیختند
تو برو در سایه عاقل گریز	تا رهی ز آن دشمن پنهان ستیز
از همه طاعات اینت بهتر است	سبق یابی بر هر آن سابق که هست

پیامبر برای شکستن بت‌های بیرونی و درونی نفس آمده است!

تمامی احکام اسلام و انجام تکالیف و عباداتی همچون نماز و روزه و حجّ و زکات و غیره برای هدف و مقصودی مافوق امثال ظاهری احکام و تکالیف وضع شده است و آن عبارت است از ایجاد روح توحید و بازگشت انسان مادی به عالم تجرد و بازگشت الیه راجعون. لذا در ابتدای اسلام اگر چه مردم بواسطه دین ظاهری

۱. وافی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۹۸.

توانستند از آن ماده‌گرایی صرف و توجه به عالم دنیا خارج بشوند و در ظاهر، دوران بُت پرستی به پایان رسید و امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمام آن بت‌های درون کعبه را شکست؛ ولی بت‌های درون نفس هنوز زنده‌اند و چه بسا تمکّن بیشتری پیدا کرده‌اند. پس پیامبر می‌خواهد آن بت نفس را بشکند و ما را از ظلمت خارج کرده و در بهاء و نور وارد کند: ﴿يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱.

حضرت آقا رضوان الله علیه در توضیح این آیه می‌فرمودند:

«آیا ظلمت، فقط همین بت پرستیدن است؟! اینکه ظلمت نیست! این را اگر با یک تیشه بزیند، خرد می‌شود و به زمین می‌افتد! آن ظلمتی که بت‌های نفس در درون خود می‌پروراند، شما با هزار تیشه و کلنگ و وسایل مخرب و دینامیت، نمی‌توانید آن ظلمت را در دل خودتان از بین ببرید.»^۲

ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند:

«لذا آن بتی که برای ما اهمیّت دارد و باید آن را کنار گذاشت، همان بت نفسانیات و تمایلات کورکورانه و عامیانه و متحجرانه نفس است که آن مستمراً الی یوم‌القیامة وجود دارد و در همه هست! این باید بشکند و از بین برود!»^۳

اشعار جناب مولانا در باره نفس اماره به عنوان بزرگترین بت!

آن زمانی که بت نفس شکسته شود، نفس انسان برای حرکت در مسیر کمال

^۱. بقره (۲) آیه ۲۵۷.

^۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس صد و شصت و هشتم.

^۳. جلسات شرح حکمت متعالیه، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

جان پیدا می‌کند و عقل بجای توهم در انسان حاکم می‌شود. چقدر زیبا و عالی فرموده است حضرت مولانا رضوان الله علیه:

مادر بُتها بُت نفس شماس	زانکه آن بت مار وین بت اژدهاست
آتش و سنگ است نفس و بت شرار	آن شرار از آب می‌گیرد قرار
سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود	آدمی بی آن دو کی ایمن شود
بت سیاه آب است در کوزه نهان	نفس مر آب سیه را چشمه دان
آن بت منحوس چون سیل سیاه	نفس بت گر چشمه‌ای بر آب راه
صد سبو را بشکند یک پاره سنگ	واب چشمه می‌رهاند بی درنگ
بت شکستن سهل باشد نیک سهل	سهل دیدن نفس با جهل است جهل
صورت نفس ار بجویی ای پسر	قصه دوزخ بخوان با هفت در
هر نفس مگری و در هر مکر از آن	غرقه صد فرعون با فرعونیان
در خدای موسی و موسی گریز	آب ایمان را ز فرعونی مریز
دست را اندر احد و احمد بزن	ای برادر واره از بوجهل تن ^۱

و در دیوان شمس تبریزی می‌فرماید:

هر بتی را که شکستی ای خلیل جان پذیرد عقل یابد زان شکن^۲

تمایل نفس به ظاهرگرایی دینی

از آنجایی که نفس انسان نمی‌خواهد از پرستش آن بت‌های درونی خود که

۱. دیوان مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲. دیوان شمس تبریزی.

همان بت تعلّقات و انانیت است، دست بردارد، بنابراین هرچیزی که با تعلّقات و انانیت او در تعارض و تقابل باشد، نفس او پس می‌زند و در مقام مقابله برمی‌آید و از آن طرف هرچیزی که تعلّقات او را هدف نمی‌گیرد، با جان و دل می‌پذیرد.

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند:

«إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۱؛

«مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب دهان‌یست که بر روی زبان‌های آنان جاری است، و تا جائی که معیشت‌های آنان فراوان است، متعهد و حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلایا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی به شماره اندک خواهند بود.»

و از آنجایی که نفس انسان بواسطه دوری از عوالم معنی و ملکوت، متمایل به ظاهرگرایی و توجّه به عالم ماده است؛ حتی اگر وارد دین گردد، تمایل خود را هنوز از دست نداده است و در قالب دینی این توجّه خود را بروز و ظهور می‌دهد. قبلاً بتّات و عزّی را می‌پرستید و الآن بت او ممکن است که همین اعمال ظاهریه باشد؛ بت او این نماز و ساختن مسجد است! بت او اعمال حجّ و مجالس روضه و امثال ذالک باشد. و این مسئله از مهمترین مسائلی است که نه تنها در میان عامّه مردم بلکه حتی در طبقه اهل علم و مبلّغین دینی، مورد غفلت واقع شده است؛ لذا بزرگان همیشه تأکید داشتند که ما نباید از آن جنبه باطنی اعمال و آن پشتوانه فکری عمل غفلت کنیم، و ظاهر عمل بعنوان یک فعل خارجی برای ما نباید ملاک قرار بگیرد.

حضرت آقا رضوان الله علیه در این باره می‌فرمودند:

«مسئله بسیار مهمی که ما باید تمام توجّه خود را به آن متمرکز کنیم

^۱. تحف العقول، ص ۲۴۵؛ مقتل خوارزمی، ص ۲۳۷؛ لمعات الحسین، ص ۴۷.

اینست که افعال و اعمالی را که ما انجام می‌دهیم، این افعال و اعمال فی‌حدّ نفسه دارای ارزش و اعتبار نیست؛ زیرا عمل عبارت است از حرکات و سکناتی که بر اعضاء و جوارح ما عارض می‌شود و صورت وضعیه ما را از کیفیتی به کیفیتی دیگر در می‌آورد.

الان من در اینجا نشسته‌ام، صورت وضعیه من به همین کیفیتی است که روی منبر دو پله‌ای نشسته‌ام و با شما صحبت می‌کنم، می‌توانم از این منبر پایین بیایم و بایستم و آنگاه با شما صحبت کنم. این حرکت یک حرکت ظاهری است، هیچ مسئله‌ای بر این قضیه متوجّه و مترتب نیست؛ بلکه صرفاً یک عملی است که انسان انجام می‌دهد. نظیر همین عمل را یک مجسمه و یک ربات هم می‌تواند خیلی دقیق‌تر و بهتر و بدون اشتباه، انجام بدهد؛ ولی نفس عمل نسبت به او ارزشی ندارد؛ یعنی عقلاً برای یک همچین کار و فعلی که از این مجسمه یا ربات سر می‌زند، هیچ‌گونه ارزشی قائل نیستند. اگر قرار است تشکری در اینجا صورت بگیرد، از آن برنامه‌ریز و آن طراح و آن حیثیت حیاتی و زنده و مُدرک، تشکر می‌کنند و سراغ او می‌روند. آن کسی که پشت میز نشسته و طرح می‌دهد و با این طرح، این عمل خارجی صورت خارجی پیدا می‌کند؛ چون او زنده است، او می‌فهمد، او شعور دارد، شاعر است، مُدرک است، حیات دارد و از روی فهم و اراده و اختیار این عمل را انجام داده است؛ پس نفس عمل فی‌حدّ نفسه از نظر عقلا و از جنبه عقلانی موجب مدح یا موجب مذمت نیست. یک دیوانه ممکن است دست در جیب کند و به یک فقیر هم کمک بکند؛ ولی اصلاً نمی‌داند این فقیر کیست؟ آن مقداری که کمک می‌کند چه مقدار است؟ و بر این کمک چه منافی مترتب است؟! این عمل، ولو اینکه یک عمل

به ظاهر پسندیده‌ای می‌باشد؛ ولی چون از نقطه نظر عقلانی در پشت این قضیه، فهم و ادراک وجود ندارد. صرفاً یک عمل است. حالا اگر یک شخصی از دو یا سه متری، به این صحنه نگاه کند، می‌بیند یک فردی منظم و مرتب آمد و در قبال این فقیر ایستاد و دست در جیب کرد و یک مقداری وجه درآورد و به او داد و رفت؛ لذا او را مدح و تمجید می‌کند و در باطن نسبت به او ادای احترام می‌کند؛ اما خبر ندارد که این اصلاً دیوانه است! پس خود عمل فی حدّ نفسه هیچ ارزشی ندارد؛ ارزشی که مترتب بر عمل است بواسطه آن پشتوانه‌ای است که این عمل در ارتباط با آن پشتوانه در خارج انجام می‌گیرد. آن پشتوانه عبارت است از نفس و فکر و اراده و اختیاری که این عمل را در یک همچنین وقتی و در یک همچنین برهه‌ای، از خود بروز و ظهور داده است. این می‌شود پشتوانه اعمال انسان؛ پس بنابراین به مقتضای فلسفه وجودی فعل و عمل در خارج، آن توجه انسان در اعمال و افعال خارجی به پشتوانه تعلق می‌گیرد نه به آن نفس عملی که الان در خارج اتفاق می‌افتد. حال باید ببینیم آن پشتوانه و آنچه که ماورای این عمل است و متافیزیک این عمل خارجی را تشکیل می‌دهد، آن در کدام موقعیت قرار گرفته است و چگونه است؟

چون گاهی انسان عملی را که انجام می‌دهد بر اساس تخیل است، ولی هیچ واقعیتی ندارد. بنابراین تمام همت و تلاش و تکاپو و داعی که انبیاء و ائمه و اولیای الهی، در عمل و ارشاد خودشان اعمال کردند برای این است که آن پشتوانه‌ای که این عمل انسان، به مقتضای آن در خارج انجام می‌شود، آن پشتوانه را از مرتبه دنی به مرتبه عالی صعود بدهند، آن را رشد بدهند و بالا ببرند. رسول خدا به چه مسائلی فکر

می‌کند؟ ائمه به چه مطالبی فکر می‌کنند؟ آنها می‌خواهند بیابند روح ما را گسترش بدهند، روح ما را به کمال برسانند. و به ما می‌گویند: «با مطالب حقیقی که بر مبنای برهان عقلی و شهود ربّانی است، قلبت را نورانی و بصیر گردان، از شایعات و توهمات و اموری که بر اساس حدس و گمان در میان افراد رایج و دارج است بپرهیز، و آنها را معیار عمل و اندیشه و برنامه زندگی خود مگردان!»^۱؛ اما ما همیشه می‌خواهیم دنیا را باز کنیم و می‌خواهیم دنیا را محکم کنیم، همیشه می‌خواهیم جای پای خود را بر روی تخیلات و توهمات دنیوی سفت کنیم؛ لذا اعمال و افعالی که از ما سر می‌زند، از نقطه نظر پشتوانه مراتبی دارد.^۲

مقامات انسان در آخرت به میزان عقل اوست

در کتاب *تحف العقول* روایتی را ذکر می‌کند که: «عده‌ای در محضر پیامبر از مردی تعریف و تمجید کردند تا آنجا که تمام صفات نیک او را برشمردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عقل این مرد در چه پایه ای است؟ در پاسخ گفتند: ای پیامبر خدا ما از کوشش او در عبادت و کارهای نیک او گزارش می‌دهیم و شما درباره عقل او از ما پرسش می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شخص احمق به خاطر کم عقلی اش بیشتر ضربه می‌خورد تا شخص فاجر، به خاطر فسق و فجورش و همانا مردم در فردای قیامت به اندازه خردشان به درجات برآیند و به

۱. حیات جاوید، ص ۷۱.

۲. جلسات شرح حدیث عنوان بصری / ۲۸۶۹ / مجلس صد و سی و هشتم

پروردگارشان تقرّب یابند.»^۱

خطر ماتریالیسم اسلامی و ظاهرگرایی دینی

این همان مسئله‌ای است که حضرت آقا رضوان الله علیه، از آن تعبیر به ماتریالیسم اسلامی می‌کردند^۲ و می‌فرمودند:

«در بین جوامع بشری از ابتدای خلقت آدم تا زمان حاضر و پس از این، همیشه دو مکتب و دو طرز فکر در جریان بوده است؛ یکی مکتب اصالت ماده و دوّم مکتب اصالت روح و اصالت نفس و اصالت معنا. این دو مکتب اختصاص به الهیون به معنای اصطلاحی ندارد و همینطور اختصاص به ماتریالیست‌های به همان معنای اصطلاحی خودش ندارد. قائلین به مکتب اصالت ماده، تنها افراد منکر عالم معنا و منکر روح و منکر عوالم پس از مرگ نیستند؛ بلکه هرکسی که در روش و مرام خود رضای پروردگار را کنار بگذارد و مصالح فردی و شخصیتی و دنیوی را بر مصلحت الهی ترجیح بدهد، او ماتریالیست و قائل به اصالت ماده و پیروی از مکتب ماده است.

و در این مسئله هیچ فرقی بین ماده‌گرایان و پیروان سائرادیان وجود

۱. تحف العقول، ص ۵۴: «وَأَتْنَى قَوْمٌ بِحَضْرَتِهِ عَلَى رَجُلٍ حَتَّى ذَكَرُوا جَمِيعَ خِصَالِ الْخَيْرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "كَيْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟" فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نُخْبِرُكَ عَنْهُ بِاجْتِهَادِهِ فِي الْعِبَادَةِ وَأَصْنَافِ الْخَيْرِ، تَسْأَلُنَا عَنْ عَقْلِهِ؟! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصِيبُ بِحَمِيَّتِهِ أَعْظَمَ مِنْ فُجُورِ الْفَاجِرِ وَ إِنَّمَا يَرْتَفِعُ الْعِبَادُ غَدًّا فِي الدَّرَجَاتِ وَيَنَالُونَ الزُّلْفَى مِنْ رَبِّهِمْ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ."»

۲. ان شاء الله مقاله‌ای در موضوع «ماتریالیسم اسلامی» از منظر حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه منتشر خواهد شد.

ندارد. مسیحی حتّی الآن اگر مسیح را کنار بگذارد و به جای مسیح، خود و منافع خود و شخصیت خود و شؤون خود را ترجیح بدهد او ماتریالیست است! یهودی اگر حضرت موسی را کنار بگذارد و به جای او به مسائل دنیوی و نفسانی و بقاء خود بپردازد، او یهودی نیست؛ بلکه ماتریالیست است! مسلمان اگر سنّت رسول خدا را کنار بگذارد و رضای الهی را به کناری بنهد و مصلحت واقعی را در مصلحت شخصی و دنیایی و شؤون خود محو و فانی کند، این مسلمان ماتریالیست است! گرچه به ظاهر شهادتین بر زبان براند و خود را در مقام ادّعا، پیرو مکتب اسلام و متابع سنّت رسول خدا بداند، امّا دروغ می گوید! در واقع یک ماتریالیست به تمام معنی الکلمه است! گرچه به ظاهر ظاهری متفاوت و گوناگون دارد.

یک شیعه که خود را پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام می داند اگر در مرام خود، در مواجهه با حق و باطل، در مواجهه با صدق و دروغ، در مواجهه با خدشه دار شدن شخصیت اجتماعی در انظار، در مواجهه با زیرسؤال رفتن بعضی از اعمال و حرکات، و مواجهه با حق و مواجهه با واقع اگر آمد آن حق را کنار گذاشت، تن به پذیرش حق و واقع نداد، وقتی که برای او واقع را نشان دادند آن واقع را دروغ ارائه داد، وقتی که به او حق را نشان دادند آن حق را آمیزه‌ای با مسائل ظاهری معرفی کرد، وقتی که آمدند عین متن واقع را به او ارائه دادند با توجیهاات و تأویلات از پذیرش آن حق و آن واقع طفره رفت، این فرد ماتریالیست است و قائل به مکتب ماده و اصالت ماده، و قائل به رفض و طرد اصالت روح و اصالت معنا و اصالت توحید است، گرچه به ظاهر شهادتین بر زبان بیاورد و شهادت سوم بر ولایت امیرالمؤمنین

علیه‌السَّلَام را هم بگویند و خود را مدعی پیروی از ائمه مخصوصاً امام عصر علیه‌السَّلَام هم بدانند، این فرد متریالیست است! چون در وجودش امام علیه‌السَّلَام جایی ندارد! دروغ می‌گوید، مکر می‌کند، حيله می‌ورزد، برای تثبیت شخصیت ظاهری خود تمام ارزش‌ها را فدا می‌کند، این فرد دروغگو است و این فرد متریالیست است!

آن مُعَمَّمی که خود را مبلغ اسلام و تشیع و اهل‌بیت علیهم‌السَّلَام معرفی می‌کند؛ ولی در مقام مواجهه با مسائل واقعی و مسائل مصلحتی، مصلحت را ترجیح می‌دهد این فرد متریالیست است!

ماتریالیسم دینی و ماتریالیسم اسلامی می‌آید و انسان را گمراه می‌کند. انسان، ظاهر را می‌بیند؛ ولی باطن را نمی‌بیند. اینجاست که انسان باید از ظاهر بگذرد... این ظاهر بینی و ظاهر نگری است که باعث می‌شود انسان از آن واقع و از آن حقیقت غافل شود و این مسئله درد بی‌درمان ماست! این همان قضیه‌ای است که بسیاری از افراد را به کام هلاکت در عین علمیت و فضل و دانشی که دارند به کام می‌گیرد. این مسئله باعث می‌شود که انسان به آن واقع و حقیقت نگاه نکند.

حقیقت همه اعمال و عبادات باید بر محوریت ولایت و اتصال به امام علیه‌السَّلَام باشد و الا فایده‌ای ندارد! اگر روزی آن طناب ارتباط با ولایت قطع بشود، همین که انسان پایش را از سجاده در محراب بیرون می‌گذارد، بر زین سوار می‌شود و به جنگ پسر پیغمبر می‌آید!

نماز می‌خوانده است! ولی این نماز چقدر در اینجا نفوذ کرده است؟! آن نفوذ مال اتصال به ولایت است. مثل اینکه شما بخواهید یک آمپول پنی‌سیلین برای بیمار مصرف بکنید؛ ولی آب مقطر وارد بدن

بکنید، آمپول را زده‌اید، آب مقطر را هم وارد بدن کرده‌اید، ولی اثری ندارد! این باید پنی سیلین داشته باشد، تا بتواند تاثیر کند. شما داروی اصلی را حذف کرده‌ای و فقط ظاهر سرنگ وجود دارد که در آن مایع سفیدی هست؛ اما تا وقتی که آن ماده دارویی و آنتی بیوتیک نباشد، سفید بودن مایع کاری انجام نمی‌دهد! بنابراین تا وقتی که اتصال به ولایت و امامت نباشد، ساختن مسجد چه فایده‌ای دارد؟! نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟! صحبت کردن چه فایده‌ای دارد؟! مردم را جمع کردن چه فایده‌ای دارد؟! هی بر توده‌های مردم و تراکم جمعیت اضافه کردن چه فایده‌ای دارد؟!

هیچ فایده و تاثیری ندارد؛ بلکه صرفاً یک حرکت عادی و روزمره ای است که همین‌طور تکرار می‌شود و بعد هم در یک زمانی قطع می‌شود! چرا که این سیر و حرکت انسان، باید براساس شرایطی باشد که اگر آن شرایط آماده شد، این حرکت هست و اگر آماده نشد، حرکتی نیست.»^۱

تبلور عقلانیت در واقعه غدیر

روز عید غدیر، روز اتصال باطنی به ولایت است و این اتصال باطنی به ولایت است که می‌آید و انسان را از دام ظاهر گرایی نجات می‌دهد و حقیقت را به انسان نشان داده او را از قید و بند عالم اعتبار و مجاز رهایی می‌بخشد. این اتصال بوسیله عقل تحقق پیدا می‌کند تا اینکه رفته رفته انسان را به اندکاک و فناء تام در ولایت می‌کشاند.

۱. حدیث عنوان بصری، جلسه دویست و هفتم.

همچنانکه در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است که میزان در قبولی اعمال و قرب به پروردگار، مقدار عقل و فهم انسان می‌باشد، و عملی که از جاهل صادر می‌شود ارزشی ندارد چون بدون عقلانیت است. در روایات زیادی نیز وارد شده است که اگر کسی تمام عمر خود را به نماز و روزه و حج بگذارند و در حال احرم بمیرد؛ ولی چون ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ندارد هیچ فائده و نصیبی نمی‌برد!^۱

به راستی چه رابطه‌ای میان عقل و ولایت امام زمان علیه‌السلام می‌باشد؟! ولایت اصل دین است و به تعبیر حضرت آقا که می‌فرمودند:

«امام زمان علیه‌السلام برای ما همه‌چیز است، ما اگر امام زمان را از

دین حذف کنیم، دین با صفر مساوی خواهد بود و هیچ ارزشی ندارد!

امام علیه‌السلام همه دین است و دین همه امام است.»^۲

و از طرفی نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: کسی که

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص: ۵۳.

«وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ذَكَرَ لَهُ عَنْ بَعْضِ مَنْ مَرَّقَ مِنْ شِيعَتِهِ اسْتَحَلَّ الْمَحَارِمَ مِنْ كَانِ يُعَدُّ مِنْ شِيعَتِهِ وَقَالَ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا الدِّينُ الْمَعْرِفَةُ فَإِذَا عَرَفْتَ الْإِمَامَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَأْمَلِ الْكُفْرَةَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَإِنَّمَا قِيلَ أَعْرِفِ الْإِمَامَ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِنَّهَا مَقْبُولَةٌ مِنْكَ لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَلًا بغيرِ مَعْرِفَةٍ. وَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ عَمِلَ أَعْمَالَ الْبِرِّ كُلِّهَا وَصَامَ دَهْرَهُ وَقَامَ لَيْلَهُ وَانْفَقَ مَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَمِلَ بِجَمِيعِ طَاعَاتِ اللَّهِ عُمُرَهُ كُلَّهُ وَلَمْ يَعْرِفْ نَبِيَّهُ الَّذِي جَاءَ بِتِلْكَ الْفَرَائِضِ فَيُؤْمِنَ بِهِ وَيُصَدِّقَهُ وَإِمَامَ عَصْرِهِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَيُطِيعَهُ، لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ! قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾»

وَقَالَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ: «وَلَوْ نَقَطَعَ الْجَاهِلُ مِنَ الْعِبَادَةِ إِرْبًا إِرْبًا مَا أزدَادَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا».

۲. جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس صد و چهل و پنجم.

عقل ندارد دین ندارد^۱؛ پس رسیدن به ولایت که همان حقیقت دین است، نیاز به حاکمیت عقل در وجود ما دارد. و تا وقتی که در درون انسان حجّت باطنی که همان عقل است نباشد، انسان نمی تواند از آن حجّت ظاهری که همان انبیاء و رسل وائمه علیهم السلام می باشند،^۲ استفاده کند.

و از همین جا به این نکته بسیار مهم می رسیم که در روز عید غدیر که در واپسین روزهای عمر پیامبر بود، با نزول دستور و امر شدیدی از جانب پروردگار که: ﴿بَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۳.

پیامبر ماوریت پیدا می کند که ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام نماید و هنگامی که پیامبر امثال امر نمود، حضرت جبرئیل این آیه مبارکه را نازل می کند: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۴؛ «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام

^۱. تحف العقول، النص، ص: ۵۴.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ».

^۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم می فرمایند:

«يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»

«ای هشام! خداوند برای مردم دو حجّت گذارده است: یک حجّت ظاهر و یک حجّت باطن؛ حجّت ظاهر رسولان و پیغمبران و امامان علیهم السلام هستند، و حجّت باطن عقلهای ایشانست.»^۳

^۳. سوره المائده (۵)، آیه ۶۷: «ای پیغمبر! برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می کند، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند!»

^۴. سوره المائده (۵)، آیه ۳.

کردم.»

روز غدیر، روز غلبه عقل بر جهالت است و قطعاً پذیرش آن بی نهایت سخت است.

علت نیارودن معجزه توسط پیامبر، در روز غدیر جهت تثبیت ولایت

مرحوم علامه طهرانی قدس الله نفسه الزکیه، در توضیح آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۱، درباره وجه ترس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«فقط معنای صحیحی که برای خوف رسول خدا از ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ می توان استنباط کرد، آن است که: پیامبر در امر تبلیغش می ترسید که او را متهم به اتهامی کنند که با آن تهمت، اثر دعوت بکلی خراب و فاسد می شد؛ و دیگر در اثر مساعی جمیله او قابل جبران نبود. مثل اینکه بگویند: این نبوت نیست؛ حکومت دنیوی و ریاست مادی و ترأس و تحکم بر مردم در لباس نبوت و در کسوت رسالت ظاهری است. امری است تهی و توخالی و دلیل آن این است که اکنون که می خواهد از دنیا برود؛ به روش سلاطین مادی و حکام دنیوی، ریاست را در اعقاب خود به ارث نهاده است. و چون فرزند پسر ندارد؛ داماد خود را که در حکم ریاست دختر اوست بجای خود منصوب کرده است. این نوع تهمت اگر بر جای خود می نشست؛ اثر دعوت رسول الله را بکلی ضایع می نمود و عاطل و باطل می ساخت.»^۲

۱. سوره المائده (۵)، آیه ۶۷.

۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۲۹.

حال در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با وجود ترس از فاسد شدن اثر دعوت بواسطه اتهام مردم، در روز غدیر، إعجازی ننمود، همچنان که برای اثبات رسالت خود برای مردم معجزه‌های زیادی می‌آورد، تا اینکه مردم با تحت تأثیر قرار گرفتن نسبت به آن معجزات، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز قبول کرده و بر آن ثابت قدم بمانند؟

و همین سؤال نیز درباره امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح می‌شود که چرا ایشان به جهت احقاق حق خود، برای عامه مردم معجزه نیاورد. و به همان احتجاجات و بیان ادله و درخواست شهادت شهود، اکتفاء نمود؟! تا جایی که وقتی احتجاجات او کارآمد نبود، بیست و پنج سال مردم را رها کرد. و به کار خود مشغول بود. آیا نمی‌توانست معجزه‌ای بیاورد و حقانیت ولایت خود را به همگان نشان دهد تا بدین وسیله، امت پیغمبر دچار انحراف نگردد و چند دستگی پیش نیاید؟

پاسخ و سر مسئله در این است که غدیر یک جریان بود که پذیرش و ادراک آن، باید با حریت تمام و عقلانیت و جایگزینی عقل بر احساسات تحقق پیدا کند. چرا که با غدیر دین اسلام کامل شد؛ ﴿الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ﴾. و لازمه تکامل دین، تحقق غایت و ثمره آن است. بنابراین باید غایت بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت او که همان شکوفایی عقل انسان است، تحقق پیدا کند. «لیثیروا لهم دفائن العقول»^۱؛ و این نیازمند بستر و فضای مناسبی می‌باشد که در آن بستر راه برای اختیار هر کدام از دو مسیر حق و باطل، کاملاً باز باشد؛ اگر پیامبر بخواهد با معجزه و ید بیضاء و شق القمر مردم را وارد حصن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام گرداند، در این صورت این قبول ولایت هنر نمی‌باشد و آن رشد و ترقی بسیار ناچیز خواهد بود؛ در واقع پذیرشی رشد می‌آورد که منشأ آن فکری صائب بر اساس آزادی

^۱. نهج البلاغه، خطبه اول: «تا اینکه عقل‌های دفن شده استخراج گردد.»

و اختیار بوده باشد، همچنان که حضرت آقا رضوان الله علیه می فرمودند:

«اگر بشر بخواهد به آن نقطه‌ای برسد که مسجود ملائک واقع شده است، باید این راه را با اختیار انجام بدهد. و این همان مطلبی است که بزرگان می گفتند که: انسان زمانی در حصن ولایت قرار می گیرد که با اختیار خود، خود را تسلیم محض در ولایت استاد و اطاعت از او بکند؛ آن کسی که تسلیم باشد، در تحت ولایت امام زمان علیه السلام قرار می گیرد و آن حضرت دست او را می گیرد؛ یعنی در هر لحظه باید، این تسلیم را اختیاراً به حضرت ارائه بدهد، نه اینکه بیاید آنجا در دفتر اسمش را بنویسد، ما سالک شدیم، خدا حافظ شما. نه آقا جان! بر این خیال بمان هیچ خبری نیست؛ بلکه در هر ثانیه باید تسلیم باشد، الآن تسلیم، ساعت بعد تسلیم؛ و اگر این طور باشد آن وقت حضرت می فرماید: "فَأَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمَرَاعَاتِكُمْ"^۱. ما شما را تنها نمی گذاریم. کار امام زمان علیه السلام این است که آن نفوسی را که خودش را در ولایت امام علیه السلام قرار بدهد، می آید و ولایتش را بر تمام وجود او می اندازد و او را در ولایت خودش می گیرد. آن حقیقتی که استاد دستگیری می کند نیز همین است. راه خدا باید با اختیار و باید با عمل باشد.»^۲

بنابراین اگرچه حدود ۱۲۰ هزار نفر در آن روز با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و خود را تسلیم ولایت کردند و به زبان گفتند: "بِخ بَخ لَكَ يَا عَلِيَّ اصْحَبْتِ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ"^۳؛ ولی این بیعت یک بیعت ظاهری بود و آن تسلیم

۱. سند

۲. جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس یکصد و سوم.

۳. امام شناسی، ج ۹.

برخاسته از عمق جان آنها نبوده است؛ مگر عدّه انگشت شماری که آن عقلانیت در وجودشان حاکم بود.

و حضرت آقا رضوان الله علیه درباره کیفیت برخورد عقلاء برای تشخیص امام، حتی در فرض نبود غدیر می فرمودند:

«اگر در کتب شیعه و اهل سنت، روایت جابر و غیر آن که از پیغمبر درباره اسامی دوازده امام وارد است، وجود نداشت و ما هیچ اسم و رسمی از ائمه نداشتیم، باز امامت آنان در جای خود باقی بود. سؤال ما از اهل تسنن این است که حتی اگر پیغمبر امیرالمؤمنین را در حجّة الوداع معرفی نکرده بود و اصلاً واقعه غدیری در خارج تحقق نیافته بود، آن کسی که بعد از پیغمبر اکرم به مدینه می آید، آیا باید از ابوبکر تبعیت کند یا از علی؟!»

بدیهی است که با طرح دو سؤال از ابوبکر و دو سؤال هم از علی علیه السلام، مطلب برای شخص روشن می شود. مگر علماء یهود و نصاری هنگامی که از راه های دور و شهرهای مختلف به مدینه می آمدند و با ابوبکر مُحاجّه می کردند و او در جواب فرو می ماند و امیرالمؤمنین می آمدند و جواب آنها را می دادند، از حجّة الوداع پیغمبر خبر داشتند؟!»

عالمی نصرانی از یمن به مدینه می آید و با ابوبکر مُحاجّه می کند و او را محکوم و مفتضح می کند و می گوید: اگر خلیفه پیغمبر این است که و علی الإسلام السلام؛ فاتحه اسلام را باید خواند! فوراً ابوذر به خدمت امیرالمؤمنین می رود و می گوید: یا علی، بیا و به داد اسلام برس! و حضرت به مسجد می روند و در آنجا از علوم ماکان و مایکون و عوالم بالا و پایین برای او بیان می کنند، و او به حضرت می گوید:

«أشهد أنك خلیفة رسول الله!» و در همان جا اسلام می آورد و به وطن خود برمی گردد.^۱

بنابراین امامت امیرالمؤمنین نیاز به وصایت ندارد، و اگر پیغمبر این کار را در روز غدیر خم انجام داد، به جهت این بود که حجّت را بر مردم تمام کند. و إلا اگر پیغمبر اصلاً این کار را نمی کرد، ما باید به مدینه می رفتیم و با چند سؤال از طرفین معلوم می شد که کدام یک از آن دو امام هستند.^۲

مصاحبت و دیدن کرامات و معجزات به تنهایی کافی نیست

حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب گرانقدر *اسرار ملکوت* در این باره

می نویسد:

« اگر انسان نگاهی به تاریخ صدر اسلام بیندازد و کیفیت ارتباط و معاشرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمین را ارزیابی نماید، و به این حقیقت برسد که: چطور ممکن است جمعی در معاشرت و مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسر می بردند و هر روز شاهد ظهور کرامات و معجزات و تلقی و ابلاغ وحی از سوی خدای متعال و کلمات معجز آسای نبی اکرم و هر گونه وسیله و تمهیدی جهت هدایت و اهتداء و اقتداء بودند، اما در عین حال به محض ارتحال آن حضرت و تحقق غیبت ظاهری و جسمانی و وجود مظهر اتم الهی و باب علم نبی که در مرأی و منظر تمامی افراد بوده است و همگی بر این مسئله اذعان و اعتراف می نمودند، پا از دایره

۱. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل القمی، ص ۸۴.

۲. عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۶۶.

تمکین و تسلیم بیرون نهادند و به دنبال اتباع از نفس اماره و غلبه احساسات و شور و شغف و حال و هوای اعتباری و مجازی و تصنعی، یکباره اطراف ولیّ خدا و حجّت بر حقّ و خلیفه بلافصل رسول اکرم، علیّ بن ابی طالب را رها کردند و بر اساس پیروی از هوا و امنیّه‌های نفسانی، اطاعت و متابعت از یک مشت رجّاله خدانشناس و بی‌دین و جاهل را بر اتباع و فرمانبری از حقّ مطلق ترجیح دادند!

آیا اینان همان‌هایی نبودند که هر روز با پیامبر ملاقات نموده و دائماً از آیات باهره و حجج ساطعه و براهین واضحه مشاهده می‌نمودند، و آب وضوی رسول خدا را تیمناً و تبرکاً از هم می‌ربودند، و با هلهله و شادی از رجوع رسول خدا استقبال کرده و اشعار^۱ را با هم قرائت می‌نمودند؟ و کلام صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر خم و در سائر ایام و مناسبت‌های مختلف شنیدند، اما پس از رحلت آن حضرت همه آنها به فراموشی سپرده شد، چرا؟! چون بین دیدن و دانستن و بین قبول نفس و اطمینان و طمأنینه نفس تفاوت بسیار است.^۲

ارتدّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ

در روایات از ائمه علیهم‌السلام وارد است: «ارتدّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ؛

المِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ.»^۳

^۱ - المناقب، ج ۱، ص ۲۲۷؛ اعلام الوری، ص ۶۵.

^۲ . اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۸.

^۳ . الاختصاص، ص ۶ و ۱۰. ترجمه: «پس از پیامبر همهٔ مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر: مقداد

بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی.»

حتی راوی از امام علیه‌السلام سؤال می‌کند: پس عمّار چه شد؟ حضرت فرمودند: عمّار تأملی کرد و آنگاه به علی علیه‌السلام ملحق شد. در بعضی از روایات است که او بین صبح تا عصر در فکر و تأمل و نگرش بود و سپس ملحق شد.^۱

مردم نماز و زکات و روزه و حج را قبول کردند ولی ولایت را نپذیرفتند

حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب /امام شناسی روایتی را نقل می‌کند:

«محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد، و محمد بن الحسین؛ هر دو از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از أبو الجارود، از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که اَبُو الْجَارُود گفت: من از حضرت أبو جعفر شنیدم که می‌فرمود:

خداوند عزّ و جلّ، پنج چیز بر مردم واجب کرده است؛ ولیکن این مردم، چهار چیز از آن را گرفتند؛ و یکی را رها کردند!
من عرض کردم: فدایت شوم! آیا نام آنها را برای من بیان می‌کنید؟!
حضرت فرمود: نماز؛ مردم در ابتداء نمی‌دانستند چطور نماز بخوانند؛ جبرائیل نازل شد؛ و گفت: ای محمد مردم را به نمازشان و اوقات نمازشان مطلع کن!

پس از آن زکات نازل شد؛ و گفت: ای محمد! مردم را به مسائل زکاتشان آشنا کن! همان طوری که به مسائل نمازشان آشنا کردی! و

^۱. همان.

سپس روزه نازل شد؛ زیرا قبل از این نزول، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون روز عاشوراء می شد، به اطراف قریه ها که در حوالای آن حضرت بودند؛ نماینده می فرستاد؛ تا آن روز را روزه بگیرند؛ چون روزه نازل شد، در ماه رمضان که بین شعبان و شوال است نازل شد. و سپس حج نازل شد؛ و جبرائیل نازل شد و گفت: ایشان را از مسائل حجشان آگاه گردان! همان طور که از نمازشان و زکاتشان و روزه شان آگاه گردانیدی!

و در آخر ولایت نازل شد؛ و این نزول در روز جمعه در عرفات بود، که خداوند عز و جل این آیه را فرستاد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ»

«نعمتی»؛ و کمال دین به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. پیغمبر اکرم، در این حال با خود حدیث نفس می کرد که: امت من تازه مسلمانند و به عهد جاهلیت نزدیک. و اگر من هر وقت ایشان را به ولایت درباره پسر عمویم علی خبر دهم یک گوینده آنها چنین می گوید، و یک گوینده دیگر چنان و البته این را من به زبان نیاوردم بلکه حدیث نفسی بود که در دل با خود داشتم. در این حال اراده و عزیمت الهی به من رسید و به شدت مرا بیم داد که اگر تبلیغ نکنم مرا عذاب خواهد نمود؛ و این آیه فرود آمد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾

رسول خدا دست علی را گرفت؛ و گفت: ایها الناس! هیچ پیامبری از پیامبران پیش از من نبوده است، مگر آنکه خداوند عمری را به ایشان

عنایت فرمود؛ و سپس آنها را به سوی خود خواند؛ و آنها دعوت او را لبیک گفتند و به دار آخرت ارتحال نمودند. و من نزدیک است که خوانده شوم و اجابت کنم! و من در پیشگاه خداوندی در موقف مورد بازپرسی قرار می‌گیرم؛ و شما نیز بازپرسی خواهید شد! شما چه می‌گوئید؟! امت گفتند: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالت کردی! و نصیحت نمودی، و آنچه بر عهده‌ات بود تأدیه فرمودی! و خداوند عالی‌ترین جزای پیامبران را به تو مرحمت کند!

پیغمبر سه بار گفت: **اللَّهُمَّ اشْهَدْ و پس از آن گفت: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! هَذَا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغُوا الشَّاهِدَ الْغَائِبَ!**

«ای گروه مسلمانان: این (علی) ولی شماست پس از من؛ و حضار باید به غائبین بگویند؛ و مطلب را برسانند!»

حضرت باقر علیه‌السلام گفتند: سوگند به خداوند که: علی علیه‌السلام، آمین خدا بود در خلقش؛ و آمین خدا بود بر غیثش؛ و بر دینش؛ آن دینی که آن را برای خود می‌پسندید و بدان راضی بود. چون زمان رحلت رسول خدا فرا رسید؛ علی را إحضار کرد؛ و گفت: ای علی من تو را آمین قرار می‌دهم بر آنچه خداوند مرا بر حفظ آن آمین قرار داده است؛ از علمش، و از غیثش، و از خلقش، و از دینش: آن دینی که خداوند برای خود پسندیده است. ای زیاد (أبو الجارود) سوگند به خدا که این امانت منحصر در علی بود؛ و به خدا سوگند آن حضرت (رسول الله) هیچیک از خلائق را در این امر با علی شریک قرار نداد.»^۱

۱. امام‌شناسی، ج ۷، ص ۹۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ

حضرت آقا رضوان الله علیه: روز غدیر، روز احیاء عقل است.

و از همین جا روشن می‌گردد که چرا اولیاء الهی همانند علامه طهرانی و حضرت آقا رضوان الله علیهما، عقلانیت را رسالت اصلی عید غدیر برمی‌شمردند. حضرت آقا قدس الله نفسه الزکیه می‌فرمودند:

«واقع قضیه غدیر این است که پیغمبر می‌خواهند این را به ما بفرماید که از امروز عقلتان را به کار بیاندازید! این قدر به دنبال ظاهر نگردید، این قدر به دنبال کثرت نگردید، این قدر به دنبال شایعه نگردید، عقلتان را به کار بیاندازید، فهمتان را به کار بیاندازید، ببینید چه چیزی نصیبتان می‌شود؟»

ائمه به دنبال همین مسئله آمدند و فرمودند که ما به آن مرتبه عقل متکامل رسیدیم، عقل چه اقتضائی می‌کند؟ عقل می‌گوید باید انسان به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام برود!

عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَالْفَضِيلِ بْنِ يَسَّارٍ وَبَكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بَرِيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي الْجَارُودِ جَمِيْعًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُوْلَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ فَرَضَ وَّلَايَةَ أَوْلِيَ الْأَمْرِ فَلَمْ يَذَرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللّٰهُ مُحَمَّدًا ص أَنْ يَفْسِرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا آتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللّٰهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ - يَا أَيُّهَا الرُّسُوْلُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ «۳» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَفَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ع يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فَنادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً «۴» وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ قَالَ عُمَرُ بْنُ أَدِيْنَةَ قَالُوا جَمِيْعًا غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ كَانَتْ الْفَرِيضَةُ تَنْزُلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَ كَانَتْ الْوَلَايَةَ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي «۵» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً فَذَلِكَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ .»

پس در روز عید غدیر رسول خدا نیامد برای ما محدودیت ایجاد کند، ما را در بند قرار بدهد، اصل دموکراسی متعارف را از ما بگیرد، ما را مقلد علی بن ابیطالب بکند، ما را مقلد و تابع آن حضرت قرار بدهد و بگوید که مطلب این است و غیر از این نیست و هر کسی غیر از این نباشد چه می شود و چه می شود، پدرش را هم خدا درمی آورد! نه، رسول خدا آمد در روز غدیر این را فرمود که ای مردم من که دارم دو ماه دیگر می روم، خودتان می دانید، خودتان بیایید قضاوت کنید، خودتان بیایید ببینید، خودتان اگر عقل دارید! با آن اناره فطرت که عقل را راهنمایی می کند به حقایق هستی و در این حقیقت هستی که نظام احسن است، مقام تربیت و تزکیه و ارشاد هم بر همان نسق قرار دارد و این دو جدای از همدیگر نیستند، لذا حکم شرع با حکم تکوین نباید منافات داشته باشد، اگر منافات داشته باشد تناقض است.

اگر انسان با وجود بیماری با وجود مرض دنبال فردی برود که اطلاعات او ناقص باشد، این فرد احمق است، این فرد دیوانه است، این فرد عقل ندارد، این فرد منطقی ندارد، امام جواد علیه السلام همین مطلب را به عموی خود می فرماید، عموی خود عبدالله، بعد از امام رضا علیه السلام آمد ادعای امامت کرد، حضرت می فرماید: "یا عمّ انه عزیزٌ عليك أن تقفَ يوم القيامة و يقول فيك، لِمَا أفتيت الناس بين الامه و فيه من هو أعلم منك"^۱.

خیلی این مسئله بر تو گران خواهد آمد که در روز قیامت در پیشگاه پرودگار بایستی و از تو سؤال شود که چرا در میان مردم فتوی دادی،

حکم کردی، قضاوت کردی؟ در حالتی که اعلم از تو وجود دارد؟ چرا آمدی این کار را انجام دادی؟

این مسئله، مسئله عقلی است، نیازی نبود، امام جواد علیه السلام این را بفرماید، منتهی حضرت دیگر چاره ندارد که بیاید همین احکام عقلی را به این کیفیت بیان کند؛ بلکه هشدار بر اینکه نظام امامت نظام تربیت و تزکیه بر اساس همین عقل است!

آیا تو خودت را عالم‌ترین افراد می‌دانی؟ بسم الله جلو بیفت! و اگر خودت را عالم‌ترین افراد نمی‌دانی، چرا بار خودت را سنگین می‌کنی؟! چرا خودت را مستوجب عقاب الهی می‌کنی؟

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد
کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیّت ز پایت برکند^۱

تو را از جاهلیت آزاد کند. تو را از چشم و گوش بستن آزاد کند، تو را از بیراهه رفتن و در چاه افتادن، آزاد کند. تو را از به دنبال شایعه رفتن، آزاد کند. تو را از تقلیدهای کورکورانه آزاد کند.

این متابعت عین آزادی است، این پیروی عین آزادی است، عین هوشیاری است و عین تنبّه است، بند رقیّت ز پایت برکند؛ یعنی تو تا بحال به پای خودت بند زده بودی، بند قوم و خویش، بند زن و بچه، بند همسایه، بند شریک، بند ریاست، بند پول و مقام! عجب اگر این کار را نکنم، دیگر نان از کجا دریاورم؟! عجب! اگر این حرف را بزنم دیگر نانم قطع می‌شود! عجب، اگر در این جا گرنش نکنم دیگر

^۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم.

شهریه ام قطع می شود، مرا از اداره بیرون می اندازند، مرا از کار برکنار می کنند!

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و تمام این رقیّت ها را باز کرد، گفت: جان من داری برای چه کسی خودت را رِقّ و بنده می کنی؟! برای کسی که هشتش گروهی هشتادش است و از تو بدتر است؟!!

آن از یک ساعت بعدش خبر ندارد که اصلاً مرده است یا زنده است! تو در مقابل او داری کرنش می کنی؟! از چه چیزی ترس داری؟! ماهانه ات قطع می شود، به جهنم که قطع می شود، انسانیتت کجا رفته؟! آخر حریتت کجا رفته؟! شرفت کجا رفته؟! تو انسانی. تو خلیفه الهی داری. خودت را مثل یک حیوان بنده اینها قرار می دهی، همان طوری که طناب بر گردن گوسفند و گاو می اندازند بر گردن تو انداختند و به دنبال امیال خودشان دارند تو را این طرف و آن طرف می کشانند! تو هم سرت را پایین انداختی، سری بالا نمی کنی و به موقعیت خودت نمی رسی که چه کسی هستی!

این را مولانا می گوید، واقعاً رحمة الله علیه، واقعاً رضوان الله علیه! واقعاً خدا با همان امیرالمؤمنین در بحبوحه جنات بر سر سفره امیرالمؤمنین بنشاندش که چقدر زیبا و چقدر عالی فرموده، بند رقیّت ز پایت بگسلد، آخر بدبخت دنبال چه کسی داری می روی؟! برای چه کسی سقیفه راه می اندازی؟! تا اینکه یک کسی را بالای منبر قرار بدهی که نمی داند پنج انگشت در دستش است یا شش انگشت است؟! دنبال این فرد؟!!

بنابراین ولایت یعنی سپردن قلب و سپردن تمام خواست ها و تمام آرزوها در دست یک عقل مدبّر و یک عقل کلّ و یک انسان وارسته ای

که آن انسان وارسته بیاید خواست‌های ما را از ما بیگرد، اختیار ما را از ما بگیرد، هوا و هوس را از ما بگیرد و در قبالش خواست خود، اراده خود، مشیت خود، بها و بهجت خود را بیاید چکار کند جایگزین کند. لذا مکتب غدیر مکتب تعقل است، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد بگوید ای مردم نگاه به عمامه و ریش سفید و دراز نکنید، نگاه به جمع شدن این جمعیت نکنید، نگاه نکنید به این که من [تنها هستم] و دو نفر بیشتر دور من نمانده، نگاه نکنید به اینکه که من الآن تنها هستم و کسی دور من نمانده، اینها همه مجازات است، اینها همه تخیلات است.

امیرالمؤمنین می‌گوید در عید غدیر- از امروز- باید عقلت را به کار بیندازی. از امروز... تا به حال پیغمبر بود، تا به حال ید و بیضاء بود، تا به حال شق القمر بود، تا به حال این قیافه، این چهره و این خصوصیت بود ولی از امروز دیگه این قیافه دارد از پیش ما می‌رود، این موقعیت دارد از پیش ما می‌رود، دیگر نیست. من علی هستم، من علی که شمشیر می‌کشیدم در جنگ‌ها، می‌زدم، می‌کشتم، بالا می‌آوردم، پایین می‌آوردم، [من هستم].

روز عید غدیر روز احیای عقل است، روزی است که پیغمبر آمد گفت از امروز عقلتان را باید به کار بیندازید، من دیگر در میان شما نیستم و این امت فراموش کار جاهل لا ابالی آمد چکار کرد؟ عقلش را گذاشت کنار، احساسش را انداخت [جلو!] نگاه به آن ریش دراز ابوبکر می‌کند! نگاه به آن عمامه ابوبکر می‌کند، نگاه به آن افرادی می‌کند که دور ابوبکر را گرفتند، نگاه به این جمعیتی می‌کند که سیل وار مثلا می‌روند به مسجد مدینه به خاطر اینکه پای صحبت ابوبکر

[بنشینند.]

می گوید: مگر می شود این امت راهشان راه خطا باشد؟! مگر می شود این همه جمعیت، خدا نسبت به اینها نظر نداشته باشد؟! مگر می شود این همه جمعیت به اشتباه بروند؟! مگر می شود اینها همه بر باطل باشند؟ مگر می شود؟ مگر می شود؟

چرا نمی شود؟! آیه قرآن می گوید: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَيُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۱ اگر از اکثریت تبعیت بکنید گمراهی است، آیه قرآن است.

روز عید غدیر آمد برای مردم این حقیقت را روشن کرد که بیابید ببینید، فکر کنید، تعقل کنید، بپذیرید و لو یک نفر نباشد. **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَى بَابِهَا؛** بیابید امتحان کنید، آن باب علم را ببینید، آن باب علم ابوبکر را هم ببینید و خودتان اختیار کنید. و آمدند و دیدند و آن طرف را اختیار کردند و- ابوبکر را- اختیار کردند.

کسی که عقلش را بگذارد زمین و به احساسات توجه کند محکوم به خذلان و بدبختی است. این در مکتب غدیر راهی ندارد، در مکتب غدیر آن فردی حضور دارد که مانند مولا امیرالمؤمنین علیه السلام با تنهایی خو کند. تنهایی او را نگریزاند، تنهایی او را به وحشت نیاندازد، تنهایی ایمان را از او سلب نکند، این می تواند در این جا پایدار بماند بقیه می روند.^۲

۱. سوره الأنعام (۶)، آیه ۱۱۶.

۲. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، مجلس سوّم، ۲۹ ذی الحجّه ۱۴۱۹.

اتمام حجت بر امامت و ولایت معصومین علیهم السلام بوسیله عقل می باشد

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی با سند متصل خود روایت می کند از ابو یعقوب بغدادی که گفت:

« قَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ^۱ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى ابْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَ آئِلَةَ السَّحْرِ؟! وَ بَعَثَ عِيسَى بِآلَةِ الطَّبِّ؟ وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلامِ وَ الْخُطْبِ؟! فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ كَانَ الْعَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحْرَ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِهِمْ مِثْلَهُ، وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ اِحْتِاجَ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلَهُ، وَ بِمَا أَحْيَى لَهُمُ الْمَوْتَى، وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

۱. ابن سکیت با کسر سین و تشدید کاف، یعقوب بن إسحق سکیت ابو یوسف از افاضل امامیه و ثقات آنهاست. ترجمه حال وی را در «مجمع الرجال» ج ۶، ص ۲۷۲ آورده است. از اصحاب مکرم و معظم حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی النقی علیهما السلام بود، و امام دیگری را ادراک نکرد، متوکل عباسی لعنه الله او را به جرم تشیع کشت. و گفته شده است که: سبب قتلش این بود که او معلم دو پسران متوکل: معتز و مؤید بود. روزی ابن سکیت نزد متوکل بود که معتز و مؤید آمدند. متوکل به او گفت: ای یعقوب! کدامیک نزد تو محبوبترند؛ آیا این دو فرزند من، و یا حسن و حسین؟! ابن سکیت گفت: و الله! إن قنبراً غلام علی بن ابی طالب علیه السلام خیرٌ منهما و من ابیهما» سوگند به خدا که قنبر غلام علی بن ابی طالب علیه السلام از این دو و از پدرشان بهتر است. «متوکل گفت: زیان او را از پشت سرش در آورید! چون زبانش را بیرون کشیدند، جان داد. رحمة الله علیه و رضوانه فی جنات النعیم. تعلیقه «وافی»

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ
عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ وَ أَظْنَهُ قَالَ: الشُّعْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ
مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَ أُثْبِتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ: تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ! فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ
الْيَوْمَ؟!!

قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ، يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ، وَ الْكَاذِبُ
عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ.

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ: هَذَا وَ اللَّهُ هُوَ الْجَوَابُ.^۱!

«ابن سکیت به حضرت امام هادی علی النقی^۲ علیه السّلام گفت: به چه سبب
بود که خداوند حضرت موسی بن عمران علیه السّلام را با عصا و ید بیضا (دست
روشن و درخشان) و آلت سحر برای مردم زمانش برانگیخت؟!!

و به چه علت بود که خداوند حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام را به آلت
طبّ برانگیخت؟!!

و به چه علت بود که خداوند حضرت محمد را که صلوات و درود خدا بر او
و بر آل او و بر جمیع پیغمبران باد به کلام و خطبه‌ها برانگیخت؟!!

۱. «اصول کافی» طبع حیدری، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵؛ و کتاب «وافی» طبع اصفهان، ج ۱، ص ۱۱۰ تا
ص ۱۱۲

۲. مراد از أبو الحسن در اینجا أبو الحسن ثالث است یعنی حضرت امام هادی علیه السّلام. به قرینه
اینکه ابن سکیت، حضرت أبو الحسن ثانی را که حضرت امام رضا علیه السّلام باشند، ادراک نکرده
است. و به این معنی در «وافی» مولی محسن فیض تصریح کرده است. و از اینجا معلوم میشود که:
آنچه در «احتجاج» طبرسی و «عیون أخبار الرضا» صدوق، کلمه أبو الحسن را مقید به رضا کرده‌اند،
تمام نیست.

حضرت امام أبو الحسن علیُّ الهادی علیه السلام در پاسخ وی گفتند: چون خداوند موسی علیه السلام را مبعوث نمود، در آن زمان بر مردم آن دوره عمل سحر و جادو غلبه داشت، لهذا موسی از جانب خداوند چیزی را آورد که در وسع و طاقت آنها نبود که همانند آن را بیاورند. موسی با آن ید بیضا و عصا سحرشان را باطل کرد؛ و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام نمود.

و خداوند عیسی علیه السلام را در وقتی مبعوث نمود که امراض مُزمنه که موجب زمینگیر شدن بود (مثل فلج و لَقْوَه و رَعشه که بدن را از حرکت عادی خود باز میدارد) در میان مردم شیوع داشت و مردم نیاز مبرم به علم طب داشتند، فلهاذا از جانب خداوند چیزی را آورد که در حیطة قدرت و استطاعتشان نبود. چون عیسی مردگان را زنده مینمود و مریض مبتلا به پیسی و کور مادرزاد را به اذن خدا شفا میداد، و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام کرد.

و خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در زمانی مبعوث فرمود که فنّ غالب آن عصر کلام و خطبه و چنین گمان دارم که گفت: شعر بود، بنابراین خداوند از نزد خود به وی مواعظ و حکمتهائی را عنایت نمود تا بدانها گفتارشان را باطل سازد و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام نماید.

أبو یعقوب بغدادی گفت: در این حال ابن سکّیت به حضرت گفت: قسم به خدا که من همانند تو را هیچوقت ندیده‌ام! بنابراین گفتارت، امروزه حجّت بر مردم چیست؟!

حضرت فرمود: عقل است، که با آن می توان شخص صادق را که از خداوند به راستی و درستی خبر دهد، شناخت و او را تصدیق کرد، و شخص کاذب را که بر خداوند دروغ می بندد، شناخت و او را تکذیب نمود.

ابن سکّیت گفت: قسم به خداوند که جواب قاطع همین است! »

پیغمبر برای هدایت مردم، به سراغ آنها می‌رفت

باری سخن در این بود که سیره معصومین علیهم السلام برای هدایت مردم به سمت عالم غیب و عقلانیت، اقتضای تدریجی بودن آن را می‌کند؛ و این سیر تدریجی نه تنها در تغییر روش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، از هدایت با اعجاز به سوی دعوت به پذیرش عقلانی مردم خود را نشان می‌دهد؛ بلکه حتی در کیفیت ارتباط حضرت با مردم این مسئله وجود دارد؛ و در این مسئله بسی جای تأمل هست که چگونه مشیّت الهی بر آن تعلق گرفته است که این میزان ارتباط و حضور یا غیبت معصومین علیهم السلام در میان مردم؛ به یک نحو خاص نباشد؛ بلکه در ادوار مختلف متفاوت خواهد بود. حضرت آیت الله طهرانی قدس الله نفسه الزکیّه در این باره می‌فرماید:

«اطوار و ادواری که بر ائمه علیهم السلام در تاریخ حیاتشان گذشته است مختلف و گوناگون است. فرضاً در زمان پیغمبر اکرم و صدر اسلام، خود پیغمبر اکرم شخصاً به سراغ یک‌یک مردم می‌رفت، و اصلاً کسی به دنبال آن حضرت نمی‌آمد. پیغمبر از مکه حرکت می‌کرد و به دنبال مردم به طائف می‌رفت^۱، و یا یک نفر را می‌دید که در مسجد الحرام نشسته است، به سراغ او می‌رفت و مطالب را برای او بیان می‌کرد و آیات قرآنی را می‌خواند، و یا می‌دید چند نفر در کنار حجرالاسود اجتماع کرده‌اند، می‌رفت و در میان آنان می‌نشست و مطالب خود را ابلاغ می‌کرد، و نیز در ابتدای رسالت به مدّت سه سال، بعد از نزول آیه: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

^۱ - رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۸ الی ۳۵۷.

الْأَقْرَبِينَ^۱ حضرت قوم و خویش و عشیره خود را جمع کرد و برای آنها مطالب را بیان فرمود.

ملاحظه می کنید که در این موارد خود پیغمبر به سراغ مردم می رفت و کسی به دنبال او نمی آمد. یعنی پیغمبر برای دستگیری مردم به آنها مراجعه می کرد و یک به یک به دنبال افراد می گشت؛ او می خواست با مکارم اخلاق و کردار خاص به خود، در متن اجتماع برود و یک یک افراد را به دور خود جمع کند و آنها را جذب نماید.

پیغمبر به واسطه جنگ هایی که در مدینه اتفاق افتاد، افراد را به اسلام دعوت می کرد تا اینکه آنها را مسلمان کند. فلسفه غزوات و جهاد در اسلام، به هدایت درآوردن سائر افراد است؛ زیرا بنابر فلسفه کلی هدایت و فیض الهی نسبت به بندگان، خداوند متعال لطفی را که عبارت است از هدایت، برای جمیع افراد عام می داند...

در جنگ بدر اسرا را به طنابی بسته بودند تا فرار نکنند، و آنها در حدود هفتاد نفر بودند. وقتی که آنان را از کنار پیغمبر اکرم عبور می دادند پیغمبر تبسمی کردند. حال در چنین موقعیت و زمینه ای جداً اگر ما بودیم نسبت به پیغمبر چه حکمی می کردیم؟ و عقل و سعه و ادراک محدود ما با توجه به جهل ما نسبت به مصالح و مفاسد و مقام و مدرکات پیغمبر اکرم، چه قضاوتی می کرد؟ قطعاً قضاوت ما این بود: الآن جنگی واقع شده و در این جنگ حضرت پیروز و غالب شده و بر اریکه قدرت و اقتدار و استیلاء تکیه زده است، و لذا با حالت تمسخر و استهزاء و از مقام استعلاء به این اسرا نگاه می کند که: آیا دیدید شما

۱. سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴.

را اسیر کردیم و چه به روزگارتان آورده‌ایم؟!۱

و این مسئله طبیعی است؛ چون مدرکات ما همین است و از این مرحله تجاوز نمی‌کند. هیچ‌گاه فکر نمی‌کنیم که: ممکن است در مخیله پیغمبر مطالب دیگری هم بگذرد؛ زیرا در آن موقعیت قرار نداریم. هیچ با خود فکر نمی‌کنیم که شاید این خنده محمل و منشأ دیگری داشته باشد.

به عبارت دیگر: فعل پیغمبر را با امور متعارف خود قیاس می‌کنیم، و اینجاست که این اشکالات و اعتراضات پیش می‌آید که: ای رسول خدا! چرا فلان عمل را انجام دادی و یا ندادی؟ و ای رسول خدا! بهتر بود فلان کار را می‌کردی! درحالتی که باید به خود خطاب کنیم که:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر

گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر^۱

نگاه پیغمبر در اینجا معنای دیگر دارد. یکی از آنها رو می‌کند به عباس عموی پیغمبر و می‌گوید: این همان کسی است که تو در مکه می‌گفتی که: دارای حالات و روحیات و اخلاق عجیب است؟! این همان شخصی است که داریم می‌بینیم؟! نگاه کن بین از اسارت ما چقدر خوشحال است!

وقتی پیغمبر این را شنیدند فرمودند: «تبسم من از این است که می‌بینم هرچه شما را دعوت کرده‌ام نپذیرفتید و الآن می‌خواهم شما را اجباراً و با طناب به بهشت ببرم!

یعنی درست مثل بچه‌ای که از مهمیز لطف و عنایت پدر فرار

^۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول.

می کند...»

با وجود تمام این مطالب باز می گویند بیایید فکر کنید و عقلتان را به کار بیاندازید: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۱، ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۲. عقل و فکرتان را به کار بیاندازید! خواهی نخواهی وجدان و فطرت، شما را به دین و شریعت اسلام راهنمایی می کند، و ما نمی خواهیم دین را به زور بر شما تحمیل کنیم؛ و اگر خودتان توجه کنید به این دین خواهید رسید.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام چون پدری دلسوز، خود به سراغ مردم می رفت

ایشان در ادامه می فرمایند:

«بر این اساس می بینیم در زمان ائمه و پیغمبر اکرم ارتباطات مردم در طرح مسائل خود با آن بزرگواران مختلف است. در زمان پیغمبر اکرم خود آن حضرت به دنبال مردم رفته، درب این خانه و آن منزل را می زدند، اینجا و آنجا می نشینند و به جنگ می روند و برای مردم صحبت می کنند.

این سیره و روش در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم با همان خصوصیت استمرار پیدا می کند. می بینیم بعد از اینکه مردم در سقیفه

^۱. سوره الأنعام (۶)، صدر آیه ۱۴۹:

«بگو، پس همیشه حجّت و برهان بالغه اختصاص به خدا دارد.»

^۲. سوره الزّم (۳۹)، ذیل آیه ۱۷ و صدر آیه ۱۸:

«پس (ای پیامبر) بشارت بده بندگان مرا آنان که هر گونه گفتار را می شنوند و از بهترین آن پیروی می نمایند. آنانند کسانی که ایشان را خداوند هدایت کرده است و ایشانند صاحبان عقل و درایت.»

^۳. عنوان بصری، ج ۱، ص ۶۸-۶۳.

گرد آمدند و آن شخص را به خلافت برگزیدند، امیر المؤمنین آنها را رها نمی‌کند؛ چراکه اگر رها کند دیگر علی نیست، و مانند یکی از افراد متعارف به حساب می‌آید.

علی آن کسی است که از روی دلسوزی و فهم و شعور خود، مردم را در حکم فرزندان خود می‌بیند^۱ و می‌خواهد آنها را از جهل و ضلالت نجات دهد؛ لذا به سراغ یکایک این مردم می‌رود و خطاب به آنها می‌فرماید: مگر شما در غدیر نبودید و پیغمبر را ندیدید؟ و مگر آن حضرت درباره من چنین و چنان فرمود؟ و مگر دست من را نگرفت و جلوی ده‌ها هزار جمعیت بالا نبرد و به ولایت منصوب نکرد و برای مردم خطبه نخواند؟

آنها گفتند: یا علی گذشته‌ها گذشته است و حالا صبر کن، مسئله‌ای نیست، و إن شاء الله حق تو محفوظ است و خداوند به تو ثواب می‌دهد، و درست است که بالأخره خلافت و حکومت و سلطنت از دست تو رفته اما این اجتماع مسلمین را متفرق نکن.

این حاصل جواب‌هایی بود که به آن حضرت می‌دادند؛ ولی امیر المؤمنین می‌گوید: من که برای خودم این کارها را نمی‌کنم. مگر علی از نعمت‌های دنیا چه می‌خورد و چه خانه‌ای دارد که به سراغ این و آن رود و آنها هم بگویند: یا علی، دیگر کار از کار گذشته است و شما ببخشید و از حقتان بگذرید و فتنه به پا نکنید؟!^۲

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۲۲؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۷۷، به نقل از مناقب ابن

شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵: «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة.»

۲. عنوان بصری، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹.

چرا سیرهٔ امیرالمؤمنین پس از اتمام حجّت با مردم تغییر کرد

سپس ایشان در ادامه چنین می‌فرمایند:

«اما همین امیرالمؤمنین وقتی که حجّت را بر مردم تمام می‌کند، به خانه می‌رود و درب را به روی مردم می‌بندد و می‌گوید: حال که به سخن من گوش نمی‌دهید، بدانید که ما حجّت را بر شما تمام کردیم، و حتّی دختر پیغمبر را هم سوار بر آستر کردیم و به درب خانه‌های شما آوردیم، تا به شما بگوییم که: نزدیک‌ترین فرد به پیغمبر که محرم اسرار او بود، و تمام سرمایه پیغمبر در وجود او بود، و پیغمبر کراراً راجع به او توصیه کرده بود، علی است نه ابوبکر و نه عبدالرحمن بن عوف و نه ابو عبیده جراح.^۱

لذا امیرالمؤمنین هم می‌گوید: بسیار خوب! حال که چنین است، پس ما هم در منزل خود می‌نشینیم، و آن وقت است که شما باید به سراغ ما بیائید. و اینجا است که آن عالم یهودی از خلیفه سؤال می‌کند و او نمی‌تواند جواب بدهد، به سراغ علی علیه السلام می‌آید^۲ و نیز وقتی آن عالم نصرانی از آنها سؤال می‌کند و در جواب فرومی‌مانند، به سراغ علی می‌فرستند؛ یا هنگامی که آن زن را می‌خواهند از روی ظلم حدّ بزنند و در حکم او فرومی‌مانند، سلمان نزد حضرت می‌آید و می‌گوید: یا علی به داد اسلام برس، زیرا یک نادان به ناحق قضاوت کرده است^۳؛

^۱. الإمامة و السياسة، طبع سوّم، ج ۱، ص ۲۱.

^۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۲۲، به نقل از ارشاد شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۱۱۱.

^۳. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۹۰ به نقل از الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳؛ و تاریخ مدینه دمشق، مجلد امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۹، ۱۰۷۲.

یا وقتی که می‌خواهد جنگی واقع شود، برای مشورت دربارهٔ جنگ خود عمر به سراغ علی می‌آید و نظر حضرت را می‌خواهد.^۱ درست است که علی در منزلش می‌نشیند و دیگر با کسی کاری ندارد، اما باز دلش می‌سوزد و آنها را رها نمی‌کند.^۲

شیوه‌های مختلف ارتباط ائمه علیهم‌السلام با مردم در دوران مختلف

حضرت آقا دربارهٔ در دسترس بودن ائمه در حالات و دوران‌های مختلف چنین می‌نویسند:

«أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بیست و پنج سال در منزل بود و مردم می‌آمدند و می‌رفتند؛ هر کسی می‌خواست از آن حضرت استفاده کند درب منزل برای او باز بود، و افرادی هم که نمی‌خواستند استفاده کنند، کاری به حضرت نداشتند.

این یک برهه از زمان که حضرت بیست و پنج سال در اختیار همه بود و مردم دسترسی به امام خود داشته‌اند، و زمانی را هم مثل زمان امام صادق علیه‌السلام مشاهده می‌کنیم که حضرت به عنوان بصری می‌فرماید: آمدن تو به نزد ما موجب دردسر ما می‌شود...^۳

و اما سائر ائمه علیهم‌السلام، همیشه در دسترس مردم نبوده‌اند. مثلاً حضرت امام حسن علیه‌السلام و همچنین افرادی که به منزل آن حضرت رفت و آمد داشتند، در بسیاری از اوقات تحت نظر حکومت مدینه بودند. امام سجّاد و امام صادق علیهما‌السلام نیز در زمان خلفای

^۱. نهج البلاغه، (عبده) ج ۲، ص ۱۸، خطبه ۱۲۹؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۹۶، خطبه ۱۳۴.

^۲. عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۱ - ۶۹.

^۳. عنوان بصری، ج ۱، ص ۸۵.

بنی امیه و بنی مروان و بنی عبّاس تحت نظر بودند.»^۱

ایشان در جایی دیگر در این باره می فرمودند:

«در اینجا مطلب خیلی دقیق است و می خواهم روی آن تکیه کنم؛ یعنی در دوران آخر عمر ائمه علیهم السلام نگاه کنیم می بینیم که امام صادق در مدینه بودند کسی جرأت نمی کرد منزل ایشان برود؛ و می توان گفت که کم کم از زمان موسی بن جعفر اصلاً ما به سمت غیبت

^۱. عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۱؛ امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۳۴.

«قطب راوندی، از هارون بن خارجه روایت نموده است که: یک نفر از اصحاب ما زنش را سه طلاق داد، و از اصحاب ما حکمش را پرسید، گفتند: اعتبار ندارد. زنش گفت: من برای نکاح رضایت نمی دهم مگر آنکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بپرسی! و چون در عصر ابوالعبّاس سفّاح بود، او در حیره توقّف داشت.

مرد طلاق دهنده می گوید: من به حیره سفر نمودم، ولی متمکن از مکالمه با حضرت نشدم به علت آنکه خلیفه مردم را از دخول بر امام صادق علیه السلام منع کرده بود. و من متحیر مانده بودم که به چه کیفیت به ملاقات وی دست یابم؟ ناگهان دیدم یک مرد معمولی دست فروش یک جبه پشمینه بر تن دارد و مشغول فروختن خیار می باشد.

من به او گفتم: تمام این خیارها را به چند می فروشی؟! گفت: به یک درهم! من به او یک درهم دادم، و به وی گفتم: این جبهات را به من بده! جبه اش را گرفتم و پوشیدم و صدا بلند کردم: کیست خیار بخرد؟ و به محلّ حضرت نزدیک شدم، که دیدم طفلی از ناحیه ای صدا می کند: ای خیار فروش بیا! چون به حضرت رسیدم فرمود: چه حيله خوبی به کار برده ای؟! حاجت چیست؟!

من گفتم: من گرفتار شدم، و زنم را در یک دفعه سه طلاقه کردم، از اصحاب خودمان پرسیدم، گفتند: طلاق فاقد اثر است، زنم می گوید: من راضی به فرارش نمی گردم تا اینکه از حضرت ابوعبدالله علیه السلام مسأله را بپرسی!

حضرت فرمود: اَرْجِعْ إِلَى أَهْلِكَ! فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ! «به زنت رجوع کن! چیزی بر عهده تو نیست!»*

*. الخرائج و الجرائح، ص ۲۴۴.

رفتیم. شیعه در آن زمان رفت به سمت غیبت. موسی بن جعفر بودند؛ ولی در زندان بودند. کسی دسترسی ندارد...

در این بین حضرت نوّابی داشتند، اینها افراد امینی بودند، یونس بن عبدالرحمن در کوفه بود و امثال ذالک، اینها از بزرگان از روایتی که در شهرها بودند و مورد رفت و رجوع مردم بودند و مردم به آنها مراجعه می کردند؛ یعنی از نقطه نظر ظاهر آن اتکاء و آن توثیقی که انسان نسبت به یک مقام دارد ما می بینیم کم کم متحوّل شد به افراد دیگر لذا مثلاً من باب مثال می فرمایند که یونس بن عبدالرحمن ثقی و یا ... این مسئله به روایه خاص و به افراد صاحب نظری که در گرداگرد ائمه علیهم السّلام پرورش پیدا کرده بودند، برگشت و افراد دیگر به آنها مراجعه می کردند...

بعد می بینیم که در زمان امام رضا علیه السّلام دوباره یک مقدار مطلب تغییر پیدا کرد و باز مأمون حضرت را برد و حضرت در مرو بودند. تا این که دوره امامت امام جواد علیه السّلام خیلی کوتاه بود، دوره امامت امام علی النقی وقتی شروع شد یک مرتبه متوکّل آن حضرت را آورد و احضار کرد به سامرا^۲ و ارتباط بین شیعیان و حضرت قطع شد.

در واقع می توانیم بگوییم غیبت واقعی دیگر از زمان امام علی النقی علیه السّلام دیگر شروع شد و در زمان امام علی النقی و امام حسن عسگری علیهما السّلام به اندازه ای مسئله سخت شد که آن شخص وقتی می آید سؤالاتش را من باب مثال از امام سؤال کند باید در قالب و اشکالی بیاید. بعضی از اصحاب ایشان به صورت روغن فروش آن مشک روغن را می آوردند و در زیرش به اصطلاح یک تخته بود، نامه ها

را به آن تخته قرار می‌دادند و گاهی اوقات سبزی و خیار فروش و امثال
 ذلک به این طریق می‌آمدند و نامه‌ها و اشکالات و سؤالات را می‌آوردند
 مطرح می‌کردند. تمام اینها به خاطر این بوده که یک مرتبه شیعه
 احساس غیبت حضرت بقیة الله را نکند، فقط به خاطر این جهت بوده
 است که مردم ارتباط داشته باشند؛ چون اگر یک مرتبه قطع شود چه
 حالی برای مردم پیدا می‌شود؟! چه موقعیتی پیدا می‌شود؟!
 لذا کم مردم به این مسئله عادت کردند، خو گرفتند، که خودشان
 با توجه به روات و افرادی که در دور و بر هستند آن مسائل شرعیشان
 را برطرف کنند و آن جنبه اتکاء صوری و مجازی، [از میان برود].^۱

۱. جلسات سخنرانی شهرستانها، مشهد مقدس، روز سوم ارتحال علامه طهرانی، ۱۱ صفر ۱۴۱۶.

فصل دوم: رشد عقلانی و عبور از ظاهرگرایی در زمان غیبت

مسئله غیبت امام عصر علیه السلام، بعنوان یک دوره حساس و متفاوت توسط امامان گذشته مطرح می شد و ائمه اطهار علیهم السلام درباره خصوصیات حضرت و زمان غیبت و کیفیت احوال شیعیان و مردم در آن زمان، سخن گفته اند تا اینکه شیعه در مواجهه با آن تهیو و آمادگی داشته باشند و راه نجات از آن فتنه ها را بیاموزند. از جمله روایات در این باب، روایتی است که شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة، آورده است:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: "التَّاسِعُ مِنْهُ وَوَلَدُكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ قَالَ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَ لَكِنَّ بَعْدَ غَيْبِهِ وَ حَيْرَةِ فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

مِثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.^۱

«نهمین فرزند از ذریه تو ای حسین، اوست قائم به حق و آشکار کننده دین و گستراننده عدل. سپس امام حسین علیه السلام عرض کرد: "آیا این مسئله خواهد شد؟" امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بلی قسم به آن ذاتی که محمد را به نبوت برگزید و او را بر جمیع خلائق فضیلت بخشید! ولیکن این ظهور پس از غیبت و تحیری واقع خواهد شد که در این مدت هیچ فردی بر دین خود ثابت نخواهد ماند مگر مخلصین، و کسانی که با روح یقین و ایمان مرتبه اعلی قرین و مصاحبت داشته‌اند؛ آن کسانی که خداوند از آنها بر ولایت ما عهد و پیمان گرفته است و ایمان را بر دل‌های آنان مکتوب نموده است و آنان را به تأییدات روحانیه و ربانیه خود مؤید گردانیده است.»

در این روایت اصحاب امام علیه السلام مخلصین و برگزیدگان از شیعه قلمداد شده‌اند، نه هر کس دیگر، و بشارت ادراک حقیقت ولایت، فقط به این دسته از افراد داده شده است.

در روایت دیگر، عبدالعظیم حسنی از محمد بن علی بن موسی علیه السلام از آباء خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود:

لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ. كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرَعَى فَلَا يَجِدُونَهُ. أَلَا فَمَنْ ثَبِتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطَوْلِ مُدَّةِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعَى فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

«برای قائم از ما غیبتی است بسیار طولانی. گویا من هم اکنون شیعه را می‌نگرم که مانند گوسفندان در بیابان به هر طرف به دنبال مأمنی جهت چرا و تفرج هستند

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۴؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۳.

ولی جایی را بدین جهت پیدا نمی‌کنند. آگاه باشید کسی که در این موقعیت بر دین خود ثابت و استوار باشد و قلب او به واسطه طول مدت غیبت سفت و قسی نشده باشد، او با من است در روز قیامت، در همان درجه و مقامی که من هستم.»

بنابراین همچنان که در روایات ذکر شده است، چند نکته حائز اهمیت و قابل توجه است؛ اول اینکه دوران غیبت امام علیه‌السلام بعنوان یک فتنه و امتحان الهی معرفی شده است که همراه با سردرگمی می‌باشد.

نکته دوم افرادی می‌توانند در این فتنه و سردرگمی جان سالم بدر ببرند و از این بستر فتنه، بهترین استفاده را بکنند که مخلص باشند و در مسیر ولایت امام زمان علیه‌السلام بر اساس یقین حرکت کنند و در مسیر ولایت ثابت قدم باشند.

و از همین جا می‌توان به فلسفه غیبت امام زمان علیه‌السلام پی برد که آنچه که منظور و مقصود از این غیبت است، تغییر در نگرش و بینش ما نسبت به مسئله ولایت می‌باشد. و همچنانکه بحث آن مطرح خواهد شد که چگونه ولایت در مظهریت و جلوه‌ی خاصی نمی‌گنجد و ظهورات و بروزات آن همیشه بر یک نحوه و صورت نمی‌باشد.

آری! فتنه‌هایی که در دوران غیبت و فقدان ظاهری امام زمان علیه‌السلام برای انسان پیش می‌آید، می‌تواند تأثیر عجیب و شگفت‌انگیزی در جهان‌بینی انسان پدید آورد و بسیاری از مبانی و نکات عمیق و دقیق عرفانی را بر او فاش نماید و او را از مرحله خامی و ناپختگی و جهالت به در آورد. بطوری که کشف آن حقائق با ارتباط ظاهری با حضرت، چه بسا مشکل‌تر و سخت‌تر می‌بود؛ بنابراین غیبت امام زمان علیه‌السلام برای آنست که عقل ما به واسطه عبور از مظاهر و جزئیات بتواند با آن حقیقت امام علیه‌السلام متصل شود و ربط عقلانی پیدا کند. و در اثر این اتصال و رشد عقلانی میثاق و بیعت با ولیّ عالم امکان حضرت بقیّة الله به بالاترین مرتبه خود که همان اندکاک و فناء در ولایت امام علیه‌السلام است برسد.

لذا می توان گفت که فلسفه غیبت برای رشد و تکامل عقل است. و این مسئله در مکتب عرفانی حضرت آیت الحق حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه نقش اساسی را ایفاء می کند و از مهمترین ارکان سلوک الی الله به تعبیر ایشان همان «سلوک عقلانی»^۱ می باشد.

حضرت آقا روحی فداه در این باره می فرمودند:

«در مکتب اهل بیت علیهم السلام، مسئله، مسئله سلوک عقلانی است. و این مسئله ای است که من در این مدتی که در خدمت رفقا و دوستان بوده ام، خیلی روی آن تکیه می کرده ام، روی سلوک عقلانی است، روی پایبندی به کلیات بدون توجه به مصادیق و مشخصات خارجی، بدون توجه به مظاهر، فقط تکیه بر آن معانی کلیه که دأب و دیدن مرحوم و الد رضوان الله علیه و طریقه مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی بر این کیفیت سلوک عقلانی بوده است اگرچه دیگران هم بودند، ولیکن این مسئله در مکتب آنها خیلی ملموس روشن است.

سلوک عقلانی آنست که انسان بدون توجه به مظاهر، به آن حقایق پایبند باشد.

از باب نمونه بارها اتفاق افتاده است که ما برای رفقا و دوستان دو ساعت صحبتی می کنیم، مطالبی که می گوئیم نصیحت است، نحوه سلوک و سیر عملی و علمی برای انسان است، بعد وقتی که صحبت تمام می شود، یک نفر می آید می گوید: آقا یک مطلبی به ما بگوئید، یک

^۱. ان شاء الله مقاله ای مستقل درباره «سلوک عقلانی» برگرفته شده از آثار حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه منتشر خواهد شد.

نصیحتی بکنید!

پس ما این دو ساعت چکار می کردیم؟ زبانمان خشکید. این مسائل همان است و تفاوتی ندارد. مطلب فرق نمی کند، چه به طور خصوصی گفته بشود یا به طور عموم گفته بشود. این مطالب همان‌هایی است که در کتب نوشته شده است و همان‌هایی است که خود مرحوم والد می فرمودند: اگر کسی به این مطالب عمل بکند برای او فتح باب خواهد شد...؛ بنابراین ما باید از خداوند توفیق بخواهیم که ما را نسبت به این مسائل پایبند کند که مطیع باشیم، منقاد باشیم و به این مطالب توجه کنیم و تک تک ما، خود را مخاطب این مطلب بدانیم. فرض کنیم که الان من با یک یک آن افراد راجع به این قضیه من نشسته‌ام و یک ساعت به خصوص وقت اختصاصی قرار داده‌ام، برای اینکه با این طرف صحبت کنم، یک ساعت با این، یک ساعت با آن، یک ساعت با آن، حالا این یک ساعت‌ها همه جمع شده‌اند در این یک ساعت. مطلب عوض نشده و همان است. مسئله هیچ فرقی نکرده است. به این مسئله می گویند سلوک عقلانی؛ یعنی انسان به دنبال درک معانی کلیه برود بدون توجه به خصوصیت فردیه و مشخصات خارجیه.

ما خیال می کنیم خداوند امام زمان را در پس پرده غیبت نگه داشته و می خواهد شیعیان و مردم دنیا را در یک فضای مجازی توهمی و تخیلی نگه دارد؛ می گوییم: غصه نخورید، روزی امام زمان که در کناری مخفی است، می آید؛ مواظب باشید خطا نکنید و دعا کنید زود بیاید؛ تا اینکه وقتی حضرت ظهور کردند مردم شروع کنند به های‌های گریه کردن که امام زمان آمده است!

امام زمان علیه‌السلام برای ما همه چیز است، ما امام زمان را از دین

حذف کنیم دین مساوی است با صفر، هیچ ارزشی ندارد و تبدیل به کاه خواهد شد، کاه هم تازه ارزش دارد، لای دیوار می گذارند، ولی این هیچ ارزشی ندارد. امام علیه السلام همه دین است و دین همه امام است، در این مسئله حرفی نیست؛ اما اگر امام زمان بیاید در این منبر بنشینند و یک مطلب را به ما بگویند و ما چون امام زمان است بپذیریم فایده ندارد! ما که این مطلب را از امام زمان می پذیریم چون امام زمان در ذهن ما بزرگ است و آلا همان مطلب امام زمان علیه السلام در فلان کتاب هست. همان مطلب را ممکن است یک نفر دیگر هم بگوید، اگر بدانیم همان است، مشروط بر اینکه یقین داشته باشیم.

امام علیه السلام اگر بر اساس تثبیت موقیعت خود بخواهد در این دنیا گفتار خود را به ما القاء کند، پس چرا غیبت کرد؟!؟

این غیبت برای همین است. غیبت امام علیه السلام برای این است که ما این پرده احساس و تصوّر و تخیّل را از ذهن خود بیرون ببریم... امام زمان علیه السلام می گوید بخاطر اینکه من الان امام زمان شدم و یک هیمنه و هیبت و بزرگی و جلال و عظمتی از من در میان شما هست، حرف من را گوش ندهید، اگر بخاطر این، حرفم را گوش دادی حرفم را گوش نداده‌ای. من امام زمانی هستم که بود و نبودم برای شما باید یکسان باشد، زندان و غیر زندانم باید برای شما یکسان باشد، نه اینکه موسی بن جعفر علیهما السلام تا وقتی که در مدینه بود می رفتند می گفتند السلام علیک یا بن رسول الله، همین که هارون گرفت و در زندان انداخت مردم یادشان برود! این فایده ندارد. دیگر موسی بن جعفر نیست!

امام رضا علیه السلام تا وقتی که در مدینه بود، بلند می شدند می رفتند

السلام علیکم می گفتند، تعظیم می کردند، حرف امام رضا را هم گوش می دادند، اما همین که حضرت از مدینه رفت بیرون، یک کسی آمد یک خبر آورد که حضرت این طور می گوید! بگوئیم: حالا ببینیم! باشد، بسیار خب انجام می دهیم.

نه، این فایده ندارد. امام زمانی که بیاید و با انسان صحبت بکند و در قبال انسان قرار بگیرد و انسان تحت تأثیر احساسات و عواطف و تخیلات و توهمات، مطلب او را بپذیرد این فایده ندارد!

گرچه شما از امام قبول می کنید؛ ولی این کم است! گرچه ما می پذیریم چون امام گفته و از غیر امام نمی پذیریم. درست است؛ اگر کسی غیر از امام به ما مطالبی را بگوید ردّ می کنیم، قبول نمی کنیم و اگر امام زمان علیه السلام بفرماید، امام رضا علیه السلام بفرماید، امام حسن علیه السلام بفرماید، ما می پذیریم؛ چون امام حسن است؛ ولی باز این کم است! بالاتر از این هم هست! بالاتر از این آن است که انسان اگر حق را از امام ادراک بکند بدنبالش برود ولو امام هم به او چیزی نگفته باشد، این درست است، این می شود سلوک عقلانی.

الان در زمان غیبت، مگر از امام زمان چیزی کم شده است؟ مگر از شخصیت امام علیه السلام چیزی کم شده؟ مگر حتماً امام زمان باید ظهور کند تا اینکه ما مطالب او را بپذیریم؟! مگر حتماً به انسان باید وقت ملاقات خاص بدهد تا اینکه انسان بپذیرد؟ آنچه را انسان از امام بیابد، باید بپذیرد. آنچه از امام تراوش کند انسان باید آن را بپذیرد، اصلاً بلکه امام به انسان ملاقات ندهد!

امام زمان علیه السلام که یک همچنین خصوصیتی را دارد می فرماید به حرف من فقط در وقتی که پیش شما هستم نباید توجه کنید، من

غیبت و حضور ندارم، من زندان و در کنار شما بودن ندارم. موسی بن جعفر علیهما السلام را چهار سال در زندان کردند، آن چهار سال حضرت از امامت افتاد؟! نه، امام بود. بر همه عالم وجود والی و حاکم بود، واسطه فیض پروردگار بود، در غل و زنجیر بود به اندازه سرسوزنی کار ولایی او تا وقتی که در بیرون در کنار زن و بچه‌اش بود فرق نکرد، سر سوزنی تفاوت نداشت، زیر شکنجه هارون بود ولی به اندازه سر سوزنی فرق نکرد.

ما اگر سرمان درد می‌کند، دیگر به رفیقمان نمی‌توانیم جواب بدهیم می‌گوییم برو دنبال کارت یک وقت دیگر.

او ولی است، او امام است، او واسطه فیض پروردگار است، او غل و زنجیر نمی‌فهمد. حضرت سجاد علیه السلام را از کربلا در غل و زنجیر قرار دادند و بردند به کوفه از زیر دانه‌های زنجیر خون می‌آمد با این وضع، بردند به کوفه، از کوفه بردند در شام و چند روز در شام، تازه آن موقع یزید گفت بیاید این غل و زنجیر را بردارند. در تمام این مدت امام سجاد علیه السلام، امام بود، صاحب مقام ولایت کلی بود. ما داریم امام را با بقیه یکی مقایسه می‌کنیم!

همان موقع تمام عالم وجود از دریچه نفس امام سجاد علیه السلام داشت ارتزاق می‌شد. همان کسی که امام سجاد را سوار کرده و دارد می‌برد، همان شمر و اینها، از دریچه نفس امام سجاد ارتزاق می‌شوند و الا یک نظر کند همه آنها پودراند، عدم‌اند، محو‌اند، نیستی بر همه آنها حاکم است. یزید بر تخت نشسته امام سجاد را در غل و زنجیر می‌بیند خیال می‌کند اسیر است. آن کسی که چشم حقیقت داشته باشد می‌بیند تو در دست او اسیر هستی بدبخت، نه اینکه او اسیر تو است. آن بر

ملائکه، بر جبرائیل، او بر عزرائیل امر و نهی می‌کند که جان این را بگیر و جان آن را نگیر، آن وقت تو خیال می‌کنی در دست تو اسیر است؟ او الان به جبرائیل دارد امر و نهی می‌کند که افاضه علوم را بر همه عالم بکند آن وقت تو خیال می‌کنی در دست او اسیر است؟! آقا! این است. پس امام علیه‌السلام یک حقیقت و یک ولایتی است که آن ولایت و آن حقیقت فقط در وقتی که در مرأی و منظر ماست جلوه ندارد. ما او را به این کیفیت می‌بینیم ولی خود ولایت امام علیه‌السلام این مسائل را ندارد. پس بنابراین اینکه ما بیاییم و امام علیه‌السلام را چون امام است و چون صاحب ولایت است و همچنین خصوصیتی را در کتاب راجع به او گفته‌اند و وعاظ و منبری‌ها آمدند این مطالب را راجع به امام زمان گفتند، حالا ما بیاییم حرفش را بپذیریم این فایده ندارد. امام علیه‌السلام در وجود انسان باید به نحوی باشد که الان که ما در اینجا نشستیم و در زمان غیبت حضرت هست و حضرت به حسب ظاهر در میان ما نیست، به همان میزان ارزش در قلب ما داشته باشد که ما بیاییم احساس کنیم حضرت آمده در کنار ما نشسته است، به یکی از این پشتی‌ها هم تکیه داده است، فرق نکند، هیچ تفاوت نکند، به اندازه سر سوزنی تفاوت نکنند. آن موقع تازه ما به سلوک عقلانی رسیده‌ایم. آن وقت است که دیگر مرتباً احتیاج به تذکر نداریم، آن وقت است که دیگر احتیاج به این که حتماً یک کلامی را از یک بزرگی بشنویم نداریم، آن وقت است.»

دستوری که نشنیده انجام شود، تأثیرش صد برابر قوی تر است

ایشان درباره اهمیت عمل به آنچه درست است، قبل از شنیدن آن از استاد، چنین می فرمایند:

«بنابراین آنچه که در انسان رشد می آورد و تأثیر می گذارد و عبور می دهد و بالا می برد و حرکت ایجاد می کند، خود ادراک واقعی شخص نسبت به یک مطلب است.

شما اگر بدانید یک مطلب مورد رضای امام زمان علیه السلام است و بر این اساس انجام بدهید صد مقابل بالاتر از این است که از خود امام زمان بشنوید و بعد انجام بدهید، این تأثیرش صد برابر آن است؛ چون در آنجا توجه به ظاهر خود آن حضرت، انگیزه برای عمل به این دستور بوده و ظاهر در آنجا نقش داشته، حالا نمی گویم ظاهر هر چیز، خب ظاهر حضرت باشد، ولی همین ظاهر به مقدار خودش تأثیر می گذارد، یعنی اگر شما با سرعت صد و چهل کیلومتر در این عمل می رفتید، اگر بخواهید آنجا به دستور حضرت انجام بدهید سرعت چهل کیلومتر است، سی کیلومتر است، آن صد کیلومتر در جایی است که شما نشنیده از امام زمان به این مطلب عمل کنید، آن صد کیلومتر شما را جلوتر می برد از اینکه خود امام زمان نشسته باشد و بگوید آقای فلان شما فلان کار را بکنید! خب انجام می دهد دیگر، آدم وقتی امام زمان یک چیزی به او بگوید سریع انجام می دهد. نشنیده باید انجام بدهد نه اینکه منتظر شنیدن امام زمان بشوی، این سلوک است. شنیدن از امام زمان و عمل کردن سلوک نیست؛ بلکه دانستن منویات امام علیه السلام و دانستن آنچه که مورد رضای امام علیه السلام و اطلاع بر آنچه که مورد رضایت ایشان است و سپس عمل کردن به آن [سلوک

است]. [به گفتن حضرت] نیاز نداشته باشد.^۱

ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند:

آن موقع آن عملی را که انجام می‌دهی آن نفست را می‌برد و عبور می‌دهد و آن می‌آید و تو را حرکت به سمت آن حقیقت می‌دهد، چرا؟ چون ولایت حضرت، ولایت عبارت از عبور نفس است. ولایت امام علیه‌السلام، یعنی عبور نفس، از مرتبه ظاهر به مرتبه حق. پس امام علیه‌السلام حق مطلق است، چرا ما آن حق را فقط در ظهورش دنبال کنیم؟ چرا؟

اگر حق است، همه جا حق است. اگر حق است، آن که دیگر ظهور و غیب ندارد. غیبت و ظهور ندارد. لذا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که در راه باشد و منتظر قیام قائم ما باشد، درست مثل کسی است که در خیمه خود حضرت است و با آن حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می‌شود،^۲ یعنی شهادت پیدا می‌کند. هیچ تفاوتی ندارد. چرا؟ چون غیبت خودش را در همان زمان ظهور قرار داده. و دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند. چه حضرت ظهور بکند و چه ظهور نکند؛^۳ چون این خودش را همیشه در کنار حضرت قرار داده. و وقتی کسی خودش را در کنار حضرت قرار بدهد، خودش را در حق قرار

۱. جلسات سخنرانی شهرستان‌ها، مشهد مقدس، سوّم رمضان المبارک ۱۴۳۶.

۲. المحاسن، ج ۱، ص: ۱۷۳: « قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَيَّ أَمْرِنَا هَذَا فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ صَرَبَ فُسْطَاطَهُ إِلَى رِوَاقِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَضْرِبُ مَعَهُ بِسَيْفِهِ بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ." »

۳. الكافي، ج ۱، ص ۳۷۱: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرْكُكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ." »

می دهد؛ این خیلی قوی تر می تواند از نفس عبور کند تا اینکه خود حضرت در کنار باشد و بشنود و گوش بدهد.^۱

مرحوم علامه طهرانی منتظر دستور استاد نبود!

حضرت آقا درباره والد بزرگوارشان می فرمودند:

«مرحوم آقا می فرمودند:

”من برای کارهایی که انجام می دادم منتظر دستور استادم

نمی شدم!“

ایشان روششان این بود. آدم وقتی نمی داند، باید به او بگویند؛ ولی وقتی که انسان بداند، دیگر برای چه می خواهد منتظر باشد؟! خوب می داند نظرش چیست! وقتی نظرش هست، باید برود انجام بدهد.

بعضی ها می آیند پیش آدم: آقا ما می دانیم ولی شما به ما بگو! من هم می گویم من هیچ وقت همچنین عرائضی ندارم که من بخواهم بگویم، اگر می دانی برو انجام بده!

ایشان (حضرت علامه طهرانی) می فرمودند:

«من هیچ گاه برای مطالبی که احساس می کردم مورد تأیید استادم

هست، منتظر دستور او نمی شدم.»

و این خیلی انسان را جلو می برد! و اصلاً می کشاند او را در یک وادی دیگر. و آن هم وقتی ببیند این است، هی به قلب می اندازد! این ها از آن طرف می آید. هی قلب و نفس و فکر، هی می آید به او می رسد. چون خودش را سپرده دیگر. این همانی که خودش را سپرده، از آن طرف سیم وصل می شود. و آن دیگر خودش اتوماتیک وار می آید و

۱. جلسات شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص، مجلس ۷۷۰.

آن چه را که باید انجام بدهد، آن انجام می دهد.

بنابراین، باید انسان به آنچه را که می گوید و به آنچه را که می شنود به عنوان یک مفهوم کلی عمل کند، اگر این کار را کرد حرکت می کند و اگر نکرد در همان حیطة می ماند. ممکن است حالاتی پیدا بکند، ممکن است بعضی از مسائل برایش روشن بشود، ولی اینها عمقی نیست.

آن مسائلی که بعد از فوت مرحوم آقا اتفاق افتاد تمام اینها به خاطر این بود که افراد مطالب را از مرحوم آقا به خاطر شخصیت مرحوم آقا می گرفتند! به خاطر این موقعیت و جلال و عظمت و این وضعیت و این جبروت می گرفتند. او هم وقتی می رود همه اینها را با خودش می برد، همه می رود در قبر، چه چیز می ماند برای این شخص؟ هیچ، وقتی که هیچ، آن موقع وقتی که باد می آید انسان را به هر طرف متمایل می کند.

ولی آن کسانی که به مسئله رسیده بودند، به آن مطالب رسیده بودند، به کیفیت مکتب ایشان وارد شده بودند، آن مطالب را به عمقش دریافته بودند. همان طوری که من در آن جلسه سوم بعد از فوت ایشان عرض کردم گفتم: رفقا، مرحوم پدر ما و استاد شما از دنیا رفته، خدا که از دنیا نرفته، چرا این قدر گریه می کنید؟ مرحوم پدر ما در قبر رفته، خدا که در قبر نرفته. این مال همین مسئله بود. من می خواستم به آنها این نکته را بگویم که آنچه را که پدر ما می گفت به خاطر شخصیت ظاهری اش نبود که ما می پذیرفتیم، به خاطر حقانیت مطالب او بود که ما می پذیرفتیم. همان حقانیت الان هم است، تغییری نکرده. یک جسمی بوده حرکت می کرده الان آن جسم بی جان شده گفته اند باید آن جسم

را در زیر زمین بگذاریم، می گذاریم.»^۱

بزرگان و اولیاء خودشان را معطل ظهور امام زمان نکردند

ایشان در بخشی دیگر می فرمایند:

«این بود مرام و مکتب اولیا و بزرگان. آنها خودشان را معطل ظهور امام زمان نکردند. امام زمان را در هر حالی در کنار خودشان مشاهده کردند، الان امام زمان در همین مجلس حضور دارد، امام زمان علیه السلام در تک تک منازل ما و شما حضور دارد. امام زمان علیه السلام با تمام شراشر وجود ما و شما مصاحبت دارد و مجالست دارد و همچون موم در دست آن حضرت ما در تقلاً و در تکاپو هستیم. امام زمان این طوری است، نه اینکه یک شخص خارجی ای که فقط ارتباطش در صورتی است که حجابی نباشد، مانعی نباشد، ما بخواهیم او را ببینیم. آن وقتی که ما توجه به امام کردیم، آن موقع امام در قلب ما است، آن موقعی که نماز را با حضور خواندیم، بدانیم در آن موقع امام زمان علیه السلام در خانه ما بود. مسئله از این قرار است.

دیدید امواج چطور الان این وسایل و دستگاه‌هایی که خب در این جا هست اینها امواج را ضبط می کنند، درست است؟ امواج هست، امواج از هر جهت در این اتاق هست، امواج رادیویی هست، امواج تلویزیونی هست، امواج صوتی هست، امواج کوتاه و بلند در این جا هست، تمام اینها وجود دارد. صحبت در گیرنده است، اگر گیرنده را شما تنظیم کنید پیچش را بیچانید، تنظیم کنید روی آن ایستگاه او را

۱. متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۲۷۶، مجلس ۷۷۰.

می‌گیرد، اگر یک مقداری فاصله بدهید نمی‌گیرد، سر و صدا می‌کند، خش خش می‌کند؛ چون هنوز آن گیرنده روی ایستگاه تنظیم نشده. آن وقتی که شما نمازتان با حضور قلب بود آن موقع گیرنده شما روی ایستگاه تنظیم شده، سیت شده آن موقع.

اگر نماز بدون حضور قلب باشد هنوز یک سانت با ایستگاه فاصله دارید، خش خش می‌کند و چون امام طاهر است در قلب طاهر می‌آید در قلب غیر طاهر نمی‌آید. امام حق محض است، امام طهارت محض است، امام علیه‌السلام قُدس و صفای محض است. این نیاز به هیچ محکی ندارد شما وقتی که در وجود خودتان حالت روحانیت دیدید بدانید که در آن موقع مورد توجّه حضرت هستید، اگر در خودتان حالت روحانیت ندید بدانید نیستید، محک نمی‌خواهد. حالا امام زمان علیه‌السلام بیاید و شما او را ببینید چه فایده ای دارد؟ چه نتیجه ای دارد؟!^۱

انجام دادن دستور برای ملاقات امام زمان را توهین به حضرت می‌دانم!

روزی حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه از مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه دستوری درخواست می‌کنند تا به محضر مقدّس امام زمان علیه‌السلام شرفیاب شوند؛ مرحوم حدّاد نیز به ایشان دستوری داده و فرمودند:

«تا بیست روز این دستور را انجام بده! بعد از آن حضور ظاهری برایت پیدا خواهد شد؛ اما اگر طالب دیدار باطن هستی و می‌خواهی به آن حقیقت و ولایت برسی، دنبال دیدن ظاهر و اینها نباید باشی. مهم این است که انسان قلبش متّصل به امام باشد و ببیند که امام در هر حالی

۱. جلسات پرسش و پاسخ طهران، مجلس دوّم، ۱۴ شعبان ۱۴۱۹.

با اوست، دیدن ظاهری خیلی مطلوب نیست! ولی اگر می‌خواهی
 دستورالعمل هم همین است.»
 حضرت آقا به ایشان عرض کردند:
 «پس بنابراین انجام ندهیم بهتر است دیگر؟!»
 ایشان فرمودند: «بله!»
 لذا حضرت آقا می‌فرمودند:

«و بنده تا حالا [این دستور را] انجام نداده‌ام! من عمل به این دستور
 را توهین به امام زمان تلقی می‌کنم. مگر امام زمان از من غائب است
 که من بخوام بروم نزد او؟!...»
 وقتی او می‌داند و بر من اشراف دارد و از من به من نزدیکتر است،
 روی چه حسابی من بخوام بروم نزد او؟!...

هر وقت هم که حضرت بخواهند خود حضرت خودش را برای
 من ظاهر می‌کند و لذا تا الان که چهل و سه سال از آن زمان می‌گذرد-
 چهل و سه چهار سال- ما هنوز موفق به دیدار ظاهر (شاید شده‌ام
 نمی‌دانم خودم خبر دارم ندارم!) نشده‌ایم و هیچ هم متأسف نیستیم؛
 چون می‌دانم ما همیشه در مرئی و منظر او هستیم و انسان نمی‌آید که
 این ارتباط واقع و معنا و لطیف و عمیق و دقیق را رها کند و به یک
 دیدن ظاهر و به یک برخورد ظاهر و مجالست و مصاحبت ظاهر بسنده
 کند [که در اینصورت] خیلی پایین آمده، خیلی پایین آمده است.

امام زمان علیه‌السلام را برای بالاتر از اینها باید بخواهد، نه برای
 آمدن و نشستن و یابن رسول الله ما چقدر عاشق شما هستیم!
 خب دیدی یا ندیدی مرا؟ دیگر اجازه می‌فرماید بروم؟! حالا دیدی
 مرا، مویم را دیدی، ریشم را دیدی، چیز دیگر که نمی‌بینی! آنچه که

می‌بینی همین است ابرو و عمامه ما و ... خب یابن رسول الله قرض زیاد دارم ان شاء الله خدا قرضت را بدهد، فرمایش؟ یک خرده مشکلات زندگی هم داریم، زن و بچه و اینها، ان شاء الله دعا می‌کنم آنها هم بیشتر به تو برسند و مشکلات هم از این نظر حل شود. فرمایشی نبود؟ نه دیگر! خدا حافظ شما.

دیدن ما این جور است دیگر، عقل ما همین است، فهم ما همین است، درک ما همین است، شعور ما همین است.

یک وقت شد که به امام زمان علیه‌السلام بگوییم معرفت را به ما بده، ولایت را به ما بده، ما را بنده خودت کن، ما را عبد خودت کن، دنیا را از ما بگیر! تعلقات را بگیر! همه را بگیر خودت را نگه دار؛ یعنی واقعاً اگر امام زمان بیاید ما یک هم‌چنین حرف‌هایی به ایشان می‌زنیم؟! او از ما چه توقعی دارد؟! راه را بزرگان نشان دادند...

این همان ربط معنوی است دیگر نیاز به دیدن ندارد، شما همین که توجه کنید الان به حضرت، همان حضرت در همان‌جا، در نفس آن توجه حضور دارد؛ اگر این نبود که اصلاً توجه هم نبود. حضرت خودش در آن توجه حضور علی دارد، علت آن توجه نفس حضور است که بعد آن مسئله محقق می‌شود. این را می‌گویند سلوک عقلانی، سلوک عقلانی که این همه شنیده‌اید معنایش این است که انسان همان حقیقت خودش را و نفس خودش را و باطن خودش را، همان را متصل کند به حقیقت و باطن و نفس و مبدأ هستی بدون توجه به ظاهر.^۱

۱. جلسات سخنرانی شهرستان‌ها، مشهد مقدس، سوّم رمضان المبارک ۱۴۳۶.

نحوه ارتباط با امام زمان در عصر غیبت، مانند اتحاد اویس قرنی با رسول خدا

حضرت آقا در یکی از جلسات شرح حدیث عنوان بصری در این باره

می فرمودند:

«اگر به جایی رسیدید که ملاقات خصوصی شما با امام زمان با غیر ملاقات خصوصی فرق نکرد آن موقع بدانید که حالا یک قضیه‌ای دارد اتفاق می افتد. ولی اگر در ذهن ما این باشد که حتماً مطلب را باید برویم از امام زمان بشنویم، کسی دیگر بگوید قبول نکنیم آن امام زمان، امام زمان نیست. صد سال پیش او بنشینید. مگر پیش پیغمبر نشستند؟! مگر ۲۳ سال نشستند؟! فایده نداد!

اویس در یمن، یک بار پیغمبر را ندید، به پیغمبر ملحق شده بود و

متحد بود.

خیال نکنید اویس فقط یکی است، هرکدام ما، اگر بخواهیم یک اویس هستیم! نمی خواهیم، نمی خواهیم اویس باشیم! می خواهیم عبدالرحمن عوف باشیم، می خواهیم عمر بن خطاب باشیم! می خواهیم خالد بن ولید باشیم. اگر بخواهیم هرکداممان یک اویس هستیم! اویس از شکم مادرش اویس درنیامد، یکی بود مثل سائر افراد، خواست شد اویس، شد عمار، شد میثم، شد حبيب، و دیگران هم شدند عمر سعد و ابن زیادها. خواست خود ماست.»^۱

ارتباط عقلانی با امام زمان علیه السلام بالاتر از ارتباط ظاهری و شهودی است

«بنابراین ما باید این امام زمان را احساس کنیم. از ظاهر رد شویم و

^۱. جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس صد و هشتاد و نهم.

عبور کنیم و به این مرتبه برسیم، وقتی رسیدیم این می‌شود ارتباط. حالا دیگر آن خودش می‌داند چه جوری با ما عمل کند! مسئله دست خودش است. آن کشتی دست او است و خود او مسئول و راهنما است و هر جا که صلاح بداند خودش به آن کیفیت که می‌داند آن را هدایت می‌کند.

اگر صلاح باشد برای ما، این ارتباط را هم تبدیل به ارتباط ظاهری می‌کند و اگر برای ما صلاح نباشد ارتباط را به ارتباط شهودی مثالی انجام می‌دهد و اگر باز صلاح نباشد به ما را به همین ارتباط عقلانی که از هر دوی آنها مهمتر است می‌رساند.^۱

۱. جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، مجلس ۲۵.

فصل سوّم: غیبت و حضور امام علیه السّلام، دو جلوه مختلف حقّ

فلسفه غیبت، عبور از ظاهر امام و توجّه به حقیقت او

فلسفه غیبت امام زمان علیه السّلام برای این است که حضرت با غیبت خود این را به ما بفهماند که نباید امامت من را در یک قالب خاصّی و در یک ظهور خاصّی جستجو کنی! لذا غیبت امام، برای اینست که مرتبه ما را از ظاهر گرایبی و سطحی نگری خارج کند، ما را در مسیر توحید و تجرّد حرکت دهد، و بصیرت ما را نسبت به مسئله امامت قوی کند، تا بتوانیم جلوه های مختلف ولایت و توحید هضم کنیم. امام علیه السّلام گاهی حضور ظاهری دارد و گاهی از نظر غائب، گاهی در جنگ پیروز است و گاهی شکست خورده، گاهی در سنّ کودکی به امامت می رسد و گاهی در بزرگسالی این امر محقق می شود؛ بنابراین غیبت امام زمان علیه السّلام برای اینست که نگاه خودمان را از ظاهر امام علیه السّلام برداشته، یکباره تمام توجّه خود را به سوی آن حقیقت الحقائق بگردانیم. و بدانیم که حضور امام و غیبت او، این دو ظهور مختلف گرچه متفاوت می باشند؛ ولی هر دو، دو جلوه از جلوات حقّ است و با هم هیچ فرقی ندارند.

اشعار حضرت مولانا درباره ظهور توحید و ولایت در قوالب مختلف

در اینجا چقدر مناسب است اشعار جناب مولانا رضوان الله علیه که به ظهور توحید و ولایت در قوالب و مظاهر مختلفه اشاره دارد.

دل برد و نهان شد	هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد
گه پیر و جوان شد	هر دم به لباسی دگر آن یار برآمد
غواص معانی	گاهی به دل طینت صلصال فرو شد
لعل بدخشان شد	گاهی ز بُن که گل فخّار بر آمد
خود رفت بکشتی	گه نوح شد و کرد جهان را به دعا غرق
آتش چو جنان شد	گه گت خلیل و ز دل نار بر آمد
روشن کن عالم	یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
تا دیده عیان شد	از دیده یعقوب چه انوار برآمد
می کرد شبانی	حقّا که وی آن بود که اندر ید بیضا
زان فخر کیان شد	در چوب شد و بر صفت مار برآمد
از بهر تفرّج	برگشت دمی چند بر این روی زمینی
تسبیح کنان شد	عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد
هر قرن که دیدی	این جمله همان بود که می آمد و می رفت
دارای جهان شد	تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد
آن دلبر زیبا	منسوخ نباشد چه تناسخ به حقیقت
قتال زمان شد	شمشیر شد و از کف کرار بر آمد
در صورت بُلها	نه نه که همان بود که می گفت أنا الحقّ
نادان به گمان شد	منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد

رومی سخن کفر نگفته است چو قائل
منکر مشویدش
کافر شود آن کس که به انکار برآمد
از دوزخیان شد^۱

تجلی آیه ﴿کل یوم هو فی شأن﴾ در غیبت و ظهور برای امام

در آیه کریمه می‌فرماید: ﴿کل یوم هو فی شأن﴾^۲؛ «هر روز پروردگار در ظهوری دیگر و جلوه‌ای متفاوت از روز قبل است.»
مقام ولایت همان ظهور ذات پروردگار است، و در بخش بعدی به این مهم پرداخته خواهد شد؛ لذا ولایت تجلیات و ظهورات مختلفی دارد که در یک مظهر خاص نمی‌گنجد؛ و این مسئله، مسئله‌ی بسیار مهم و دقیقی است که اولیاء الهی و بزرگان از اهل عرفان و معرفت، نه تنها با ادله فلسفی و براهین عقلی، بلکه با شهود قلبی به آن حقیقت رسیده‌اند. و همه را برای رسیدن به آن حقیقت دعوت می‌کنند. و تنزل از آن را خطری جدی معرفی می‌کنند. چون اگر کسی امام را بخواهد همیشه در یک بروز و جلوه ببیند با تغیر و تحوّل آن جلوه به جلوه‌ای دیگر، دچار تزلزل و انحراف خواهد شد. تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما باشد همه دلخوش به وجود ایشان هستیم. و برای طی مسیر حرارت داریم. اما همینکه پیغمبر رفت همه چیز با او به پایان می‌رسد.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۳.

^۱. دیوان شمس تبریزی.

^۲. سوره الرحمن (۵۵) ذیل آیه ۲۹.

^۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹: «و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‌اند و در گذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های

این مسئله نه تنها در باره عوام که بصیرت چندانی ندارند پیدا می‌شود؛ بلکه حتی برخی از انبیاء هم ممکن است در این مسئله دچار برخی از توقعات گردند همچنانکه در داستان حضرت خضر و حضرت موسی-علی نبینا و آله وعلیهما السّلام- این مسئله خود را نشان می‌دهد که چگونه حضرت موسی نتوانست جلوه های مختلف حضرت خضر سلام الله علیه را تحمل کند. و زبان به اعتراض می‌گشود. تا اینکه حضرت خضر او را از ادامه مسیر منع نمود و فرمود: ﴿هذا فراق بینی و بینک﴾^۱ او^۲

و این مسئله یکی از ظریف‌ترین مسائلی است که عرفایی همچون مرحوم علامه طهرانی و حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیهما نسبت به آن توجه می‌دادند و اسرار و رموز این جریان، ظهورات مختلف ولایت را در آثار خود بیان نموده است.^۳

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«یک وقتی من راجع به این مسئله فکر می‌کردم که چرا امام جواد علیه‌السّلام باید، نه ساله باشند و به امامت برسند؟ یا امام هادی علیه‌السّلام هشت سالشان بود؟! و از همه اینها مهم‌تر خود امام زمان علیه‌السّلام که پنج سالگی بود؟ بعد گفتم، شاید خدا می‌خواهد بگوید

پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ‌وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند به زودی پاداش سپاس‌گزاران را می‌دهد.»

۱. سوره کهف (۱۸)، ذیل آیه ۷۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اسرار داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السّلام، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲۱.

که: اصلاً ولایت در ظاهر نمی‌گنجد! وقتی که آن حقیقت ولایت تجلی خارجی پیدا می‌کند، حالا می‌خواهد یک سالش باشد، می‌خواهد صد سالش باشد، می‌خواهد چهل سالش باشد! ما گذشت زمان را در تلقی آن حقیقت ولایی دخیل می‌دانیم؛ ولی قضیه این نیست! همه اینها توهمات است؛ سلوک یعنی شما از این توهمات دریایی؛ یعنی بین امام زمان چهار پنج ساله و بین پیغمبر شصت ساله فرق نگذاری! بین امام جواد نه ساله و بین پدرش امام رضا پنجاه و هفت ساله فرق نگذاری! این است معنای سلوک! از این توهم، از این تصور، از این اعتبار، خارج شدن!

اگر این حال را پیدا کردیم، آن موقع یک خبرهایی دارد می‌شود و یک چیزهایی پیدا می‌شود!^۱

امامت برخی از ائمه علیهم السلام در سنّ کودکی بستری برای رشد عقلانی مردم

در مباحث گذشته به این نکته اشاره شد که ما باید در تاریخ معصومین علیهم السلام مطالعه و تأمل کنیم، چرا که این تاریخ دارای اطوار مختلف و گوناگونی است که تأمل و تفکر در آن، می‌تواند افقی را برای انسان باز کند که موجب تصحیح دیدگاه و جهان بینی انسان گردد.

یکی از همین دوره‌های مهم، مسئله امامت در سنّ کودکی است؛ شروع این دوره از زمان امام جواد علیه السلام بوده و ختم آن در حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام می‌باشد.

حال چند سؤال در این جا مطرح می‌شود که چرا مسئله امامت در سنّ کودکی

۱. جلسات سخنرانی شهرستانها، مشهد مقدّس، سوّم رمضان المبارک ۱۴۳۶.

در دوره پایانی ائمه علیهم السلام قرار گرفته است؟! یعنی تا قبل از امام نهم، شیعه با چنین جریانی روبه رو نبوده است. حال مقصود و منظور از این مشیت الهی چیست؟! حضرت آقا رضوان الله علیه درباره امامت امام جواد علیه السلام در سن هفت یا نه سالگی و همچنین امامت حضرت هادی علیه السلام، در سن ده یا یازده سالگی و امام زمان علیه السلام در سن پنج سالگی، می فرمودند:

«اسراری در این مسئله نهفته است!»^۱

درباره ولادت حضرت ابو جعفر محمد بن علی الجواد علیهما السلام، روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که مرحوم کلینی رحمة الله علیه آن را در اصول کافی ذکر می کند:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ يَحْيَى الصَّنَعَانِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِمَكَّةَ وَهُوَ يَقَشِّرُ مَوْزاً وَيُطْعِمُهُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْمَوْلُودُ الْمُبَارَكُ؟ قَالَ: «نَعَمْ يَا يَحْيَى هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِي الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَهَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ».^۲

«یحیی صنعانی گوید در مکه به حضور امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم، دیدم که حضرت موز پوست می کند و به امام جواد علیه السلام می خوراند.

عرض کردم: فدایت شوم! این همان مولود با برکت است؟

فرمود: آری ای یحیی! این مولودی است که در اسلام مانند او متولد نشده

است که برکتش بر شیعیان ما بیشتر و بزرگتر از او باشد.»

شاید بتوان گفت که مراد از این برکت برای شیعیان، در فرمایش حضرت

علیه السلام این باشد که شیعه در دوران امام جواد علیه السلام با توجه به امامت او در

۱. جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس صد و نود و سوم.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۳۶۱.

سنّ کودکی، باید در نگرش خود نسبت به مسئله امامت و ولایت بالاتر برود و ارتقاء معرفتی پیدا کند؛ تا کنون در میان ائمه گذشته این مسئله ی امامت در سنّ کودکی نبوده است، حال شیعه باید وارد مرحله بالاتری از ادراک نسبت به مسئله امامت و ولایت شود و دیدگاه شیعیان باید نسبت به این مسئله عمیقتر گردد، و بتواند به این بصیرت برسد که امامت امام هفت ساله یا حتی پنج ساله، هیچ فرقی با امامت امام در سنّ چهل سالگی ندارد! و این تصحیح فکر و تکامل در معرفت نسبت به مسئله امام علیه السلام، بزرگترین برکت، برای شیعه قلمداد می شود؛ اگر چه برخی از بزرگان شیعه در این جریان به لغزش افتادند، و با وجود پیش فرض های نادرست از مسئله امامت، نتوانستند با این تحوّل در جریان ظهور و بروزات مختلفه ولایت، همراهی کنند.

جهل به ولایت منشأ تشکیک در امامت امام جواد علیه السلام در سنّ کودکی

حضرت آقا قدّس الله نفسه الزّکیه در یکی از جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، به توضیح علت تحیّر و اضطراب بزرگان از اصحاب ائمه علیهم السلام، درباره امامت امام جواد علیه السلام پرداخته و می فرمودند:

«افرادی که آمدند در امامت امام جواد یا در امامت امام هادی تشکیک کردند، اینها همین اصحاب ائمه بودند، خارجی نبودند. یونس بن عبدالرحمان یکی از افرادی بود که واقعا مورد وثوق امام رضا علیه السلام بود؛ ولی خب بالاخره در این جا گیر کرد و البته خدا عبورش داد و کارش را درست کرد؛ ولی چرا؟»

چون یونس گرچه از اصحاب امام بود، ولی از اصحابی که اهل معرفت هستند نبود، از اصحابی که اهل عمق هستند، نبود! از اصحابی که اهل آن معرفت، اهل آن بینش، اهل آن شناخت ولایت هستند، نبود!

آن ولایت را در سن و سال تصوّر می‌کرد و معتبر می‌دانست، نه ولایتی را که در هر قالبی در بیاید.

اینها از امام شنیدند که امام آن کسی است که: **لولا الحجة لساخت الارض بأهلها**، «اگر حجّت نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد.»^۱
 شنیدند از امام که امام علم به ماکان و مایکون الی یوم القيامة را دارد.^۲

این‌ها همه افرادی بودند که از اصحاب ائمه بودند، پای صحبتشان، درسشان، منزلشان، نهار و شام می‌رفتند و می‌شنیدند و می‌دیدند. امام رضا علیه‌السلام را می‌دیدند، موسی بن جعفر علیه‌السلام را دیدند. این‌ها این ائمه را در یک هم‌چنین خصوصیتی دیدند، کلمات آن‌ها را دیدند. یک‌دفعه نگاه می‌کنند، عجب! آن‌که ما راجع به موسی بن جعفر احساس می‌کردیم، یک‌دفعه این بچه نه ساله می‌شود امام، یعنی این امام است؟!

^۱ . دلایل الإمامة، ص ۲۳۱:

و أخبرني أبو الحسين محمد بن هارون بن موسى عن أبيه عن محمد بن همام عن عبد الله بن أحمد عن عمر بن ثابت عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: لو بقيت الأرض يوماً بلا إمامٍ منّا لساخت الأرض بأهلها ولعذبهم الله بأشدّ عذابِهِ.

^۲ . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص: ۱۲۹:

«عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْحَجْرِ. فَقَالَ: «عَلَيْنَا عَيْنٌ؟» فَالْتَفَتْنَا يَمَنَةً وَيَسْرَةً فَلَمْ نَرِ أَحَدًا فَقُلْنَا: لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ! قَالَ: «وَرَبُّ الْكَعْبَةِ وَرَبُّ الْبَيْتِ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهِمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَأُنْبَأُتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَالْخَضِرَ أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أُعْطِيَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَوَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَرَأْتَهُ.»

این‌ها همراه با آن مقام علمی امام و مقام ولایی و مقام تجرّد و انس و قرب امام، برای وزن و قد و ریش سفید و عمامه و قبا و عبا و سن امام هم در کنار آن‌ها، خواهی نخواهی و بدون اینکه بفهمی نفهمی یک جایی داده بودند.

اینها واقعا معتقد بودند و می‌دانستند که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در زندان است، هر کاری بخواهد بکند می‌کند و امام که در زندان هست، برای او زندان و بیرون فرقی نمی‌کند. در غل و زنجیر است، ولی تمام عوالم ملک و ملکوت را، او دارد می‌گرداند. همان هارونی که روی تخت نشسته را او نگه داشته است. اراده او نباشد هارون در یک لحظه عدم است، نه این‌که از بین می‌رود، یعنی شما نگاه به هارون می‌کنید که روی تخت نشسته، یک دفعه می‌بینید، تخت خالی است و عدم شد! تمام شد. کجا رفت؟ کجا دفن شد؟ تمام کره زمین را بگردید، ببینید جنازه‌اش را پیدا می‌کنید!

وقتی امام اراده برای عدم بکند، شما دیگر هیچ کجای کره زمین جنازه این مرتیکه را نمی‌توانید پیدا کنید، هیچ کجا! یک دفعه می‌شود عدم.

امام در زندان است، در غل و زنجیر است، در سجده است، دارد ذکر یونسیه در سجده می‌گوید یا اذکار دیگر... تمام عوالم ماسوی الله را دارد او می‌گرداند، جبرائیل الان به نفس این امام زنده است، امام اراده کند جبرائیل عدم است، یعنی اصلا جبرائیلی وجود ندارد که به او بگوییم جبرائیل، عزرائیلی دیگر وجود ندارد که بیاید جانی را بگیرد؛ آن وقت این‌ها این مطالب را می‌دیدند، خب قبول هم می‌کردند؛ البته در حدود فهم خودشان، یک دفعه می‌دیدند امام رضا علیه السلام شهید

شد و آن کسی که بعد از امام رضا هست یک طفل نه ساله است! مگر می‌شود؟!^۱

یک دفعه همه هنگ می‌کنند و می‌مانند، خدایا چه به سرمان آمده است! این چه اوضاعی است! آخر بعد از امام که نمی‌شود زمین خالی از امام باشد! از آن طرف هم که می‌گویند غیر از این شخص نیست! در این میان عموی حضرت آمده از او سؤال می‌کنند، و دارد جواب‌های عوضی می‌دهد، چرت و پرت می‌گوید. حضرت امام جواد علیه‌السلام به عموی خود عبد الله بن موسی، اینطور خطاب کردند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا عَمُّ! إِنَّهُ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ عَدَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ لَكَ: لِمَ تُفْتِي عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؟»^۱

«حضرت فرمودند: لا إله إلا الله، ای عمو جان! حَقّاً خیلی بزرگ است در نزد خدا چون فردا (در موقف حساب) در پیشگاه او حاضر شوی و خدا به تو بگوید: چرا در میان بندگان من فتوی دادی به آنچه که نمیدانستی، در حالتی که در امت کسی که از تو أعلم باشد وجود داشته است؟!»

بعد یک دفعه امام جواد علیه‌السلام وارد می‌شوند، وقتی که آنها از سؤالات‌شان می‌پرسند، حضرت شروع می‌کنند دریا را راه می‌اندازند، دریای [معرفت] را. اصلاً این‌ها گیج می‌شوند که سؤال چه بود؟! حضرت هزار تا شِقّه برای آن سؤال درست می‌کنند و می‌گویند، کدام یک منظورتان است؟ و همه تسلیم می‌شدند!

بنابراین یونس بن عبدالرحمان در اینجا می‌ماند، چرا می‌ماند؟ چون

^۱ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص: ۱۰۰؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص: ۵۲.

قبلش را درست نکرده، زمینه قبلی را درست نکرده، امام را نشناخته، ظهور و تجلی حق را در این مظهر و در این قالب نفهمیده است، این ظهور را به خود این مظهر نسبت داده و وقتی این ظهور و این تجلی به مظهر نسبت داده می‌شود، یک دفعه وقتی که یک چرخش پیدا می‌شود و مسئله تغییر پیدا می‌کند، یک دفعه در این جا گیر می‌کند.^۱

ولایت در قالب نمی‌گنجد!

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«این‌ها همه ظهور خداست. عمداً خدا می‌آید و ولایت خودش را در یک طفل نه ساله متجلی می‌کند به عنوان ولی، تا این که این مطلب را به ما بفهماند ولایت در قالب نمی‌گنجد عزیز من! ولایت در ظرف نمی‌گنجد! ولایت یک حقیقت تجردی است، یک حقیقت توحیدی است و توحید از نقطه نظر تکوین و از نقطه نظر تشریح، در همه عوالم یکسان است. استثنا بر نمی‌دارد. واقعه توحید و قضیه توحید و قانون توحید، استثنا ندارد که در یک جا اعمال شود و در یک جای دیگر اعمال نشود.

این حقیقت ولایت، در امام زمان علیه السلام در چه سنی بود؟ چهار سال یا پنج سال!

شما الان یک طفل پنج ساله را در نظر بگیرید، ما عوالم ملکوت را می‌گوییم پیش کش، عوالم ناسوت، کرات، کهکشان، پیش کش، منظومه شمسی پیش کش، همه پیش کش، کره زمین پیش کش، کشور

۱. جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، جلسه سیزدهم، رمضان سال ۱۴۳۶.

ایران، بله! پیش کش، استان مرکزی پیش کش، همه اینها پیش کش، قم پیش کش، این خانه؛ این بچه پنج ساله اگر می تواند این ستون را از این جا بردارد، بگذارد آن جا، آن ستون را بردارد، بگذارد این جا، ما به او ایمان می آوریم.

یعنی آمدیم کمترین کمترین چیزی که ما می توانیم برای یک شخصی بگوییم که امام است را قرار دادیم. این بچه پنج ساله این ستونی را که در این جا جلوی من است، بدون این که این سقف بیاید پایین، بدون این که بمب، نارنجک، دینامیت بگذارند و این سقف برود هوا، بدون این حرف ها، جایش را با این ستون عوض کند، بدون اینکه این سقف ترک بردارد، اگر توانست؟

حالا بیایی بگویی برای این بچه پنج ساله این جا که سهل است، قم که سهل است، کره زمین و کهکشان و منظومه شمسی و تمام این افلاک همه سهل است، برو در عالم ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت، تمام این ماسوی الله به اراده آئی این امام، بقا دارد.

امام کسی است که در حال واحد که دارد غذا می خورد، در همان حال واحد به تمام مخلوقات ماسوی الله دارد نگاه می کند، ببینید چه خبر است! خیال می کنم با این حرفی که زدم، رفقا هم هنگ کردند؛ می خواهید هنگ نکنید، می خواهید هنگ نکنید! چه تأمل نکنید، چه نکنید. مسئله ولایت یعنی این، یعنی همان حقیقت بسیطة و صرف الوجودی، یعنی ذات پروردگار که در ذات پروردگار آیا شما می توانید تصوّر نکنید؟ ذات پروردگار در یک لحظه از یک ذره از آن خلأقی که خلق کرده، غافل باشد. می شود هم چنین چیزی؟ نه! چون می گوییم خداست دیگر، یعنی خدا که این همه خلأقی را خلق کرده، خلأقی

مادی، غیرمادی و مجرد و مثال، در یک لحظه از یک دانه غافل شود و نفهمد دارد چه کار می کند، این اصلا محال است و دیگر معنا ندارد. همین کار را امام دارد انجام می دهد. همین عمل را و همین نحوه نگرش را و همین نحوه استیلا را و همین نحوه اعمال علیت در بقاء را، هم در وجود هم در بقا را، همین کیفیت را امام علیه السلام در هر آنی و در هر لحظه ای دارد انجام می دهد. آن موسی بن جعفر در غل و زنجیر است و در زندان است، ولی تمام عوالم وجود دارد با نفس او بقاء و حیات پیدا می کند؛ یعنی اگر در آن حال امام علیه السلام معدوم شود، تمام خلایق در عالم وجود همه معدوم خواهند بود! مگر این که امام بعدی بیاید، مگر این که امام رضا علیه السلام بیاید و پست را از پدرش تحویل بگیرد، از موسی بن جعفر این پست رابطیت بین خدا و خلق را امام رضا تحویل بگیرد. امام رضا از دنیا برود، امام جواد تحویل می گیرد تا این که الان به دست و به اراده حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - دارد این مسئله انجام می شود. این قضیه امام به این کیفیت است. حالا اگر فرض کنید، تصور کنید یک بچه پنج ساله این جاست و شما وارد شوید بگویید این امام زمان است، چه می شود؟ خدایا چه شد!

چرا؟ چون ما تا حالا در ظاهر داریم حرکت می کنیم، ما فقط ظاهر می بینیم، ما به توان خودمان نگاه می کنیم و می گوئیم امام هم همین است حالا یک خرده بالاتر، به همین توان داریم نگاه می کنیم. حالا فهمیدید امام به چه کسی می گویند؟ حالا متوجه شدید؟ آن وقت ما شیعه ها غیرت داریم نسبت به امامان؟ غیرت داریم؟! امام به چه کسی می گویند؟ لفظ امام را باید در کجا به کار برد؟ به که باید

امام گفت؟ به کسی که در همان آنی که دارد با شما صحبت می کند به تمام عوالم وجود اطلاع دارد که چه دارد می گذرد.

بالاتر از این، نه این که چه دارد می گذرد و نگاه می کند در مانیتور، نه خیر! آنچه را که برای آن ها اتفاق می افتد در وجود خودش اجرا می کند و جامه عمل می پوشاند، امام در تلویزیون و مانیتور نگاه نمی کند. ببیند چه خبر است. ما، این طور نیستیم، اگر بخواهیم ببینیم پشت آن اتاق چه خبر است، یک دوربین باید آنجا بگذاریم - چشممان که نمی بیند - یک مانیتور هم می گذاریم این جا، بعد می بینیم در آن اتاق چه می گذرد، پشت خانه چه می گذرد، در حیاط چه می گذرد، خودمان آن جا نیستیم؛ اما امام خود آن عملی که دارد در خارج انجام می شود، خود آن حادثه ای که دارد انجام می شود، خود آن حادثه در وجودش دارد شکل پیدا می کند، نه این که تماشا کند، خود آن واقعه در وجود امام و در نفس امام دارد تحقق پیدا می کند و شکل پیدا می کند. این ها همه برای چیست؟ به خاطر جهل ماست. اینجاست که ائمه و اولیاء آمدند ما را از این عرفان ظاهر و معرفت ظاهر به امام و ولایت و توحید بیرون بیاورند، عبور بدهند، و بگویند درست است شما همین قدر می آیی علی را، امام حسن را، امام حسین را بر دیگران ترجیح می دهی، با وجود علی دنبال معاویه و عمروعاص نمی روی، بسیار خوب، کار خوبی می کنی، با وجود امام حسن دیگر دنبال بقیه نمی روی، با وجود امام حسین دنبال یزید نمی روی، با وجود امام صادق دنبال منصور و آن ائمه اهل تسنن: حنبل و ابوحنیفه نمی روی، خب این ها به جای خود همه درست؛ ولی به همین مقدار اکتفا نکن، اگر به همین مقدار اکتفا کنی آن وقت مثل یونس بن عبدالرحمان می شوی! که وقتی

چشمش به امام جواد می افتد می ماند: مگر می شود این امام باشد!

می رود ماتم می گیرد، ای داد بدبخت شدیم، ای داد غریب شدیم و بی کس شدیم، امام مان رفت، امام رضا رفت، امام دیگر نداریم، می زند در سرش که بعد آنها می آیند و یک کتک هم می خورد از یکی از آن اصحاب، همان کتک حالش را جا می آورد.

آن می آید آنجا یک دفعه می بیند یک شخصی آمد و گفت شما و شما و شما- و به اسم گفت- بیایید این جا! خب بفرما دیگر این امام است، یک نفر را فرستاده و به اسم شما را صدا کرده، بلند شوید بیایید، شما که دنبال امام می گردید بیایی. می روند می بینند وارد منزل امام رضا علیه السلام شدند و حضرت امام جواد در آنجا تشریف دارند.

این ها می گویند شما که دنبال ما هستید برای این که بالا بیایید، نه این که در یک مرتبه بمانید، حرکت کنید، توحیدتان قوی شود، تجردتان قوی شود، بصیرتتان قوی شود، بالاتر بیایید، وقتی که بالاتر آمدید آن وقت دیگر موانع را رفع می کنید، خودتان موانع را دیگر کنار می زنید، خودتان جریانات را کنار می زنید، خودتان قضایا و مطالبی که پیش می آید آن مطالب را هضم می کنید، حل می کنید.

بسیاری از مطالبی که برای ما اتفاق افتاده و اتفاق می افتد، این ها همه اش به خاطر این است که ما آن حقیقت توحید را آن طور که باید درنیافتیم، آن وقت در قضایا و حوادثی که در این دنیا و در اجتماعات و مسائل مختلف برای ما به وجود می آید، یک دفعه دچار نوسان و دچار اشتباه و قضاوت خلاف می شویم. این است قضیه!

۱. جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، جلسه سیزدهم، رمضان سال ۱۴۳۶.

بخش دوم: تحقیق ولایت امام علیہ السلام

فصل اول: تبیین معنای واقعی ولایت

حضرت آیه الله طهرانی قدس الله نفسه الزکیه، در کتاب گرانقدر *نفحات انس*، درباره حقیقت مقام ولایت می‌فرمایند:

«ولایت عبارت است از: مشیت و اراده قاهره پروردگار برای ابراز و اظهار حقیقت وجود بسیط و تنزل ذات از آن مبدأ هوهویت خودش به مظاهر اسماء و صفات جزئیّه؛ یعنی ذات خدای متعال - که عبارت است از وجود بحت و بسیط و بلاتعیّن و بدون هیچ گونه شائبه زائد بر خود ذات - وقتی می‌خواهد تنزل پیدا بکند و به عبارت دیگر: شکل بگیرد و مظاهر جزئیّه را در عالم تشکیل بدهد، آن اراده و آن نیرو و آن اعمالی که ذات در این مسئله انجام می‌دهد، عبارت است از ولایت. پس ولایت عبارت است از: جریانی که به وجود آورنده عالم وجود است؛ اعمّ از مجردات، ملائکه، عقول، عالم ارواح، عالم اشباح، عالم صور و همین‌طور عالم ماده و مادّیات.

فلاسفه و عرفا و همین‌طور لسان روایات در این زمینه تعبیر مختلفی دارند؛ گاهی در روایات تعبیر به «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورٌ نَبِيَّكَ يَا جَابِرٌ»^۱ و یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^۲ شده است. و یا اوّل ما خلق الله

^۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴؛ ج ۲۵، ص ۲۱؛ ج ۵۴، ص ۱۷۰: «عن جابر بن عبد الله قال: قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أول شيء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: "نور نبيك يا جابر!"»
^۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.

عبارت است از: همان نفوس قدسی ائمه علیهم السلام.^۱ ولی همه اشاره به یک حقیقت است که آن حقیقت عبارت است از: آن جنبه‌ای که ذات پروردگار به خود می‌گیرد و به واسطه آن جنبه، تمام این عوالم خارجی همه به منصه ظهور و تشخص و تعیین در می‌آید. بدون این جهت، ذات در مقام ذات خودش هست، ذات در همان هویت خودش هیچ دست نخورده باقی می‌ماند- و در آنجا هم نه رنگی هست و نه شکلی، نه کمی هست و نه کیفی و نه محدودیتی- که فلاسفه از آن به صرف الوجود تعبیر می‌کنند و کلام معروف «صرف الوجود کلّ الأشياء»^۲ همین مقام هویت است، که عرفا از آن تعبیر به مقام «عِماء»^۳ و فلاسفه از آن تعبیر به «انیت ذات حق» می‌کنند؛ و اگر ذات حضرت احدیت بخواهد در آن مرتبه هویت خودش و در همان تشخص و تعیین خودش بدون مقام اظهار و بدون مقام ابراز باقی بماند، هیچ اثری در عالم وجود به منصه ظهور نمی‌رسید، و ما دیگر در اینجا نبودیم و عالم و ملئکه دیگر وجود نداشتند.^۴

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایات «اول ما خلق الله» و مسانید آن رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۵۳؛ ج ۳، ص ۹۹؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۹؛ ج ۶، ص ۲۰۳؛ ج ۹، ص ۴۵۲؛ مهر تابان، ص ۳۴۹؛ روح مجرد، ص ۴۱۸؛ تفسیر آیه نور، ص ۲۴۷ و ۱۴۸.

۲. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۶، ص ۱۱۰؛ ج ۷، ص ۳۳؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۵.

۳. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۴۱؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۱۵؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۴۵؛ لبّ اللباب، ص ۱۵۴.

۴. نفحات انس، ص ۵۳ و ۵۴.

ولایت یعنی ظهور اراده پروردگار

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«پس آن حقیقتی که به واسطه آن حقیقت، پروردگار متعال اراده خود را اعمال کرده، «ولایت» است؛ پس ولایت عبارت است از: حقیقتی که تمام مظاهر عالم در آن حقیقت منطوی است و همان مسیری است که از نفس ذات احدیّت نشئت گرفته - منتها خود ذات احدیّت بدون شکل و بدون تعین و بدون حدّ، و در مقام اطلاق خودش باقی است - و همان اطلاق حق را به صورت متعین و محدود در خارج بسط و گسترش و توسعه داده است.^۱

اینکه می‌بینیم نفس امام رضا و موسی بن جعفر علیهم‌السلام اعمال ولایت می‌کند و با اشاره به صورت شیر روی پرده، شیر وجود خارجی پیدا می‌کند، یا پیغمبر شقّ القمر می‌کند^۲ یا چیزی به وجود می‌آورد؛ تمام اینها به جهت اتّصال به همان حقیقت موجدّه است، همان حقیقتی که وجود صرف و بسیط و اطلاق حضرت حق را صورت می‌دهد، که ما از او به عالم ماهیّات تعبیر می‌کنیم؛ چون وجود حضرت حق ماهیّتی ندارد و ماهیّت پروردگار نفس وجود اوست، و آنچه که در خارج لباس وجود می‌پوشد ماهیّاتی است که به واسطه صورت‌پذیری آن وجود در خارج تعین پیدا می‌کند. آن وجود وقتی که می‌خواهد در خارج بیاید، به واسطه یک اراده و یک مشیّت و به واسطه مسیری تکوینی است که

^۱. جهت اطلاع بر بحث «ولایت» رجوع شود به امام شناسی، ج ۵؛ روح مجرد، ص ۲۶۲؛ مهر فروزان، ص ۱۴۱-۱۲۱.

^۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

آن مسیر موجب خلق اشیاء و پدید آمدن آنها است، آن مسیر و اراده عبارت است از: «نفس امام علیه‌السلام».

و لذا امام علیه‌السلام واقعیتی است که نه تنها از آنچه که در عالم وجود است اطلاع و خبر دارد، بلکه نفس او صورت حقیقی تمام عالم وجود است. ما خیال می‌کنیم امام علیه‌السلام مانند این دوربینی است که عکس ما را می‌گیرد و بعد در یک جا محفوظ می‌کند، یا مانند این ضبطی است که صدا را ضبط می‌کند و بعد در محفظه‌ای نگه می‌دارد. این مسئله‌ای عادی است که افراد عادی هم ممکن است این را متوجه شوند. شما خواب که می‌بینید ممکن است از مسائلی که در هفته یا ماه بعد اتفاق می‌افتد مطلع شوید؛ آن افرادی که اهل مکاشفه هستند به واسطه اتصالشان به عالم مثال و ملکوت، وقایعی که در گذشته اتفاق افتاده یا در آینده ممکن است اتفاق بیفتد را مطلع می‌شوند. این افراد به خود آن عالم وصل می‌شوند؛ چون آنجا عالم ثابتات است و قبل و بعد در آنجا معنا ندارد، اتصال به آن عالم - چه در خواب و چه در مکاشفه - موجب اطلاع نسبت به جریاناتی است که ممکن است بعداً در این عالم به نحو تدریج و با گذشت زمان تحقق پیدا کند.

ولی امام علیه‌السلام که این طور نیست. آن حقیقتی که الآن ما در آن حقیقت واقع شدیم؛ مثلاً همین آمدن شما در قم و ملاقاتی که بین ما انجام گرفته و همین وضعیتی که شما الآن دارید می‌بینید، آیا این وضعیتی عکس و صورت است، یا یک واقعیت خارجی است؟ عکس و صورت این تصویری است که دستگاه از ما می‌اندازد، ضبط همین دستگاه است که مطالب ما را ضبط می‌کند. اما این واقعیتی که الآن هست، دیگر عکس نیست؛ این واقعیت در نفس امام وجود دارد، نه

اینکه امام بر صورت این واقعیت مطلع می‌شود. مرتبه امام علیه السلام که بر اعمال ما اطلاع پیدا می‌کند، همان آیه شریفه است که می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ احصیناه یعنی ما جمع کردیم، نه اینکه عکس برداری کردیم؛ عکسشان را نینداختیم و فیلمشان را نگرفتیم، بلکه ما اینها را از تفرق و تشتت بیرون آوردیم و همه را در یک جا جمع آوری کردیم که آنجا ولایت است و آنجا نفس امام است.^۲

بنابراین ولایت عبارت است از: ایجاد وجود اول و وجود ثانی، خود شخص و عوارض مترتبه بر شخص، در عالم وجود. نفس وجود ما به واسطه اراده امام علیه السلام در عالم خارج تحقق پیدا کرده است؛ علومی که ما کسب می‌کنیم به واسطه او در ذهن ما پیدا شده است، مکاری که پیدا می‌کنیم به واسطه اراده او پیدا شده است، تا امام علیه السلام نخواهد امری انجام نخواهد شد، تا او نخواهد من الآن نمی‌توانم صحبت کنم، تا او نخواهد من نمی‌توانم به شما نگاه کنم.^۳

ولایت امام علیه السلام در طول ولایت پروردگار متعال است، نه در عرض آن

حضرت آقا رضوان الله علیه در ادامه می‌فرمایند:

«آیه ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۴ که راجع به ذات

پروردگار به واسطه اشراف علی نسبت به موجودات است، همین آیه

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۱۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۶۸؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۷ و ۴۵؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۹.

۳. نفحات انس، ص ۵۷-۵۴.

۴. سوره ق (۵۰) آیه ۱۶.

بدون یک سر سوزن تفاوت نسبت به امام زمان علیه‌السلام صادق است؛ یعنی امام علیه‌السلام نه تنها در کنار ماست بلکه او از خود ما به ما و از خود ما به مشاعر و افکار ما نزدیک‌تر است و این در عرض ولایت پروردگار نیست؛ زیرا این کفر و شرک است، بلکه نفس ولایت پروردگار - که یک ولایت بیشتر نیست - در نفس امام است. پس خود امام علیه‌السلام هم به صورت ظاهر فانی در همان ولایت است. هر دو یک ولایت است منتها از نقطه نظر ظاهر چون آن ولایت قالب و مظهر می‌خواهد، آن ولایت در نفس امام علیه‌السلام است.^۱

پس ما یک ظاهری از امام را می‌بینیم که دارد به ما نگاه می‌کند، با ما صحبت می‌کند، با ما می‌خندد و غذا می‌خورد؛ ولی از آنچه که الآن در باطن او و در حقیقت او هست، اطلاع نداریم؛ لذا من عرض کردم که امام علیه‌السلام با غیر امام تفاوت دارد. ممکن است بعضی افراد هم از غیب خبر بدهند و کارهایی انجام بدهند، ولی تمام اینها با اراده امام دارد انجام می‌شود؛ آن مرتاض هندی که کارهایی انجام می‌دهد، خیال می‌کند خودش دارد انجام می‌دهد، ولی در واقع اراده امام زمان علیه‌السلام است که آن مرتاض کافر و مشرک می‌تواند آن کار غیرعادی را انجام دهد. آن عمل خیری که مؤمن انجام می‌دهد به اراده امام زمان است؛ نمازی که شما می‌خوانید و روزه‌ای که می‌گیرید، تا امام زمان نمی‌خواست شما نماز نمی‌خواندید و می‌خوابیدید، و روزه هم نمی‌گرفتید. تا امام علیه‌السلام اجازه صدور امری را ندهد، هیچ‌کس نمی‌تواند به اندازه بال پشه‌ای قدرت داشته باشد.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۳۲.

پس ولایت عبارت است از: آن جنبه‌ای که تمام اشیاء را در عالم وجود خلق می‌کند و جمع می‌کند، این معنای ولایت است. اینکه فرموده‌اند: توحید عین ولایت است و بدون ولایت انسان به توحید نمی‌رسد. دیگر خیلی قضیه روشن می‌شود؛ با این معنا و تفسیر و توجیهی که ذکر شد، مگر ولایت غیر از ذات پروردگار در مقام ابراز و در مقام ظهور است؟! همان ذات پروردگار است که در این عالم تجلی و ظهور پیدا می‌کند! مگر انسان بدون ولایت می‌تواند به خدا برسد؟! و مگر می‌تواند به معرفت او و به اسماء و صفات او برسد؟!^۱

چگونگی وصول به توحید پروردگار

حضرت آقا رضوان الله علیه در ادامه در مورد چگونگی وصول به توحید پروردگار می‌نویسند:

«شناخت پروردگار در مراتب مادون عبارت است از شناخت فعل، بالاتر شناخت صفات، و بالاتر شناخت اسماء، و بالاتر شناخت خود ذات. تا ما حقیقت فعل پروردگار را ندانیم، چطور می‌توانیم به خالقیت، رازقیت و فاعلیت او اطلاع پیدا کنیم؟! آن حقیقت فعل وقتی برای انسان مشخص می‌شود که مجرای این فعل را بشناسد، و آن مجرای ولایت است. تا ما ندانیم که صفات پروردگار به چه نحو است، علم پروردگار به چه نحو است، قدرت پروردگار به چه نحو است - آیا مثل همین قدرت‌های ظاهری است یا اینکه اصلاً قدرت در آنجا معنای دیگری دارد - [چطور می‌توانیم به صفات و علم و قدرت پروردگار

^۱. نفحات انس، ص ۵۷ و ۵۸.

اطّلاع پیدا کنیم؟!]

به قول عارف معروف، ابن فارض که در قصیده تائیه خودش - که واقعاً قصیده بسیار عجیبی است و تمام اطوار عالم وجود و سیر و سلوک، و کیفیت نزول ذات حق را در اسماء و صفات جزئیّه بیان می‌کند - می‌گوید:

من احساس کردم تمام قدرتی که اشیاء خارجی با آن قدرت دارند اظهار وجود می‌کنند، آن قدرت از نفس من دارد بیرون می‌آید.^۱
یعنی به واسطه اتّصال به ولایت امام علیه‌السّلام، ایشان آن حقیقت ولایت امام را به این کیفیت ادراک کرده است.

امام علیه‌السّلام اعمال ولایت می‌کند؛ اعطاء وجود و اعطاء علم و اعطاء رزق می‌کند، این اعطا به چه نحو است؟ و چطور می‌شود انسان به این ادراک برسد؟ وقتی انسان همان حالی را ادراک بکند که امام نسبت به آن جنبه خودش دارد؛ و آلا در غیر این صورت فقط کتابی خواننده و مطالبی شنیده است!

لذا عرفا فرمودند: «بدون ولایت (یعنی تا داخل در ولایت امام علیه‌السّلام نشویم) انسان به توحید نمی‌رسد.» نه اینکه منظور از داخل در ولایت شدن این است که مجلس تشکیل بدهیم و سینه‌زنی کنیم، اینها همه به جای خودش؛ بلکه داخل شدن در آن ولایت یعنی: انسان همان ادراکی را پیدا کند که امام علیه‌السّلام با همان ادراک در این عالم وجود اثر می‌گذارد؛^۲ مقصود این است و این مسئله بدون جنبه عملی

۱. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰۰-۱۰۶؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۷۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۷۸.

۲. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۵؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۷.

و بدون وادی شهود و وجدان و بدون اتحاد نفس سالک با نفس ولیّ الهی که امام علیه السلام است، امکان ندارد. آن حقیقت با خواندن کتاب به دست نمی آید؛ اگر هزار کتاب هم بخوانیم این مسئله را نمی فهمیم. بله، ممکن است یک مبهمات و مجملاتی به نظر انسان برسد؛ مثلاً هرچه من برای شما راجع به شیرینی این میوه ای که در اینجا است صحبت کنم، ممکن است شما برداشتی از شیرینی پیدا کنید، ولی ما چند نوع شیرینی داریم: عسل شیرین است، نبات شیرین است، شکر شیرین است، چغندر شیرین است، سیب شیرین است؛ ولی هر کدام از اینها مزّه خاص به خودش را دارد، لذا این شیرینی برای شما مبهم می ماند. وقتی این ابهام از بین می رود که شما قدری از این میوه را تناول کنید، آن وقت حال خودتان را مقایسه کنید با حالت قبلی که فقط برای شما توصیف شده بود؛ فرق نمی کند؟!

مطلبی که عرفا می گویند همین است؛ یعنی انسان به نحوی در جریان ولایت امام علیه السلام قرار بگیرد و به واسطه ریاضات، مجاهدات، عبور از نفس و از مهالک، عبور از دنیا و دنیایی ها، و عبور از ریاضات، اعتبارات، توهمات، تخیلات و مجازات، و پا گذاشتن در سلک سیر الی الله و انطباق همه اعمال و رفتار و افکار بر اساس مکتب عرفا و اولیای الهی، کم کم با یک نوع دگرذیسی و تغییر و تبدل نفسانی، کم کم به مرتبه ای برسد که همان ادراک و شعور و واقعیتی را که امام علیه السلام به عنوان افاضه از ناحیه پروردگار در این عالم وجود اعمال می کند، انسان هم با اتصال به امام علیه السلام این معنا را بفهمد. و این مسئله جز با سلوک عملی امکان پذیر نیست و ممتنع است.

صد هزار جلد کتاب هم بخوانید به آنجا نمی رسید، صد هزار منبر

هم گوش بدهید به آنجا نمی‌رسید، و صد هزار از حالات اولیای الهی را هم بدانید فایده‌ای ندارد؛ مگر وقتی که انسان همان کاری را که آنها انجام دادند، انجام بدهد! اگر هزار خروار میوه در کنار شما باشد، تا از آنها نخورید گرسنه هستید و هر چه به آنها نگاه کنید، سیر نمی‌شوید.^۱

امتناع وصول اهل تسنن به مقام توحید پروردگار متعال

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«بنابراین، ولایت عبارت است از: تنها مسیری که انسان با اتحاد با آن مسیر - نه فقط شناخت؛ بلکه با وارد شدن در آن مسیر و متحد شدن با آن - به ذات پروردگار متصل می‌شود و توحید بر او کشف می‌شود. لذا اهل تسنن هیچ‌وقت نمی‌توانند به مقام توحید برسند، چون ولایت را قبول ندارند و خودشان را در آن قرار نمی‌دهند و جلو نمی‌آیند و به آن تمایل پیدا نمی‌کنند، و تا مسئله می‌خواهد به ولایت برسد برای خودش حریم می‌گذارد و مقابله می‌کند. وقتی که مسئله می‌خواهد به خلفای غاصب برگردد یک دفعه حریم می‌گذارد و می‌گوید: «ما اینها را قبول داریم، اینها هم افراد خوبی هستند.» همین‌جا جلوی خودش را بسته است. اما امام بسته ندارد، امام باز است؛ وقتی که می‌خواهی داخل ولایت شوی دیگر هیچ اعتباری نمی‌تواند مانع شما بشود. هر کجا که آن اعتبار، داد و ستد، آن مصالح و منافع بخواهد مقداری جلو بیاید، همان‌جا امام مسیر را می‌بندد و اینجا دیگر قضیه تمام است، و به همان مقدار انسان خاسر شده و از دستش رفته است. بنابراین، ولایت عبارت

^۱. نفحات انس، ص ۶۰ - ۵۸.

است از: همان راه و مسیر معرفت و شناخت توحید که عبارت است از ذات پروردگار. و هیچ گونه بینونیتی بین آنها وجود ندارد.^۱
حضرت آقا در جایی دیگر می فرمایند:

«حال متوجّه شدید امام ما کیست؟! دیگر نگوئید: ای بقیة الله کجائی؟ زیرا بقیة الله از خودت به خودت نزدیک تر است!
ای بقیة الله کجائی، چه معنائی دارد؟!»

بدانید که اگر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نباشد، شما الآن حرف مرا نمی فهمید؛ یعنی حتّی گوش شما قدرت ندارد که امواج را به عصب شنوایی منتقل کند، و چشم شما قدرت ندارد تصویر را بر عصب بینایی از عنبیه عبور دهد و در شبکیه منعکس کند^۲ تا از آنجا به نقطه زرد رنگ (ماکولا) و از آنجا به مغز و اعصاب برود و سپس از آنجا با روح و نفس ارتباط پیدا کند. زیرا این مسئله دیگر از حیطه علوم پزشکی خارج است، و در وادی دیگری وارد می شود.

تمام این امور به واسطه ولایت حضرت بقیة الله در حال انجام است. زبان من بدون عنایت و اراده او لال و الکن است و نمی تواند کلمه ای را ادا نماید.

حال آیا ولایت با چنین خصوصیتی، در خانه و غیر خانه و یا در حبس هارون و خارج از آن تفاوتی می کند؟! بدیهی است که این مسائل دیگر معنا ندارد. وقتی ما ولایت را به این نحو دانستیم، کلام امام صادق علیه السلام به عنوان بصری که می فرمایند: «من مطلوب دستگاه هستم»

^۱. نفحات انس، ص ۶۰ و ۶۱.

^۲. شبکیه دو نوع سلول دارد؛ سلول های استوانه ای، و سلول های مخروطی. سلول های مخروطی مربوط به روز و استوانه ای مربوط به شب است.

معنای دیگری پیدا می‌کند، و باید دید که حضرت می‌خواهند چه مطلبی را به عنوان بفرمایند؟!^۱

امام صادق علیه‌السلام به جناب عنوان بصری می‌فرمایند: «إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ
وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُورَادُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۲؛

«یعنی من تحت نظر حکومت هستم و از بُعد اجتماعی نمی‌توانم با تو ارتباط داشته باشم، زیرا تحت نظر هستم؛ و از نقطه نظر شخصی هم، اوقات من در طول شبانه‌روز به ذکر و ورد می‌گذرد.»

حضرت آقا در توضیح این بخش از این حدیث مبارک می‌فرمایند:

«در واقع حضرت می‌خواهند بفرمایند که: برای من راه هدایت فرقی نمی‌کند؛ تو برو و مسیر زندگی را انتخاب کن. معیار، نزد من آمدن و دیدن من نیست؛ یعنی ای عنوان بصری! اصل آمدن تو به مدینه و اینکه به دنبال من می‌گرددی، به واسطه من است و تو خود توجه نداری که من تو را به اینجا آورده‌ام. هم من تو را آورده‌ام، و هم من به تو می‌گویم: مرا تحت نظر دارند و برای استفاده به دنبال مالک برو.»

به آهو می‌کنی غوغا که بگریز به تازی می‌زنی هی بردویدن

از یک طرف او را روانه کردن و از طرفی دیگر او را از پشت سر گرفتن و به نزد خویش آوردن، از آن طرف دائماً او را راندن و از این طرف او را متوقف نمودن. این کار ولایت است.

خوب اگر باید برود چرا نمی‌رود؟ زیرا او می‌گوید برو؛ ولی خودش نگه می‌دارد.

۱. عنوان بصری، ص ۹۱ و ۹۲.

۲. قسمتی از حدیث عنوان بصری.

چرا چنین می‌کند؟ چون می‌خواهد او را تربیت کند؛ و نکته اینجا است که او خود نگه می‌دارد!

چه کسی ما را امشب در اینجا گرد آورده در حالی که می‌توانستیم به خیلی جاها برویم، چرا نرفتیم و به اینجا آمده‌ایم؟ چه کسی وسایل را برای ما فراهم می‌کند؟ غیر از حضرت بقیة الله کس دیگری نیست. اینجا به این نکته می‌رسیم که آنچه برای انسان مهم است، این است که: فرصت را غنیمت بدانند، و به اینکه خدا برای او چه تقدیر کرده نگاه نکند؛ بلکه به اینکه بین خود و خدای خود چه رابطه‌ای برقرار کرده توجه کند؛ زیرا خداوند متعال شرایط متفاوتی را در این عالم برای افراد قرار می‌دهد.

عمده مسئله این است که: در هر شرایطی ما خود را در اختیار مشیت پروردگار قرار دهیم، و این نکته مهم است. شاید این شرایط خاص، در حال حاضر به نفع انسان باشد و اگر انسان این شرایط را نپذیرد برای او مطلوب نباشد.^۱

۱. جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس سوّم.

فصل دوّم: کیفیت هدایت افراد در عصر غیبت

قال الله الحكيم: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۱؛

«از آنها ائمه‌ای قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند، به‌علت آنکه آنان صبر کردند و قبلاً به آیات ما ایقان داشتند.»
 مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه، در جلد اول کتاب/امام شناسی به تفسیر این آیه مبارکه می‌پردازند و در آنجا می‌فرماید:

«﴿یهدون به امرنا﴾ مانند جمله تفسیریّه است برای «ائمه»، پس در امامت باید اولاً عنوان هدایت باشد، ثانیاً این هدایت بامر الله بوده باشد، یعنی امام کسی است که به امر خدا مردم را هدایت کند، و مراد از امر خدا همان است که حقیقتش را در آیه: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲

۱. سوره السجده (۳۲)، آیه ۲۴.

۲. سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲ و ۸۳.

بیان کرده است.

این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید هست شو، پس هست می‌شود، پس منزّه است و مقدّس، آن خدائی که ملکوت هر موجودی در دست اوست و بازگشت مردم به سوی او.

و نیز در آیه ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ﴾^۱ و نیست امر ما مگر یکی، مانند چشم بر هم گذاردن، بیان کرده است.

از این آیات اولاً استفاده می‌شود که امر خدا تعدّد ندارد، یکی است، و علاوه زمانی و مکانی نیست؛ و ثانیاً امر او همان اراده اوست که به مجرد اراده، موجود لباس هستی و وجود بر تن می‌کند و آن همان ملکوت هر موجود است. چون خدا بخواهد موجودی را ایجاد کند بامر خود، که همان ملکوت آن موجود است، آن را به وجود می‌آورد، و معلوم است که امر همان جنبه ثبات است در مقابل خلق که جنبه تغییر و زوال و کون و فساد است. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ

الْعَالَمِينَ﴾^۲

بنابراین موجودات دو وجهه دارند: یک وجهه خلقی که همان تغییر و فساد و تدریج و حرکت در آنها مشهود است و یک وجهه امری که در آن ثبوت و عدم تغییر خواهد بود. آن جنبه امری را که ملکوت گویند، حقیقت و واقعیت موجودات است، که این جنبه خلقی باو قائم است و با تغییرات و تبدیلاتی که در این جنبه مشهود است آن جنبه

۱. سوره القمر (۵۴)، آیه ۵۰.

۲. سوره اعراف (۷)، ذیل آیه ۵۴.

تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند.

بنابراین ائمه که هدایت به امر الله می‌کنند، یعنی با ملکوت موجودات سر و کار داشته، و هر موجودی را از جنبه امری او نه تنها از جنبه خلقی او، به سوی خدا هدایت می‌کنند؛ و به کمال خدا می‌رسانند.

قلب موجودات در دست امام است، و از نقطه نظر سیطره و احاطه بر قلب، آنان را به سوی خدا هدایت می‌کند.

پس امام که مردم را به خدا هدایت می‌کند، به امر ملکوتی که همیشه با آن موجود و ملازم است، هدایت می‌کند، و این در حقیقت ولایتی است به حسب باطن در ارواح و قلوب موجودات نظیر ولایتی که هر یک از افراد بشر از راه باطن و قلبش نسبت به اعمال خود دارد، این است معنی امام.^۱

امام علیه‌السلام با اسماء و صفات پروردگار، هدایت و راهنمایی می‌کند

حضرت آیه الله طهرانی قدس الله نفسه الزکیه در کتاب *نفحات انس*^۲

می‌فرماید:

«امام علیه‌السلام مظهر اتم همه اسماء است؛ مظهریت به این معنا که به وجود آورنده حقایق عینی خارجی اسماء و صفات است. مثلاً فرض کنید که مکتشفی مانند ادیسون یا یکی از مخترعین و مکتشفین که می‌خواهد مسئله‌ای را کشف بکند، راهی را طی می‌کند و حرکتی را انجام می‌دهد و به نقطه‌ای می‌رسد که یک مرتبه در آنجا توقّف می‌کند.

۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. نفحات انس، ص ۸۸ تا ۹۱.

در حینی که دارد فکر می‌کند، جرّقه‌ای به ذهنش می‌زند و آن مشکل برایش حل می‌شود. حلّ آن مشکل، ظهور اسم علیم پروردگار است توسط امام زمان وقت؛ یعنی امام علیه‌السلام آن جرّقه را در آن موقع به سر و قلب ادیسون و مخترعین و مکتشفین وارد کرده است.^۱

همین‌طور آن دانشجویی که کتاب را باز کرده و شب دارد آن را مطالعه می‌کند یا آن طلبه‌ای که درسش را دارد در شب مطالعه می‌کند، چه کسی این نقاط را حل می‌کند؟ چه کسی این گره‌ها را باز می‌کند؟ و چه کسی این کار را انجام می‌دهد؟ من خیال می‌کنم این کتاب را خوانده‌ام و به مطالبش رسیده‌ام و مفتخر هستم بر اینکه توانسته‌ام این مشکل را حل کنم، غافل از اینکه پیچ، دست دیگری است و ما فقط عروسک و ربّاتی هستیم، او است که دارد اعمال می‌کند؛ بخواهد باز می‌کند، نخواهد می‌بندد، به مقدارش، یکی را زود باز می‌کند و یکی را یک خُرده دیرتر باز می‌کند. اینها همه مربوط به امام علیه‌السلام است.

نسبت به مسئله رزق، آن دکان‌داری که دکان خودش را باز می‌کند و منتظر مشتری است، آیا می‌داند این مشتری چگونه به مغازه‌اش آمده است؟ این شخص که می‌خواسته از منزلش در بیاید، خانمش گفته: شما که می‌خواهید بروید باید فلان چیز را هم بخرید و بیاورید. او می‌آید اینجا، از مغازه اوّل رد می‌شود و می‌گوید: بخرم، نخرم؟ رد می‌شود، بعد به نظرش می‌آید در این کوچه بپیچد، یک‌دفعه خود به خود به ذهنش می‌آید که به این مغازه داخل شود. چه کسی او را اینجا آورده؟ ما این مسئله را می‌توانیم در همه شئون زندگی و ارتباطات کاملاً

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۱۷۷ و ۳۱۸؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۱۶.

متوجه بشویم و توسعه و گسترش بدهیم.

کارهایی که در این دنیا انجام می‌شود، کشف‌هایی که می‌شود، گره‌هایی که باز می‌شود و گره‌هایی که زده می‌شود؛ [همه به واسطه امام علیه‌السلام است]. یک شب من مطالعه می‌کردم و در آن موقع پیش استادی^۱ از اساتیدمان قوانین می‌خواندم. یادم است حاشیه‌ای را مطالعه می‌کردم که می‌گفتند قدری مشکل است. یک شب که این حاشیه را مطالعه می‌کردم، اشکالی به نظرم رسیده بود، یک مرتبه حالتی برایم پیش آمد که این حاشیه‌ای است که اساتید قوانین هم خودشان نمی‌فهمند، ولی من که هنوز درس نرفتم، این حاشیه را خواندم و اشکال را متوجه شدم. تا این قضیه در ما پیدا شد و ادامه‌اش را مطالعه کردم، یک مرتبه دیدم که اصلاً این جمله را نمی‌فهمم! هرچه فکر کردم که این لغت چیست، به ذهنم نرسید؛ بسته شد که بسته شد. همان‌جا گذاشتند کف دستمان؛ بفرما! حاشیه‌ای را که اساتید نمی‌فهمند و تو قبل از درس پیش مطالعه می‌کنی، خودت فهمیدی؟! من آن شب تا صبح از این عکس‌العمل نفسانی که برایم پیش آمد نخواستیدم. عجب! ما که این‌طور، آن‌وقت در این لغت گیر کنیم؟! صبح بلند شدم با لب و لوجه آویزان، با تمام یال و کوپال‌های ریخته، سر به زیر، تا کتاب را باز کردم دیدم نوشته «لکنه!» یعنی واقعاً کلمه‌ای از این آسان‌تر! فرض کنید ما لکنه خواندیم، لکن خواندیم، گفتیم آخر: لکنه و لکن به اینجا چه کار؟ همه چیز به نظر ما آمد غیر از لکنه. این چیست؟ خدا می‌گوید: بفرما، بیا، با این اوضاع، با این انانیت‌ها و با این منیت‌ها، بفرما!

۱. حضرت آیه الله شیخ ابوالقاسم غروی تبریزی، رحمة الله علیه.

نظایر این قضیه برای همه اتفاق افتاده و همه هم می‌دانند.^۱

صورت خارجیّه بخشیدن امام علیه السلام به اسماء کلیه پروردگار متعال

حضرت آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«امام علیه السلام اسماء کلیه الهی را در خارج، صورت خارجیّه می‌دهد؛ علومی که در خارج است، قدرت‌هایی که در خارج است، خداوند که مقام تکلیم را دارد و این کلام و صحبت‌هایی که در خارج انجام می‌شود، این القائاتی که می‌شود و این رزق‌هایی که برای هر کسی بر حسب خود در خارج پراکنده می‌شود، تمام اینها از دریچه ولایت است. آن مورچه‌ای که سهم خودش را برمی‌دارد، از ناحیه امام است. آن حیوانی که این مورچه را شکار می‌کند، مظهر قدرت شده و آمده این مظهر رزق را شکار کرده است.

اینکه در روایات داریم و در خارج هم مشهود بوده است که در مصیبت سیدالشهدا علیه السلام همه سنگ‌ریزه‌ها گریستند و آسمان گریست، واقعیت دارد؛ یعنی سنگ‌ریزه‌ها امام را می‌فهمند، سنگ‌ریزه ادراک می‌کند و می‌فهمد.^۲

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل^۳

اینها ادراک می‌کنند، ما نمی‌فهمیم! ما می‌گوییم: این ضبطی که الآن

۱. نفعات انس، ص ۹۰ - ۸۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اوّل.

در اینجا هست، چه شعوری دارد؟ این آهن است و پلاستیک! ولی این ضبط یک موجود خارجی است که علم و شعور و قدرت دارد، و می‌فهمد و ادراک می‌کند. و در این زمینه مطالب خیلی زیادی گفته شده است.

امام علیه‌السلام با همین اسامی و صفات است که افراد را راهنمایی و تربیت می‌کند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۱ «ما این ائمه را به وجود آوردیم که به واسطه عالم امر ما هدایت کنند»^۲؛ یعنی با همان مقام کن: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا﴾^۳ آنها با آن جهت تکوینی هدایت کنند؛ یعنی آن جهت تشریحی باعث می‌شود که آن جهت تکوینی به ثمر برسد. شما خیال نکنید وقتی که نماز می‌خوانید، این ایستادن و رکوع کردن شما را به نتیجه می‌رساند؛ این عمل ظاهری و جهت تشریحی، آن جهت ملکوتی شما را تغییر می‌دهد و آن صورت واقعی به امر امام علیه‌السلام انجام می‌شود، آن تغییر و تحولات به اراده و به امر امام علیه‌السلام انجام می‌شود.^۴

باب وصول و هدایت و سلوک إلى الله در زمان غیبت مسدود نیست!

در مباحث گذشته دیدگاه اهل توحید و عرفان، در مسئله حقیقت ولایت و کیفیت هدایت تکوینی و ملکوتی تبیین شد؛ البته این سطح افق و نگرش در سائر مکاتب به چشم نمی‌خورد و حتی برخی از بزرگان در این مسئله راه به خطا رفتند و

۱. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷۳.

۲. جهت اطلاع بر تفسیر آیه شریفه رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، درس ۱۰ و ۱۱.

۳. سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲.

۴. نفحات انس، ص ۹۰ و ۹۱.

راه وصول و هدایت و سلوک الی الله را در زمان غیبت امام عصر اروحنا له الفداء بسته می‌دانند؛ حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب *اسرار ملکوت*، در نقد این پیش و طرز تفکر می‌فرماید:

«افرادی از بزرگان که سلوک به سوی پروردگار را در ظرف زمان، ظهور و حضور امام علیه‌السلام می‌دانند و در زمان غیبت این طریق را مسدود و این باب را مقفول می‌پندارند، راه به خطا رفته‌اند و خود را از وصول به این غایت قصوی و سرّ عالم وجود بی‌بهره نموده‌اند. یکی از این افراد در کتابی که شرح بیان حالات و سخنان ایشان است چنین بیان می‌کند:

”گرچه امروزه در زمان غیبت حضرت، باب به سوی حضور و استفاده خاص بسته است و راهی به سمت ادراک حقیقت ولایت نیست، ولی فرق است بین کسی که در خیابان به راه خود می‌رود و بین کسی که پشت درب نشسته و به انتظار بیرون آمدن صاحب منزل و راه یافتن به درون منزل است.“ (نقل به معنی)

این سخن نیز عاری از حقیقت و اعتبار است. در مکتب عرفان و توحید، حقّ و ولایت در همه جا متألّی و ظاهر است و در همه جا حضور دارد. و برای ولایت از نقطه نظر احاطه و سعه و ادراک و علم و معرفت به کیفیت احوال مردم به اندازه سرسوزنی فرق وجود ندارد. و به همان اندازه که در حال حضور و صحبت و نشستن در کنار و در مجلس، نسبت به انسان و منویات انسان و حالات و ملکات انسان اشرف و اطلع دارد، به همان اندازه - نه یک ذره کمتر - در زمان غیبت اشرف و احاطه علی و علمی دارد. و چرا این چنین نباشد در حالی که اطلاع امام علیه‌السلام بر موجودات احاطه و اطلاع ملکوتی است، نه

صوری و مادی.

احاطه‌ای که بر اساس رؤیت و دیدن ظاهر و مشافهه باشد به پیشیزی نمی‌ارزد و او را در کنار سائر از عوام الناس قرار می‌دهد، و این امام برای ما به اندازه یک مثقال ارج و ارزش و احترام ندارد. امامی برای ما امام است و مربی است و محرک نفوس به سمت مدارج کمالیه خودشان است که مجرای فیض و مشیت حق است، و تمام حقایق عالم وجود، چه به وجود اولی و ذاتی و چه به وجود ثانوی و کمالی، همه و همه از نفس قدسی او قدم به عرصه تشخص و تعیین می‌گذارند، چنانچه براهین عقلیه و حجج نقلیه بر این حقیقت قائم است. و همه از او مستنیر و مستفیض‌اند و اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها! حال چگونه است که در زمان غیبت او درب خانه او به روی ما بسته و راه وصول به او بر ما مسدود است؟! این عین شرک و جهل و او را همچو خود پنداشتن است و سعه و جودی خود را به او تسری دادن است و او را به مرتبه و منزلت خود در آوردن است.

و اگر این سخن صحیح باشد باید به همین ملاک و مقیاس نسبت به سائر ائمه علیهم‌السلام نیز همین حکم را سرایت دهیم و بگوییم: در وقتی می‌توان از امام استفاده کرد که امام علیه‌السلام در میان ما شاهد و حاضر و با ما محشور و مأنوس باشد، و الا اگر مانند موسی بن جعفر علیهما‌السلام در زندان باشد فایده‌ای ندارد و باب مسدود است! چه فرق می‌کند بین غیبت امام و بین زندان؟! زندان که بدتر است؛ زیرا به هیچ وجه مخلصی از آن وجود ندارد. و یا مانند عسگریین علیهما‌السلام که در سامرا محصور و ممنوع بودند، آیا امامت آنان با زمان غیر حصر فرق می‌کرد؟! این چه حرف بی‌اساس و غلطی است که ما بیاییم و بین

زمان حضور و زمان غیبت امام علیه السلام فرق قائل شویم؟! و مگر در روایات امام علیه السلام در زمان غیبت به خورشید در ماورای ابر تشبیه شده است، که اگرچه از نظر پنهان ولی آثار مثبت خود را هم چنان استمرار می‌بخشد؟^۱

ولی عارف از آنجا که حقیقت ولایت را ماورای ماده و عالم صور و ماده می‌داند، وجود ولایت و ظهور آن را در امام علیه السلام از دیدگاه و منظر ملکوتی آن مشاهده می‌کند نه از دیدگاه ظاهر و قالب جسمانی آن؛ و چون مسئله به عالم ملکوت و حیطة مجرد عالم ماده برگشت داده شد دیگر حضور و غیاب و بیداری و خواب و صحت و مرض و زندان و خارج از آن و در حصر و منع بودن و یا آزادی و اطلاق امام به اندازه سر سوزنی تفاوت نخواهد داشت. نفس قدسی امام علیه السلام به همان اندازه در عالم خواب به عوالم وجود احاطه و اشراف دارد که در حال بیداری و هوشیاری کامل و بدون هیچ گونه گرفتاری و ناراحتی باشد. احاطه عیّلی و علمی و وساطت در فیض وجود برای موسی بن جعفر علیهما السلام که سالیان متمادی در زندان هارون بسر می‌برد به همان اندازه فعلی و حضوری و مشهود است که در حال صحت و سلامت در شهر خود، مدینه و در منزل خود قرار دارد؛ و اگر چنین نباشد امام نیست.^۲

ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند:

«وانگهی مطلب دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که: مؤثر

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴۳.

بودن حضور و غیبت امام در ارتباط با نفوس، ظلم به بندگان است که اصل وجود و پیدایش آنها در زمان ظهور و حضور، در اختیار آنها نبوده است.

آیا اینکه ما الآن در این زمان هستیم در اختیار ما بوده؟ مسلماً این طور نیست؛ چراکه هر کدام از ما پدر و مادری دارد و ما از آن پدر و مادر به وجود آمده ایم و در به دنیا آمدن در این برهه زمان اختیار نداشتیم؛ همان طور که خود آنها هم اختیار نداشتند و افراد بعد از ما هم اختیار ندارند.

آیا این از عدل خدا است که نعمت هدایت خود را بر بندگان اضافه کند که هیچ گونه اختیاری در کسب آن هدایت ندارند و فیض خود را از بندگان دریغ نماید که آنها نیز اختیاری ندارند؟! چرا ما نباید در زمان پیغمبر بوده باشیم؟! چرا باید افرادی که در زمان پیغمبرند بهره ببرند و به کمال مطلوب برسند اما ما نبریم و محروم باشیم؟!

بله، اگر خداوند بگوید: بین شما و آن افرادی که در زمان پیغمبر بودند فرقی نیست؛ چراکه آنها در زمان رسول خدا و ائمه علیهم السلام به کمال مطلوب می رسند و شما اگر در دنیا به کمال نرسیدید در آخرت خواهید رسید و در آنجا بین شما و آنها در رتبه فرقی نیست، اشکالی ندارد و ما راضی هستیم؛ زیرا بالأخره همه به یک حدّ مطلوبی خواهند رسید، حال یا در این دنیا یا در آخرت. یعنی باب کمال به سوی همه باز است، منتهی نحوه صعود و حرکت فرق می کند و بالمآل تفاوتی نخواهد داشت.

اما اگر معتقد باشیم که: نعمت وصول به لقاء الهی و عبور از دنیا و رفع همه کدورات و شهوات و پاره کردن حجاب های نفسانی و

روحانی، تماماً مختصّ افرادی است که امام را ادراک می‌کنند و دیگران از این فیوضات محروم هستند، این ظلم است و خلاف عدالت و به هیچ وجه قابل قبول نیست...

بنابراین هدایتی که در نظر بعضی مختصّ به زمان ظهور است اساساً هیچ فایده‌ای ندارد؛ بلکه هدایتی مفید است که منشأش اراده و مشیت حقّ باشد، و هیچ کدام از ظهور و غیبت در آن تأثیری نداشته باشند. پس نه ظهور در هدایت دخالت دارد و نه غیبت در عدم هدایت افراد دخیل است؛ بلکه این مشیت الهی است که برای هدایت و تکامل هر فرد، او را در تمام نوسانات و جریانات و اختلافات به نحوی قرار می‌دهد که در تمام این اطوار، او غیر از یک مبدأ و یک علت نبیند.^۱ همینطور در بخشی دیگر می‌فرمایند:

«بنابراین مسئله هدایت و ارشاد به هیچ وجه ارتباطی با حضور و غیبت ندارد؛ زیرا هدایت عبارت است از: ارتباط نفس با مبدأ خود، و نحوه اتّجاه و جهت دادن نفس از جانب پروردگار و مقام ولایت کلیّه بر حسب کیفیت و خصوصیتی که نفس واجد آن است.

در زمان خلفا بارها اتفاق می‌افتاد که: بعضی از علمای یهود و نصاری به مدینه می‌آمدند و با خلفا محاجّه می‌کردند و آنها را محکوم می‌نمودند، و همین که خلیفه محکوم می‌شد و آن شخص می‌خواست از مسجد خارج شود و به طور کلی باب هدایت را بر خود منسدّ می‌دید، در این حال یکی از اصحاب امیرالمؤمنین با او برخورد می‌کند و از حال و روز و اوضاع او مطلع می‌شود، دستش را می‌گیرد و به خانه

۱. عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۶ - ۷۲.

امیرالمؤمنین می‌برد، و یا به امیرالمؤمنین عرض می‌کند که: الآن چنین وفدی^۱ با چنین خصوصیتی آمده‌اند و حضرت به مسجد می‌آیند و جواب آنها را می‌دهند.^۲

معیت امیرالمؤمنین با تمام شرایش وجود افراد

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«حال سؤال این است که: چه کسی این شخص را فرستاده است؟ بسیار روشن است که امیرالمؤمنین او را برای دستگیری می‌فرستد؛ و این است معنای ولایت؛ یعنی امیرالمؤمنین گرچه در خانه نشسته است، ولی با تمام شرایش وجود افراد معیت دارد. بدن او در خانه نشسته؛ اما حقیقت او از خود آن فرد به او نزدیک‌تر است و همین که او از مسجد بیرون می‌آید، من باب مثال ابذر که می‌خواهد به جایی برود، مسیرش عوض می‌شود و به مسجد می‌آید تا فرضاً دو رکعت نماز بخواند، و وقتی اوضاع را آن گونه می‌بیند می‌گوید: صبر کنید! و آنگاه به سراغ امیرالمؤمنین رفته و می‌گوید: یا علی، بیا و اسلام را دریاب که از بین رفت! و حضرت برای دستگیری او به مسجد می‌آید.

در اینجا چه کسی فکر ابذر را برمی‌گرداند و مسیرش را عوض می‌کند و او را به مسجد می‌آورد؟ او امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و این ما هستیم که خیال می‌کنیم اینها یک جریان است که صدقه و بر حسب اتفاق انجام می‌گیرد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام تصادفاً به مسجد

^۱. وفد یعنی مهمان.

^۲. عنوان بصری، ص ۸۵ و ۸۶.

می آید و حلّ مسئله و رفع شبهه می کند.^۱

حقیقت ولایت در مقام اظهار و إخفاء یکی است و یک اثر دارد

حضرت آقا در مورد اثر حقیقت ولایت در مقام اظهار و إخفاء و یکی بودن آن می فرمایند:

«هیچ فرقی نیست بین اینکه علی علیه السلام به عنوان خلیفه رسول الله باشد و بر مصدر خلافت و حکومت تکیه زند و با ندای بلند و صدای رسا بگوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَخْبِرُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۲

”هر چه می خواهید از من بپرسید به راستی که من به راه های آسمان از شما به راه های زمین آشناتر هستم.“

و بین اینکه در منزل بنشیند و به این کیفیت خود را در صحنه حاضر کند؛ زیرا در هر دو صورت فقط یک منشأ وجود دارد؛ و هر دو یک خط است؛ یکی خط ولایت در مقام ابراز و اظهار در ملأ، و دیگری خط ولایت در مقام إخفاء و اختفاء است.

بنابراین هر دو خط بالمآل یک جهت را دنبال و پیگیری می کند و به اندازه سر سوزنی تفاوت نمی کند؛ چراکه اگر تفاوت کند ظلم محض است. زیرا نظام تکوین و جریان عالم هستی بر عهده افراد و در اختیار مردم نیست. اینکه امروز قضیه ای اتفاق افتد و فردا قضیه دیگر، امروز جنگ شود و فردا صلح، امروز یسر پیدا شود و فردا عُسْر، و به طور

^۱. عنوان بصری، ص ۸۶.

^۲. غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹؛ المناقب، ج ۲، ص ۳۹.

کلی این اختلافاتی که انسان در طول زندگی و در جریان طبیعی حیات و معیشت خود می‌بیند، در اختیار او نیست و یا لاقلاً مقدار زیادی از آن در اختیار انسان نیست.

ولی آنچه مهم است و در اختیار انسان است، تسلیم در برابر حقّ است. تسلیم در برابر حقّ امری بسیار مهم است که در اختیار انسان است؛ گرچه شرائط مختلف ممکن است در اختیار انسان نباشد.^۱

بی‌فائده بودن قُرب ظاهری با ولیّ خدا در صورت عدم اتّصال باطنی

ایشان در ادامه می‌فرمودند:

«مرحوم آقای حدّاد به مرحوم آقا می‌فرمایند:

”آقای سیّد محمّدحسین! برای من مهم نیست که شما در عراق و کربلا و نجف و در همسایگی من باشی یا در آن طرف زمین باشی؛ اگر تو در غرب عالم باشی و من در شرق عالم، برای من تفاوت نمی‌کند.“

بعد آقای حدّاد فرمودند:

گر در یمنی چو با منی پیش منی و ر پیش منی چو بی منی در یمنی^۲
چرا برای ایشان تفاوت نمی‌کند؟ چون در آن عالم مکان و زمان راه ندارد.

^۱. عنوان بصری، ص ۸۶ و ۸۷.

^۲. و همین مراد و مُفاد را می‌رساند بیت ابن فارض عارف شهیر مصری:

ما لِلتَّوَي دَنْبٌ وَّ مَن أَهْوَى مَعِي إِن غَابَ عَن إِنْسَانٍ عَيْنِي فَهُوَ فَي

«در صورتی که محبوب من با من باشد، دوری گناهی ندارد؛ چرا که اگر از مردمک چشمم غائب باشد، در درونم حاضر است.» (دیوان ابن فارض، طبع بیروت، سنه ۱۳۸۴، ص ۱۵۵)

هدایت عبارت است از: «عبور نفس از شوائب نفسانی» و تکامل عبارت است از: «عبور از ماده و رسیدن به تجرد»، و از طرف دیگر در عالم تجرد (عالم ملکوت و مافوق آن) مکان و زمان راه ندارد؛ زیرا مکان و زمان مربوط به عالم دنیا است. و لذا ولی خدادار غرب عالم است، اما گوئی در کنار شما نشسته و با شما صحبت می‌کند؛ برای او تفاوتی نمی‌کند.

چرا در مجلس روضه، یاد سیدالشهداء علیه السلام، حال بکاء می‌آورد؟ چون حضرت در کنار ما حضور دارد، و اگر نداشت بکاء پیدا نمی‌شد. البته اینکه در کنار ما حضور دارد، اشتباه است؛ بلکه در دل و جان ما حضور دارد.

چرا ذکر اولیاء برای انسان رقت می‌آورد؟ چون همین که ذکر آن بزرگان می‌شود، نفس انسان در مقام تجرد و سرّ و ملکوت خود، با سرّ و ملکوت آن ولی اتصال پیدا می‌کند، و ملکوت آن ولی در این نفس تأثیر می‌گذارد. و اِلّا اگر آن اتصال ملکوتی نباشد، حتی اگر ولی خدا در کنار شما هم بنشیند به اندازه سر سوزنی در نفس شما تأثیر نمی‌گذارد.

مگر عمر در کنار پیغمبر نمی‌نشست؟ او در کنار پیغمبر می‌نشست ولی نفس او میلیون‌ها سال با پیغمبر فاصله داشت. با فرض اینکه فردی از پیغمبر بالاتر نیست، چرا این مصاحبت در نفس او تأثیر نمی‌گذارد؟ چون باید نفس متأثر شود و تأثیرپذیر باشد و ملکوت باید به ملکوت پیوند بخورد، درحالی‌که این دو به هم پیوند نمی‌خورد و از یکدیگر جداست و با هم ارتباطی ندارند. اما اگر ملکوت انسان به ملکوت ولی

اتصال پیدا کند دیگر قرب و بُعد در آنجا راه ندارد.^۱

پاسخ مرحوم علامه به شخصی که از فراق گلایه داشت

حضرت آقا در ادامه می‌فرمایند:

«یکی از دوستان خدمت مرحوم آقا رسید و می‌خواست به جهت کار و اشتغالش محلّ زندگی خود را تغییر دهد، و به ایشان می‌گفت: جدائی و دوری از کنار شما برای ما مشکل است؛ مرحوم آقا به او فرمودند:

«آقا جان! برای من هیچ فرقی نمی‌کند؛ شما به هر کجای دنیا می‌خواهی برو. حال خودت بین کجا به صلاح توست.»

نکته قابل توجه آنکه: این حرف را کسی می‌تواند بزند که بر ملکوت آن شخص اشراف دارد؛ یعنی ملکوت و سرّش در مشت اوست. حال، این شخص به هر کجا برود در حیطه ولایت اوست و دیگر بُعد زمانی و مکانی معنا ندارد؛ چون راه خدا، راه تکامل و سیر در ملکوت است، راه عبور از عالم کثرت و رسیدن به تجرّد محض است، و برای ولی خدا اصلاً به اندازه سر سوزنی مکان مهم نیست، و اساساً در آنجا مکان مطرح نمی‌باشد.^۲

پاسخ سیدالشهداء علیه‌السلام به برادر خود، زمانی که از تأخیر نامه‌های حضرت گلایه داشت

در کتاب بغیة الطلب روایت بسیار زیبایی آمده است که یکی از برادران سیدالشهداء علیه‌السلام برای حضرت نامه‌ای نوشته است که در آن از دیر نامه دادن

^۱. عنوان بصری، ص ۸۷ و ۸۸.

^۲. عنوان بصری، ص ۸۸.

حضرت گلایه دارد. حضرت در جواب نامه وی چنین نوشتند:

«یا أخی، لیس تأکید المودّة بِکثرة المزاورة، ولا بمواترة المکاتبة، وَلَکِنَّهَا فِي الْقَلْبِ ثَابِتَةٌ، وَعِنْدَ النَّوَازِلِ مَوْجُودَةٌ.»^۱

«برادر من! استوار کردن دوستی، به فراوانی دیدار و نامه‌نگاری پی در پی نیست؛ بلکه دوستی در دل پا برجاست و در سختی‌ها بروز می‌کند.»
آری! سخن درباره کیفیت هدایت و دستگیری امام زمان علیه السلام بود و در پایان مناسب است از باب نمونه به دو قضیه در باب عنایت حضرت علیه السلام در ارشاد و دستگیری از موالیان خود اشاره شود.

إنابه و استغاثة حضرت علامه طهرانی به پیشگاه امام زمان برای مبتلا نشدن به مقام مرجعیت

حضرت آقا رضوان الله علیه نسبت به موقعیت مرحوم والد خود حضرت علامه طهرانی قدس الله نفسه می‌فرمودند که:

«ایشان از نقطه نظر ظاهر، فردی بود که علمای نجف در همان موقع اذعان داشتند که اگر ایشان در نجف بماند، مرجعیت شیعه منحصر به ایشان خواهد شد و از ایشان تقاضا کرده بودند که در نجف بمانند و به مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی این مطلب را گفته بودند.^۲ به یاد دارم گاهی [مرحوم علامه] می‌فرمود:

”هنگام ورود به نجف اشرف برای ادامه تحصیل، وقتی با مسائل و جریانات روزمره و پیرامون خود برخورد کردم، به قصد زیارت سامراء و عسکریین به حرم مطهر امامین هم‌امین مشرف شدم و

^۱. بغية الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۵۸۹.

^۲. نفحات انس، ص: ۳۹.

سپس به زیارت سرداب مطهر رفتم و دو رکعت نماز، هدیه به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نمودم، و به آن حضرت عرضه داشتیم: یا بن رسول الله! اگر قرار است آمدن به عتبه مقدسه مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای تحصیل، منجر به پذیرش مرجعیت شود، مرا از این دنیا ببر که من طاقت قبول این چنین وظیفه و مسئولیتی در خود نمی‌بینم.

سپس می‌فرمود:

”حقاً و واقعاً که آن حضرت ملتمس ما را اجابت فرمود و به احسن وجه، مسیر و راه ما را خود به دست گرفت و خود مقرر فرمود و در بهترین و نیکوترین جایگاه ما را فرود آورد.“^۱

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۲

تقلید از مرحوم قاضی به دستور امام زمان علیه‌السلام

در کتاب مهرتابناک در شرح احوال حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی قدس الله تربته الزکیه، صفحه ۱۴۵ آمده است که:

«آقای سید هاشم هندی (رضوی) نقل کرد که:

”یکی از سادات محترم هند به نام سید علی نقی هندی، از هند برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف می‌آید و در آن وقت مقارن می‌شود با فوت مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی و سپس آقای میرزا محمد

^۱. جهت اطلاع بیشتر بر این مطلب رجوع شود به مهر فروزان، ص ۵۳ و رساله اجتهاد و تقلید، ص: ۳۹۰.

^۲ - دیوان حافظ، طبع پڑمان، غزل ۳۷.

تقی شیرازی، و می بیند که رساله های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلب آن رساله ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهر کربلا به مردم مجانی می داده اند و در اعطای آنها تنافس می نمودند.^۱ این منظره برای آقا سید علی نقی دچار اشکال و شبهه می گردد و امر تقلید بر او سخت می شود و نمی داند که از چه شخصی تقلید کند؟

بالآخره با خود قرار می گذارد به حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه متوسل گردد و برای حل این معضله از ایشان راهنمایی بخواهد که شخصی را برای تقلید او معرفی کنند، و برای این مهم با خود قرار می گذارد که یک اربعین در مسجد سهله اقامت کند و به عبادت مشغول باشد تا کشف مطلب شود.

هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود که ناگاه دید یک نور بسیار قوی در مقام حضرت حجّت ارواحنا فداه ظاهر شد که آن نور، نور امام زمان بود، و آن نور اشاره کرد به سیدی که تنها در مقام نشسته بود و گفت: "از این سید تقلید کن!"

سید علی نقی نگاه کرد و دید این سید آقای حاج میرزا علی آقای

۱. حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب رساله اجتهاد و تقلید، ص: ۴۶ درباره دغدغه غریب و زائدالوصف حضرت علامه نسبت به تقلید و مسأله مرجعیت می فرماید: «مرحوم علامه والد- قدس سره- دغدغه ای غریب نسبت به مسأله حیاتی تقلید و مرجعیت داشتند و آن را منحصرأ در صلاحیت و توان فردی می دانستند که نفس او متصل به عالم ملکوت و منبع تشریح شده باشد، و دخالت سائر اشخاص را تجاوز از حریم این مسئولیت خطیر الهی می شمردند. و در این میان در زمان حیات مرحوم علامه طباطبایی- قدس سره- فقط ایشان را حائز مرتبت تقلید و منزلت مرجعیت و فتوا معرفی می کردند.»

قاضی هستند و آن نور ناپدید شد؛ ولی می‌گوید: من با خود گفتم: این معرفی این سید به من بود و این تنها کافی نیست، باید خود این سید هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان امر تقلید تو را به من ارجاع نمودند.

و لذا از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا معتکف شدم تا زمانی که این امر تحقق یابد و حضرت ولی عصر به آن سید بگویند: برو به نزد سید علی نقی و او را از این امر مطلع گردان! یک روز که در مسجد کوفه نشسته بودم، مرحوم قاضی به نزد من آمد و فرمود:

”در احکام دین، هر چه می‌خواهی از من بپرس و بدان عمل کن؛ ولی این قضیه را نزد احدی فاش مساز!“

سید علی نقی می‌گفت: از آن به بعد من از آن سید تقلید می‌کردم و هر مسئله‌ای پیش می‌آمد از او می‌پرسیدم، تا زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد؛ از آن به بعد نسبت به هر مسئله‌ای که پیش می‌آید و من حکمش را نمی‌دانم در خواب، مرحوم قاضی به سراغ من می‌آید و حکم آن را به من می‌فرماید.^۱

۱. مهر تابناک، ص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۸.

بخش سوم: جایگاه معرفت به امام زمان علیه السلام

فصل اوّل: امام عصر اروحنا فداه از منظر عرفان و اهل توحید

حضرت آیه الله طهرانی افاض الله علینا من برکات تربته، درباره کیفیت نگرش اهل عرفاء و اولیاء الهی نسبت به مسئله امام زمان علیه السلام، مطالب مهمی را بیان نموده‌اند. از جمله در جلد دوم کتاب *اسرار ملکوت*^۱، در ضمن تبیین شاخصه دوم از شاخصه‌های انسان کامل، به تبیین این مهم پرداخته و مطالب عالی و بسیار نفیسی را می‌نویسند که عین همان مطالب در هر جا که مرتبط با بحث باشد، در این فصل آورده می‌شود:

گفتار انسان کامل فقط بر محور توحید بوده و از آن تنازل نمی‌کند

«دوّمین خصوصیت در کیفیت روش و گفتار اهل توحید این است که: دعوت آنها و تبلیغ و گفت‌وگو و معاشرت و صحبت با افراد بر اساس و محور توحید است و از آن به سائر جهات و مراتب اسماء و صفات تنازل نمی‌کنند، و این مسئله کاملاً طبیعی و مطابق با اصول می‌باشد.

طبیعی است هر فرد در هر مرتبه‌ای از مراتب رشد و کمال بوده باشد طبعاً گفتار و کردار او حاکی از همان مرتبه و عکس العمل بروزات و ظهورات همان مرحله است. و از آنجا که عارف کامل حقیقت را فقط در توحید و معرفت شهودی حضرت حق یافته است و باقی مراتب را در اسماء و صفات مادون آن مرحله می‌داند، طبیعتاً گفتار و عمل او تماماً سوق و میل به آن سو و

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، صفحات ۱۶۵ تا ۲۲۸.

آن وجهه دارد و ابداً نمی‌خواهد از آن رتبه به سائر مراتبِ بروزات و ظهورات تنازل نماید، و این تنازل را هم برای خود و هم برای دیگران خسران و اتلاف وقت می‌پندارد. او وجودش همان‌طور که مندرک در ذات احدیت گشته است، آثار وجودی او نیز تماماً در همان راستا و بر همان محور چرخ می‌زند و در تمام اطوار وجودی او توحید تالائو و نورافشانی می‌کند و او را به هیچ مرتبه مادونی معاوضه نمی‌کند و رضایت نمی‌دهد.^۱

مرحوم حدّاد: سالک نباید خود را به مادون ذات تنزل دهد

«روزی مرحوم والد - قدس الله سرّه - می‌فرمودند:

به اتفاق مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - و سائر رفقا و احبّه در منزل یکی از دوستان در کاظمین بودیم، صحبت از عروج مقام حضرت جبرائیل به عالم وحی و کیفیت نزول آن به قلوب انبیا و رسل الهی و انتقال حقایق علمی از حقیقت کلیه آن به نفوس جزئیّه بشریّه و قدرت و قوّت و اشراف او بر همه علوم و صور کلیه و جزئیّه حقیقت علمیّه حضرت حقّ جلّ و علا بود، و در این زمینه هر کس مطابق با فهم و ادراک خود مطلب را بسط و گسترش داده و اعجاب خود را از این مسئله ابراز می‌داشت.

مرحوم حدّاد که مدّتی ساکت نشسته و این کلمات را گوش می‌کردند، پس از مدّتی سر برداشتند و بالحنی جدّی که حکایت از حقیقتی بس شگفت و عمیق و عالی و راقی می‌کرد، فرمودند: «این چه بحثی است که شما دارید از علو درجات و مقامات و سعه وجودی حضرت جبرائیل می‌کنید! ما در مقام و مرتبه‌ای هستیم که ابداً جبرائیل را قدرت و قوّت بر تصوّر آن مقام و حقایق وجودی آنجا نیست. و چرا خود را متوقّف بر صعود و نزول ملائکه نموده‌اید؟ بیایید ببینید که بالاتر از آن چه خبر است! جایی که هزارها مانند

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۴.

جبرائیل قدرت بر وصول به آن را ندارند و در مادون آن مقام متوقف می‌مانند! سالک که نباید خود را به مادون ذات تنزل دهد و از اشراب ماء معین آن حقیقت خود را محروم نماید و به حقایقی مادون حقیقت خود، که همان ذات حضرت حق است، خود را سرگرم نماید و عمر خود را بیهوده بگذراند.»

آنچه که از یک عارف کامل و ولی خدا در اطوار حیات و ارتباط با افراد ظهور می‌نماید تماماً سوق و حرکت و تشویق به نقطه غلیا و بالاترین مرحله از عبودیت است، که از آن به توحید ذاتی و تجرد محض و فنای ذاتی تعبیر می‌شود، و از این نقطه هیچ‌گاه در مجالس و سخنان و آثار خود تنازل نمی‌کند. اختلاف بین این دسته از عرفای الهی و بین سائر بزرگان از اهل کشف و شهود- به حسب مراتب کمال و ارتقای آنان- در این است که این گروه از اولیای الهی و عرفای بالله به واسطه انغمار در حقیقت ذات و اندکاک در مرتبه هوهویت حق، خود متبدل به همان حقیقت و متشأن به شئون ذات گشته‌اند؛ و لذا آثار مترشحه از وجود آنان و ظهورات و بروزات از نفس ایشان همان آثار و ظهورات و بروزات حضرت حق است که در کتاب مبین (قرآن کریم) به منصفه وجود رسیده است.^۱

آیات قرآن غناء ذاتی و استقلال در وجود را از آن خدا می‌داند و بس

«با اندک تأمل و تدبیری در آیات کریمه الهی این نکته به خوبی روشن می‌شود که ذات اقدس الهی در قرآن مجید حقیقت وجود و استقلال در تحقق و تعین را منحصرأً به ذات خود نسبت داده است، و هیچ اثری را از آثار عالم خلق جدا و منحا از اثر و فعل خود نمی‌داند، و برای هیچ موجودی در عالم

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

وجود به اندازه سر سوزنی سهم و نصیب در وجود، سوای وجود و اثر و شأنیّت خود قائل نمی‌باشد، و همه اشیاء را چه عالی و چه دانی در مقابل ذات خود فقیر بلکه فقر محض می‌پندارد و تنها غناء ذاتی و استقلال وجودی را از آن خود می‌داند و بس.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱؛

“ای گروه مردمان! بدانید و آگاه باشید که فقر جامه‌ای است که بر قامت شما استوار است، و غناء ردایی است که فقط بر قامت من پایدار و مستقیم است؛ بنابراین فقط ذات من است که از میان همه ذوات و همه موجودات مستوجب حمد و ستایش خواهد بود.”

و در آیه شریفه سوره حدید می‌فرماید:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲.

در این آیه خدای متعال اثبات توحید ذاتی را در عالم وجود برای خود می‌نماید. زیرا اوست اوّل بر همه چیز، یعنی وجودی قبل از وجود او محقق نبوده‌است. پس هر وجودی ناشی از وجود او و نازل از مرتبه هویت اوست، و کذلک او در مرتبه متأخر از هر وجود است؛ یعنی تشوّن وجود به شئونات مختلفه و تقید او به قیود، و تعین وجود به تعینات و ماهیات متفاوت، آن وجود را از حیطه ذات و وجود حق تعالی خارج نمی‌سازد و وجود حق تعالی با صرافت و بساطت خود و به مقتضای حقیقت اطلاقی خود تمام وجودات را در هر مرتبه از تقید و تعین که بوده باشند - چه مجردات و چه مادّیات - همه

۱. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵.

۲. سوره الحدید (۵۷)، آیه ۳. ترجمه: «اوست اوّل و انتهای همه چیز، و ظاهر و باطن اشیاء، و او به همه چیز عالم است.» (محقق)

و همه را شامل می گردد. بنابراین هیچ ذاتی نیست الا اینکه فانی در ذات اوست و از خود به هیچ وجه من الوجوه استقلالی ندارد، و این همان حقیقت توحید ذاتی است؛ و در آیات شریفه به این حقیقت بارها و بارها اشاره و تصریح شده است.^۱

عارف کامل همانند ربّ خود به غیر از توحید سخنی نمی گوید

«بر این اساس هم چنان که خدای متعال همه سخن و گفتار خود را در قرآن کریم و یا در احادیث قدسی متوجّه توحید می نماید و به اندازه سر سوزنی از مرتبه توحید و شئون آن به آثار و شئون غیر خود در مراتب تعیین تنازل نمی نماید، و برای هیچ مخلوقی و لو رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به مقدار ذره مثقالی حیثیت استقلالی و وجود مستقل قائل نمی باشد، و با صفت قهاریت و جنبه غیرت خود چنان می تازد که احدی را تاب عرض اندام و لو به مقدار بال پشه ای در قبال کبریائیت و جبروتیت و عظمت و غناء او باقی نمی ماند، همین طور عارف کامل و ولیّ خدا در همه سخنان و مواعظ و مجالس و نوشتجات، سخن از توحید و شئون توحید و آثار توحید و اتّجاه به سمت توحید دارد، و ابداً از این مرتبه به سائر مراتب مادون تنازل نمی کند؛ زیرا حیثیت او متحیث به حیثیت حضرت حقّ شده است، و وجود او متحوّل به وجود حضرت حقّ شده است، و ذات او متذوّت به ذات حضرت حقّ شده است. پس آنگاه چگونه متصوّر است که حضرت حقّ از سوای خود بگوید و از سوای خود دم زند و از سوای خود سخن به میان آورد و مردم را به سوای خود سوق دهد و ترغیب کند، این محال است؛ زیرا گویند:

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

الذَّاتِي لَا يَخْتَلِفُ وَلَا يَتَخَلَّفُ وَلَا يَتَغَيَّرُ وَلَا يَتَبَدَّلُ؛

”ذاتی یک شیء هیچ‌گاه از ذات خود فاصله نمی‌گیرد و دگرگون نخواهد شد، و تغییر و تبدیل در او راه نخواهد داشت.“

روی این حساب، عارف چه بخواهد و چه نخواهد نمی‌تواند غیر از توحید سخنی بگوید، و به غیر از توحید به هر شأنی از شئون عالم خلق و به هر ظهوری از ظهورات و مظهری از مظاهر توجه کند و مردم را به آن سمت سوق دهد. نه اینکه این مطلب از روی تواضع و اعمال رویه در قبال حضرت حق باشد- این که کار همه مردم است- بلکه از ذات او غیر از این تراوش نمی‌کند و رشحات و جودی او را جز این تشکیل نمی‌دهد. و این تواضع نیست بلکه یک حکم جبلی و فطری و ذاتی است.

او همه موجودات عالم کون را مظاهر مختلفه شئون حق می‌داند و با آن دید به آنها نگاه می‌کند. ولایت امام معصوم علیه السلام را ولایت حضرت حق می‌بیند و او را جدا نمی‌بیند، بلکه یک وحدت و یک عینیت برای آن قائل است. دید او نسبت به امام علیه السلام دید مرآتیت است، نه استقلالیت و موضوعیت چون سائر افراد.

او به امام زمان علیه السلام به عنوان موجودی مستقل از وجود حق نظر نمی‌کند، و حقیقت آن حضرت را ظهور تجلی اعظم حضرت حق می‌داند؛ و تجلی که جدا و منحاز و مستقل از متجلی نمی‌تواند باشد.

بر این اساس دعوت عارف به سمت امام علیه السلام دعوت به سمت الله است، نه شخص امام علیه السلام به این عنوان که امام محور دعوت و تبلیغ قرار گیرد و خدا کنار گذاشته شود؛ این عین شرک است. خود امام علیه السلام یک تار مویش به این دعوت و تبلیغ راضی نیست، او خود همه را به سوی او

دعوت می‌کند، حال چطور رضا می‌دهد که مردم به سوی او دعوت شوند؟!^۱

تشکیل مجالسی که به امام علیه‌السلام به دید استقلالی نظر شود، ممضای آنان نیست

«بناءً علی هذا افرادی که به عنوان اهل ولاء مجالسی ترتیب می‌دهند که در آنها محور توسلات و التجاء و ابتهاج بر اساس دید و نظره استقلالی است، نه به عنوان آلی و مرآتی، باید بدانند که مسیر و طریقشان مخالف با مبانی و اصول موضوعه اولیای حق و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین می‌باشد. توسل به سیدالشهداء علیه‌السلام از دیدگاه آن حضرت وقتی ممضا و مرضی است که توجه به آن حضرت توجه استقلالی نباشد، و او را در کنار خدا، و اوامر و دستورات او را در کنار اوامر و دستورات الهی قرار ندهیم.

افرادی که امام علیه‌السلام را وسیله برای رفع حوایج و گرفتاری‌ها و ادای دیون قرار می‌دهند و جلسات توسل بدین منظور به‌پا می‌دارند، امام را از اوج شکوه و مرتبه اعلای وجود به مرتبه پست و حسیض نشأت عالم طبع و ماده تنزل می‌دهند، و او را برای امور مادی و امیال بی‌ارزش دنیوی برگزیده‌اند.

مجالس توسل جهت شفای مریض و ادای قرض و رفع حصر از محصور و آزادی از زندان و اخذ جواز و گذرنامه و برطرف شدن موانع جهت سفر زیارتی و غیره و رفع کدورت فیما بین و ایجاد الفت و محبت ذات‌البین، همه و همه خلاف طریق و مسیر عرفای الهی است.

عرفای الهی، امام علیه‌السلام را برای خود امام می‌خواهند و مقصود از توجه و لفت نظر به امام را اندکاک در ولایت مطلقه او می‌دانند و او را مقصد

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۰ - ۱۷۸.

اقصی و غایت هر میل و شوق و توجّه به حساب می‌آورند، خواه قرض آنها اداء شود یا نشود، خواه مریض آنان خوب شود یا بمیرد، خواه در انواع شدائد و گرفتاری‌ها روزگار بگذرانند یا آسوده شوند. دعوت آنان به سمت معرفت حقیقی امام علیه السلام است و اصلاً بویی از امثال این مطالب در سخنان اینها به چشم نمی‌خورد. اگر هزار سال در کنار آنان بنشینم و برای تو صحبت کنند، یک بار نخواهی شنید که بگویند: برای ادای قرضت توسّل به سیدالشهداء علیه السلام بنما و چه و چه ...

تمام گرفتاری‌ها را در طول حیات بر خود جایز می‌شمردند؛ ولی از امام علیه السلام برای رفع آنها استمداد نمی‌کردند. آنها امام را برای دستگیری در عوالم نفس می‌خواهند، نه برای قضای حوایج مادی و دنیوی. آنها امام علیه السلام را واسطه فیض حضرت حقّ می‌دانند و مُجری مشیت متقنه و اراده حتمیه پروردگار به شمار می‌آورند، نه صندوق قرض الحسنه و محکمه حلّ و فصل تخصصات!

امام علیه السلام در این دنیا نیامده تا قرض اداء کند و بیمار سرطانی شفا بخشد و گذرنامه و بلیط برای ما تهیه کند! امام علیه السلام مُجری قضاء و مشیت پروردگار است، نه اینکه خود از آن مشیت و قضاء تخلف نماید.^۱

جایگاه واقعی امام علیه السلام در فقراتی از زیارت جامعه

در زیارت جامعه می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

الله علیه و آله و رحمة الله و بركاته.

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقْرِّينَ فِي
أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ
اللَّهِ وَنَهْيِهِ وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ
رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ^۱.

”سلام و درود پروردگار بر جایگاه‌های معرفت و شناخت حقیقی حضرت
حق، و زمینه‌های برکت و رحمت او، و معدن‌های حکمت بالغه حضرت
پروردگار، و نگهدارندگان و پاسداران سر خداوند، و حاملین کتاب الهی، و
اوصیای نبی مرسَل حضرت حق و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله،
رحمت خدا و برکات او بر ایشان باد.

سلام و درود خدای متعال بر دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان بر
آنچه مورد رضای الهی است، و ثابتین در امر پروردگار و به آخرین مرتبه
محبت رسیدگان نسبت به خداوند، و کسانی که در توحید الهی به نهایت
درجه خلوص راه یافته‌اند، و ظاهرکنندگان اوامر و نواهی الهی، و بندگان
کرامت بخشیده، آن کسانی که بر امر پروردگار سبقت نمی‌گیرند و فقط به امر
او عمل می‌نمایند، و رحمت خدا و برکات او بر ایشان باد.”

در این فقرات شریفه، حقیقت وجودی حضرات معصومین علیهم السلام به
خوبی روشن و تفسیر شده است. ائمه علیهم السلام واسطه فیض وجودند و
مرئی هر نفس به سمت کمال خویش، و اجرا کننده اراده حتمیه پروردگار در
عالم امکان، و بر حکم الهی و قضای او سبقت و پیشی نمی‌گیرند و از خود

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۲، با قدری
اختلاف.

مطلبی اضافه و یا کم نمی‌کنند.

تا اینکه می‌فرماید:

وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ، حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ، طَيِّبًا لَخَلْقِنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَتَرْكِيَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا؛ فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ.^۱

”و به تحقیق که ارواح شما و نور شما و طینت و سرشت شما یک واحد است، این طینت پاک و طاهر یکی پس از دیگری پا به عرصه وجود گذاشته است.

خدای متعال وجود شما را به صورت انوار ربوبی آفرید و شما را بر دوردور عرش خود به طواف آورد، تا اینکه به واسطه وجود عنصری آنها و تعلق به عالم نفس و جهان ماده بر ما منت نهاد، پس شما را در منازل مستقر فرمود که اراده حتمیه و خلل ناپذیرش بر رفعت و علو درجات و مرتبه اعلای از کرامت آن منازل تعلق گرفت، منازلی که یاد و ذکر و اسم حضرت حق را به بالاترین مرتبه از مراتب وجودی برساند، مرتبه‌ای که دیگر مافوق آن متصور نشود و شأن و حیثیت حضرت حق به والاترین موقعیت خود احراز شود (این عبارت بسیار عجیب و غریب و حاوی اسرار و رموزی شگرف است). و خدای متعال درودهای ما را بر شما، و ولایت شما را موجب طهارت و پاکیزگی خلقت ما قرار داد؛ و نفوس ما را بدان تزکیه و مصفی فرمود، و گناهان ما را بدان وسیله مورد آمرزش قرار داد؛ بر این اساس ما نزد خداوند به فضل

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵.

و برتری شما اذعان نمودیم و تسلیم عظمت و علو درجات شما گردیدیم و از جهت پذیرش امر و ولایت شما معروف و از دیگران متمایز شدیم.“
در تمامی این فقرات شاخصه‌های حقیقت ولایت مطلقه که از نفوس قدسی حضرات معصومین علیهم‌السلام تجلی و ظهور می‌نماید بیان شده است. و به طور وضوح وحدت عینی و مصداقی ولایت مطلقه حضرت حق با ولایت این ذوات مقدسه تبیین گردیده است. و از آنجا که ولایت حق مثل و مشابه بر نمی‌دارد و در حیطة تصرف خود غیری را نمی‌پذیرد، بنابراین ولایت معصومین علیهم‌السلام عین ولایت پروردگار به عینیت حقیقیه و واقعیه خواهد بود.^۱

هر فعل و تصرفی در عالم وجود ظهور نماید، عین ولایت مطلقه حضرت حق است

«بدین لحاظ دیدگاه یک عارف نسبت به امام علیه‌السلام دیدگاه آلی و مرآتی است نه استقلالی، و آنچه در آینه نمایان می‌شود از آن حضرت حق است نه مربوط به امام علیه‌السلام؛ زیرا امام علیه‌السلام از خود چیزی ندارد و به اندازه سر سوزنی نمی‌تواند سهمی از این ولایت را برای خود بردارد، حال این ولایت در هر آینه و مظهری که جلوه نماید- چه امام علیه‌السلام و یا غیر امام- از آن خدای متعال است، نه مربوط به آن مظهر.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد^۲

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۴-۱۸۲.

۲. دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۱۱۱.

و از آنجا که حقیقت ولایت - یعنی احاطه وجودی به مظاهر عالم وجود - حقیقتی است کلیه که جنبه سعه وجودی دارد و به مقتضای حقیقت اطلاقی حضرت حقّ او نیز به این صفت متّصف و به این خصوصیت متخصص می‌گردد، تنزل آن در عالم وجود و سریان او در عوالم امکان، مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت خواهد شد؛ بدین بیان که آنچه از فعل و تصرفات در هر مرتبه‌ای از مراتب وجود چه مجرد و چه مادی و در هر تعینی از تعینات ظهور نماید - و لو به مقدار حرکت بال پشه و کمتر از آن - همه و همه عین ولایت مطلقه حضرت حق است که به واسطه نزول آن در این مرایا و وسائط، بدین شکل محدود و قالب معین بروز و ظهور می‌نماید.

طبیعی است که به مقتضای قاعده امکان اشرف، این حقیقت والا و این معمّای عالم وجود باید در ذاتی از ذوات متمکنه در عالم امکان به نحو اوسع و اشرف و اعلی و اجمع وجود داشته باشد؛ و این ذات، نفس مقدّس معصوم علیه السلام می‌باشد که سر حلقه و نقطه وصل آن به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم برمی‌گردد، که فرموده جناب حضرت حقّ در حقّ اوست: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»^۱.

تاج سرت افسر لعمرك	دیبای برت قبای لولاك
فرموده به شأنت ایزد پاک	لولاك لما خلقت الافلاك ^۲

و چه بسیار عالی و راقی فرمود عارف والا مقام، حضرت شیخ محمود شبستری - قدّس الله سرّه - در این باب:

۱. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶.

۲. دیوان مرحوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی.

یکی خطّ است ز اوّل تا به آخر
 در این ره انبیا چون ساربان‌اند
 وز ایشان سید ما گشته سالار
 احد در میم احمد گشته ظاهر
 ز احمد تا احد یک میم فرق است
 بر او ختم آمده پایان این راه
 مقام دلگشایش جمع جمع است
 شده او پیش و دل‌ها جمله در پی
 در این ره اولیا باز از پس و پیش
 برو خلق جهان گشته مسافر
 دلیل و رهنمای کاروان‌اند
 هم او اوّل، هم او آخر در این کار
 در این دور، اوّل آمد عین آخر
 جهانی اندر آن یک میم غرق است
 در او منزل شده ادعوا إلى الله
 جمال جانفزایش شمع جمع است
 گرفته دستِ جان‌ها دامن وی
 نشانی داده‌اند از منزل خویش^۱

سرّ و ضمیر عارف با امام علیه‌السلام معیت داشته و افتراق از آن محال است

«در دیدگاه عارف، توسّل به امام علیه‌السلام عین توسّل به خود حضرت حقّ است، و در این توسّل خدا را می‌بیند و اثر خدا را مشاهده می‌کند و ولایت خدا را ادراک می‌کند و اثر را از او می‌بیند و امام را واسطه می‌داند، واسطه‌ای که از خود هیچ ندارد و در قبال ولایت حقّ صفر است و همه حقّ است و بس. اما سائر افراد این چنین نیستند. برای امام علیه‌السلام در وجود خود حسابی جدا باز کرده‌اند و راه خود را به سوی خدا بسته و به امام علیه‌السلام گشوده‌اند و خدا را در مرتبه‌ای به دور از ادراک و دسترسی بشر انداخته و خود را به ریسمان و حبل عنایت امام علیه‌السلام آویزان نموده‌اند، و تصوّر نموده‌اند که از این طریق راهی به درون ولایت باز می‌کنند و خود را مشمول لطف و کرامت

^۱. گلشن راز.

^۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

صاحب ولایت قرار می دهند. غافل از اینکه آن امامی که با این دیدگاه به او توسّل شود امام نیست، بلکه مخلوق تخیلات خود آنهاست؛ و آن ولایتی که به نظر استقلالی و موضوعی بر آن نظر شود ولایت نیست، بلکه توهمات و اوهام است و ساخته و پرداخته ذهن است، نه منطبق بر حق و واقع. و به قول عارف بزرگ:

رمد دارد دو چشم اهل ظاهر که از ظاهر نبیند جز مظاهر^۱

عارف حقیقت امام علیه السلام را در همه مظاهر و صور و حرکات و سکونات و همه عالم وجود مشاهده می کند، و دیگران فقط در صورت خاص و وجهه خاص و مکان خاص و هویت خاص می بینند.

مرحوم حضرت حدّاد - رضوان الله علیه - می فرمود: "کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد.

امام زمان علیه السلام در همه جاست و توأم با هر شیئی از اشیاء عالم است، و وجود همه اشیاء به وجود قیومی قائم به اوست. آن وقت چگونه ممکن است لحظه ای از لحظات، قلب عارف و سرّ و ضمیر او از آن امام غفلت ورزد و با او معیت نداشته باشد؟! سرّ عارف و ضمیر او و نفس و روح و جانش با سرّ امام و ضمیر و قلب و نفس او معیت دارد و همچو شیر و شکر به هم در آمیخته است و ابداً امکان افتراق و انفصال آن محال خواهد بود، و در لحظه ای که این افتراق و جدایی رخ دهد در آن لحظه مرگ و نیستی و هلاکت عارف بی چون و چرا محقق است.

در بعضی از کتبی که در شرح احوال بزرگان نوشته شده، آمده است:

۱. گلشن راز.

«ایرادی که بر عرفا و اهل توحید وارد است این است که آنها کمتر به توسّلات به ائمه علیهم‌السلام توجّه دارند، و در جلسات خود بیشتر به قرائت قرآن و مطالب توحیدی می‌پردازند و ذکر مصیبت و روضه و التجاء و ابتهاج به درگاه حضرات معصومین علیهم‌السلام کمتر به چشم می‌خورد.^۱

عجبا! اینان تصوّر می‌کنند که توسّل به ائمه و احیای مجالس ذکر آنان فقط به سینه زدن و بر سر کوفتن حاصل می‌شود، و صدا به نوحه و عویل بلند کردن و فریادهای متعارف در جلسات عوام است که میزان تعلّق و ولاء و ارادت فرد را به آن آستان می‌نمایاند! اینان تمسّک به ولای اهل بیت را فقط در اشک ماتم ریختن بر مصائب آنها می‌دانند، و مجلسی را مجلس ذکر و احیای سنّت و امر اهل بیت به حساب می‌آورند که حتماً در آن مجلس روضه خوانده شود و اشکی ریخته شود و سینه‌زنی به اشدّ مراتب آن اعمال گردد، و همه لخت و عریان ساعت‌ها در مصیبت وارده بر ائمه هدی بر سر و سینه بکوبند و آنگاه بی‌اراده و منگ در حالت غشوه بر روی زمین بیفتند و از حال بروند، و یا به انواع وسایل و آلات بر سر و صورت خود بکوبند و خود را مجروح نمایند و خون از سر و گردن آنان روان گردد؛ در این حال است که خود را در حرم و حریم امام علیه‌السلام مشاهده می‌نمایند و خود را مستوجب عنایت و کرامت و لطف او می‌پندارند، و ولای خود را به آن حضرات به منصّه ظهور و اثبات می‌رسانند، و از اخصّ خواصّ و اقرب مقربین به آن حضرات به حساب می‌آورند، و به دیگران ریش‌خند زده با تمسخر آنان را جدا از حریم ولایت قرار می‌دهند و فاقد لطف و عنایت امام علیه‌السلام!^۲

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این شبهه و پاسخ آن رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۱.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۵ - ۱۸۸.

شدّت مصیبت و محنت تغییردهنده مرتبه امامت نیست

«اینان امام را فقط در جنبه و چهره مصائب او می‌نگرند، و امامی برای آنها بیشتر قابل احترام و ارزش است که بر او بیشتر مصیبت و محنت و اذیت از جانب معاندین و ستمگران وارد شده باشد. سیدالشهداء از این جهت بیش از همه مورد اکرام و اعزاز و توجه است که قضایای عاشوراء بر او وارد شده است، و یا موسی بن جعفر علیهما السلام از این جهت مجالسش رونق و رواج دارد که سال‌ها در زندان محبوس و مبتلا به انواع ابتلا و اذیت‌ها و مَحَن بوده است. اما از سائر ائمه علیهم السلام کمتر سخن به میان می‌آید و مصائب آنها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ و حتی اگر خود سیدالشهداء علیه السلام به نحو دیگری ارتحال پیدا می‌نمود و به این مصائب مبتلا نمی‌گشت، دیگر بازارش آن رونق و رواج را نداشت و متاعی برای عرضه در آن یافت نمی‌شد.

اینان غافل‌اند از اینکه سیدالشهداء قبل از جریان عاشوراء و واقعه کربلا خود یک امام معصوم بود، و امام در هر حال و هر جا امام است، خواه قیام کند و خواه سکوت، خواه در مرئی و منظر تجلّی کند و خواه در خانه بنشیند و عزلت اختیار نماید؛ او در همه حال امام است و مقتدا و اسوه...

باید جدّاً به این مسئله بیندیشیم و راه خود را همان‌طور که اولیای الهی رهنمون شدند قرار دهیم، و از غلبه احساسات و عواطف پرهیزیم و به حقایق اصیل و مبانی رصین اسلام عاقلانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر بپردازیم...

بلی، اینان توسّل را برای قضای حوایج دنیوی نمی‌کنند، و همچون عوام به واسطه غلبه احساسات اشک از دیده نمی‌افشانند، و امام علیه السلام را برای مسائل دنیوی نمی‌خواهند، و توسّل را فقط در برقراری مجالس تکراری و تبدّل آن به یک عادت روزمره نمی‌دانند، و صرف‌گریه بر سیدالشهداء را

موجب قرب به حقّ و تجرّد نفس و اکتساب فضایل معنوی نمی‌شمارند.^۱

اساس مجالس عزاداری اهل توحید رسیدن به غایت سیر معصومین است

بلکه این طایفه با اقامه مجالس عزا و سوگواری زمینه ابراز و اظهار و تبیین مکتب و ممشا و سیر و هدف آن بزرگواران را فراهم می‌آورند. در این مجالس مکتب و روش توحیدی ائمه معصومین علیهم‌السلام مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد، و از قضایا و حوادث وارده بر آن حضرات درس و مشق و اسوه و الگو برای عبور از کریهه‌های نفس اماره و ارتقای قوای عقلانی و روحی و تزکیه و تهذیب نفس بهره‌گیری می‌شود، و راه صحیح و منهای قویم آن بزرگان برای افراد توضیح و تشریح می‌گردد، و کیفیت مَشی اولیای خدا در ارتباط با حوادث و پدیده‌هایی که با آنها مواجه می‌شدند روشن می‌گردد. در این مجالس از اسّ و اساس یک حیات معنوی که تبلور آن در زندگانی اولیای حقّ متحقّق است سخن به میان می‌آید، و غایت و مقصد حرکات و سکنتات و ممشای ائمه معصومین توضیح داده می‌شود.

مقصد و غایت قیام مقدّس سیدالشّهداء علیه‌السلام چه بود؟ و چرا آن حضرت خود و ذریّه و اصحاب خود را فدا نمود؟ مگر مردم در آن زمان در چه سیر و ممشایی قرار داشتند که حضرت خواست آنان را متنبّه سازد و از خواب غفلت بیدار نماید؟ مگر آنان نماز نمی‌خواندند و روزه نمی‌گرفتند و حج بجا نمی‌آوردند؟ و مگر جهاد نداشتند و نماز جمعه نداشتند؟ اینها همه بود ولی اصل و اساس دین نبود، اساس دین ولایت است، اساس دین متابعت از امام معصوم و اطاعت محض و انقیاد کامل از فرامین اوست؛ و به فرموده

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۸۸.

امام باقر علیه السلام:

و لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِي بِالْوَلَايَةِ^۱

«هیچ اعلانی از جانب پروردگار همچون اعلان به ولایت ائمه هدی نبوده

است.»

این ولایت طریق و مسیر به توحید است، مسیر به آزادی و حریت در برابر غیر حق است، مسیر عبودیت و عجز و فقر در مقابل حضرت حق است، مسیر علو نفس و اعتلای آن در قبال حطام پوچ و بی ارزش دنیوی است؛ مگر حضرت امیرالمؤمنین به فرزندش حسن بن علی علیهما السلام فرمود:

يَا بُنَيَّ، وَ أَكْرِمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِن سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ؛ فَإِنَّكَ

لَنْ تَعْتَاَصَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا^۲.

«ای فرزند، نفس خود را بلند مرتبه و عزیز بدار از هر امر پست و شیء بی ارزشی که در این دنیا نصیب خواهد شد، اگرچه آن امر تو را به منافع کلان و بهره های فراوان و اشیاء نفیس و بسیار ارزشمند برساند؛ زیرا تو هیچ گاه نخواهی توانست در قبال آنچه که از مناعت و عزت و عظمت و حریت و بلند منشی نفس خود از دست داده ای چیزی را به دست آوری که بتواند همسو و هم طراز باشد.»^۳

مکتب امام حسین علیه السلام مکتب تعقل و آزادی و انتخاب است

«مکتب امام حسین این مکتب است، مکتب عرفان حق است و معرفت

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹.

۲. نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۵۱.

۳. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۵ - ۱۹۳.

واقعی حق و عبودیت صرف در برابر حضرت حق و رها شدن از همه گیر و بندهای نفسانی و شهوانی و شیطانی و جمود در تعصبات خشک و بی مغز و توخالی و اسیر هواها و هوسها و احساسات و شایعات و تقلید کورکورانه از مبادی فاسده و مفسده؛ چنانچه در خطبات آن حضرت در روز عاشوراء به وضوح این مطالب به چشم می خورد.

مکتب سیدالشهداء مکتب تعقل است نه تقلید کورکورانه، مکتب تدبیر است، مکتب آزادی و رشد و انبساط فکر است، مکتب تحقیق و اختیار و انتخاب است، نه چوب و چماق و ضرب و شتم؛ آن مکتب، مکتب آبابکر و عمر و یزید و معاویه است.

مکتب آن حضرت رجوع به عقل و فطرت و وجدان است، بیرون آمدن از وادی جهالت و ضلالت و جمود و خشک مغزی است. مکتبی است که تمام جهات وجودی و حیثیات ظاهری و باطنی، روحی و نفسی، دنیوی و اخروی انسان را در بر می گیرد. در این مکتب فقط آنچه مطرح است و از آن دفاع می شود توحید است و بس. در این مکتب فقط خدا وجود دارد و غیر او باطل است. احساسات در این مکتب راهی ندارد و نفس در اینجا ارزشی ندارد.

کسانی که می گویند: «در واقعه عاشوراء آنچه که حاکم بود مسئله عشق بود»، اشتباه کرده اند؛ عشق منهای تعقل یعنی جنون، عشق جدای از مبانی شرع یعنی لالابالی گری و خودکامگی، عشق به دور از موازین و مبانی یعنی هوس و سرکشی. عشقی در مکتب امام حسین ارزش دارد که بر اساس فهم و ادراک و تشخیص و تعقل و درایت باشد، نه بر اساس هوی و هوس و غلبه احساسات. در واقعه کربلا اصحاب سیدالشهداء همه عاشق آن حضرت بودند، اما نه عشق مجازی و صوری، و نه عشق احساسی و عاطفی؛ آن عشق ارزشی

ندارد و پیشیزی به حساب نمی آید.^۱

عشق واقعی جدای از مبانی عقل نیست

«عشق اصحاب، عشق از روی فهم و بینش بود، عشق از روی موازین و مبانی عقلانی و شرعی بود، عشق به حقیقت نورانی و عظمت مطلقه و نفس قدسی بود، عشق به مبدأ وجود و بهاء اتمّ و مجلای اکمل و اوسع حضرت باری بود؛ این عشق کجا و عشقی که در مجالس و محافل از او دم می‌زنند کجا؟ عشقی که با اندک تغیر و تبدل در توقّعات و انتظارات مبدل به یأس و ناامیدی و سردی و نفور از معشوق شود کجا، و عشقی که به مولای خود بگوید: «اگر هزار بار مرا قطعه قطعه کنند و باز زنده کنند، دست از تو بر نمی‌دارم»^۲ کجا؟! این عشق بر اساس فهم و یقین و ادراک حقیقت است، و آن عشق بر اساس جاذبه‌های توخالی و اعتباری و تبلیغات و اشاعات و امور بی‌پایه و اساس است. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!^۳

و لذا می‌بینیم جریان حادثه کربلا از لسان اولیای حقّ به نحو متمایزی از سائر جریانات بیان شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ارتباط با این حادثه می‌فرماید:

مُنَاخُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ لَا یَسْبِقُهُمْ مَنْ کَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا یَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ؛^۴

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۲ - اللّهوف، ص ۱۳۰، گوینده این جمله جناب زهیر بن قین - رضوان الله علیه - می‌باشد.

۳ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم فرق بین عقل و عشق در مکتب اولیاء و رابطه آن دو رجوع شود به مهر تابان، ص ۱۱۸.

۴ - الخرائج، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

”اینجا منزلگاه و محل بارانداز و قتلگاه عاشقانی شیفته و شیدای حضرت

حق است، عاشقانی که نه مانند ایشان آمده است و نه خواهد آمد.“

امکان ندارد عقل انسان را از حرکت در وادی عشق منع نماید، و امکان ندارد عشق واقعی جدای از مبانی و موازین عقل به راه خود برود. عقل انسان را به قرب محبوب و فنای در او دعوت می‌کند و به هر وسیله‌ای که بتوان جهت وصول به این نتیجه توسل جست، ممدوح و مجاز و بلکه ملزم می‌شمارد، و به هر چه که ممکن است به عنوان عایق و سدّ راه و حاجز ورود به حریم حضرت حقّ شمرده شود تحذیر و دورباش می‌دهد.

عقل موهبتی است الهی که خدای متعال برای تصحیح مسیر و انطباق فکر و عمل با واقع و نفس‌الامر، و بالتّیجه حرکت به سوی مقصد اقصی و غایت قُصوی و فعلیّت کلیه استعدادهای نهفته بشری و کمال مطلوب، به انسان عطا نموده است. و همین عقل، انسان را به سمت سیدالشهداء و فنای در او و تسلیم و تفویض تمام شراشر وجودی و آثار حیات به او دعوت می‌کند. او دیگر نمی‌تواند به عنوان حاجز و مانع، سدّ راه وصول به آن حضرت قرار گیرد تا انسان مجبور گردد برای وصول به این هدف از نیرو و قدرت عشق بهره‌گیرد، و اگر چنانچه عقلی در این میان بخواهد مانعی به وجود بیاورد و با طرح قضایا و قیاساتی انسان را از این نعمت عظمی و سعادت دارین محروم نماید، آن عقل عقل نیست بلکه قوه و اهمه و متخیله است که به جای عقل، خود را جا زده است و قیاسات خود را موجه نشان می‌دهد. و انسان باید با رجوع به حقایق متقنه و مبانی رصین و اصول موضوعه به حقیقت و کُنه قضایای عقلانی پی برد و از آنها مدد طلبد و راه خود را منطبق با حقّ و واقعیت و به دور از وساوس و توجیهاات نفسانی قرار دهد. و در اینجا به این نکته می‌رسیم، و علّت تشویق و ترغیب ائمّه علیهم‌السّلام نسبت به اقامه مجالس عزای

سَيِّدُ الشَّهِدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رُوشَن مِي شُود.»^۱

شمس مغربی: ورای مطلب هر طالب است مطلب ما

حضرت آقا در ادامه به اشعار شمس مغربی در این ارتباط اشاره می‌فرمایند:

ورای مطلب هر طالب است مطلب ما برون ز مشرب هر شارب است مشرب ما
 به کام دل به کسی هیچ جرعه‌ای نرسید از آن شراب که پیوسته می‌کشد لب ما
 سپهر کوکب ما از سپهرهاست برون که هست ذات مقدّس، سپهر کوکب ما
 بتاختند بسی اسب دل ولی نرسید سوار هیچ روانی به گرد مرکب ما
 هنوز روز و شب کائنات هیچ نبود که روز ما رخ او بود و زلف او شب ما
 کسی که جان و جهان داد و عشق او بخريد وقوف یافت ز سود و زیان مکسب ما
 ز آه و یارب ما آن کسی خبر دارد که سوخته است چو ما او ز آه و یارب ما
 تو دین و مذهب ما گیر در اصول و فروع که دین و مذهب حق است دین و مذهب ما
 نخست لوح دل از نقش کائنات بشوی چو مغربیت اگر هست عزم مکتب ما^۲
 سپس می‌فرمایند:

«تحقیقاً هم همین‌طور است؛ چرا که:

مکتب عاشق ز مکتب‌ها جداست

عاشقان را مکتب و مذهب خداست^۳

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۸ - ۱۹۶.

۲. دیوان شمس مغربی، ص ۸.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول:

در مکتب عرفان و توحید، سخن از حقیقت ولایت و توحید است و توجّه به کنه و باطن و ادراک عقلانی و شهودی این مسئله. در سخن عارف بالله دیدن ظاهری امام علیه السّلام جایی ندارد؛ زیرا ظاهر، ظاهر است و حرکت نفس، حرکت در باطن و کشف حجب است.^۱

زیارت امام علیه السّلام بدون تحقّق معرفت و وصول به باطن ولایت چه فایده و خاصیتی دارد؟! امام علیه السّلام که بالاتر از پیامبر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نیست. این افرادی که در زمان آن حضرت صبح و شام موفّق به زیارتش می شدند و در صف اوّل نماز جماعت او شرکت می کردند و جهت تبرک آب وضوی پیغمبر بر یکدیگر سبقت می جستند،^۲ پس از ارتحال آن حضرت کجا رفتند و چه شدند؟ و چه موقعیتی در قبال صاحب ولایت، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام گرفتند؟

کجا رفت آن تمجیدها و تعریفها؟ کجا رفت آن خطبه‌ها و نمازها؟ کجا رفت آن نصایح و موعظه‌ها؟ کجا رفت آن کرامات و معجزه‌ها؟ کجا رفت وحی و نزول ملائکه بر رسول خدا؟ کجا رفت آن مشاهده‌ها و رؤیتها؟ کجا رفت آن فدایت شومها؟ چه شد آن همه تبلیغ و بیست و سه سال در میان مردم و با مردم بودن؟ چه شد آن همه سفارش به اهل‌البیت و عترت آن

مثنوی معنوی، دفتر دوّم:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به روح مجرد؛ ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛ امام شناسی، ج ۳، ص ۳۱؛ سرالفتوح، ص ۶۶ الی ۷۰؛ افق وحی، ص ۱۲۴.

^۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۵؛ ج ۴، ص ۲۲۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابه.

حضرت؟ چه شد واقعه روز غدیر؟ و چه شد «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْصَ!»^۱؛^۲ اینها کجا رفت؟!

اینجا جایی نرفت و چیزی پس از مرگ رسول خدا تغییر نکرد و هیچ اتّفاقی نیفتاد؛ زیرا از اوّل نبود! از اوّل معرفت نبود، شناخت نبود. ایمان به کنه و سرّ و جان آنها رسوخ ننموده بود. ظاهری از ایمان و نمایی از آن را بهره‌مند شده بودند. ایمان آنها در مرتبه مثال و صور برزخی فقط متجلی شده بود نه بیشتر؛ به ملکوت و سرّ آنان هنوز راه نیافته بود. آنان رسول خدا را در قالب معجزات و خوارق عادات و کرامات و فتح و ظفر ظاهری و عادی یافته بودند نه بیشتر. در هر جا که این امور محقّق و متبلور بود حضور داشتند، و همین که مطلب خلاف از آب در می‌آمد حالت آنها نسبت به حضرت تغییر می‌کرد. تا وقتی جنگ به نفع مسلمین و فتح و ظفر با آنان بود شرکت داشتند، و همین که موردی بر خلاف انتظار به وقوع می‌پیوست در همه چیز - در خدا و رسول و ملائکه و دین و غیره - شکّ و تردید می‌نمودند.

فتح و ظفر در جنگی آنها را شادمان و امیدوار می‌کرد، و شکست در جای دیگر موجب شکّ در حقایق ربوبی و جریان مشیّت و تقدیر در عالم خلق

^۱. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۳۴، تعلیقه ۵: «فرائد السمّطین، حموئی، ج ۲، باب ۳۳ از سمط دوّم، ص ۱۴۷ با تخریج شیخ صدوق ابن بابویه؛ و این حدیث را صدوق در کتاب اکمال الدین، ج ۱، ص ۱۳۸ از طبع اوّل در اواسط باب ۲۲ آورده است؛ و سیّد هاشم بحرانی در غایة المرام، ص ۲۱۵، حدیث ۲۹ از طریق عامّه از فرائد السمّطین حموئی با عین این عبارت و سند آورده است.»

^۲. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۹۹. ترجمه: «من در میان شما دو چیز نفیس و گران‌بها را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من می‌باشند؛ و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

می‌گشت. اگر معجزه و کرامتی از رسول خدا سر می‌زد همه برای هم نقل می‌کردند و به آن حضرت به چشم اعجاب و تحسین و رسالت می‌نگریستند، و اگر به بلیّه و مصیبتی مبتلا می‌شدند چون بر خلاف انتظار بود، تبدل حال و مقال پیدا می‌نمودند.^۱

موحد واقعی تطوّر حالات و دگرگونی مقامات را به حق نسبت می‌دهد

«در آیات قرآن دعوت، دعوت به توحید است نه به امور ظاهری و گذرا.^۲ همه امور در تبدل حالات و اختلاف مقامات به حضرت حق نسبت داده می‌شود، و طرفین در قضیه برای یک موحد تفاوتی ندارد؛ زیرا هر دو طرف را مشیّت الهی و تقدیر حق می‌داند و به ظاهر توجه نمی‌کند، بلکه به تکلیف و وظیفه عمل می‌کند. برای او عمل به تکلیف با علم به عدم وصول به نتیجه به همان اندازه مرغوب^۳ الیه و جالب است که علم به حصول نتیجه و غایت و هدف داشته باشد.

برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام حرکت به سوی صفین با علم به شکست و ختم غائله به نفع معاویه و مکر منافقان و رجوع به کوفه با دست خالی به همان اندازه دارای اهمیّت و تکلیف و الزام است، که حرکت به سوی جنگ جمل و نهروان و وقوع فتح و پیروزی و شکست دشمن؛ زیرا علی هر دو قضیه را از خدا می‌بیند و ابداً برای او به اندازه سر سوزنی تفاوت و اختلاف در نفس وجود ندارد. فتح از خداست، شکست از خداست، صورت و ظاهرش دو تاست و باطن و حقیقتش یک امر؛ و این مسئله، حقیقت توحید است. و علی ما را به این نقطه دعوت می‌کند نه به فتح و ظفر و شکست دشمن و غلبه

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۰ - ۲۰۸.

۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۹؛ ج ۲، ص ۷۲.

بر آن، و جمع غنائم و اخذ اسیر و نیل به فتوحات و فتح بلاد و گسترش آب و خاک. همه اینها التذاذات نفس است نه توحید، و انغمار در شهوات است نه عمل به تکلیف، و قضاء تمایلات و صفات و ملکات نفس است، نه مشی و سیر در مسیر رضای الهی و انطباق با دستور و تکلیف.

او می گوید: حرکت کن! باید حرکت کرد. سپس می گوید: بایست! باید ایستاد. اگر بگوید: بایست! دیگر انسان نمی تواند حرکت کند؛ زیرا این حرکت دیگر براساس تکلیف نیست. این حرکت براساس میل نفس است و خودسرانه است و از روی شهوت و اغراض نفسانی است. و چنین حرکتی دیگر نمی تواند مورد خواست و تکلیف حضرت حق باشد؛ حرکتی مورد رضای اوست که فقط جنبه و حیثیت عبودیت در او لحاظ شود، و عبد از خود اراده و اختیاری نداشته باشد.^۱

کشتن زبیر در جنگ جمل نمونه‌ای از تمرّد و تسلیم نبودن در برابر حق است

«در جنگ جمل پس از آنکه زبیر دست از جنگ کشید و به گوشه‌ای رفت و با این عمل رسماً کراهت و ندامت خود را از ایجاد این معرکه و بلوا نشان داد، یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد و در یک حالتی که زبیر غافل از جوانب و شرایط بود بر او حمله کرد و او را به قتل رسانید، و شادان و مسرور خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و این بشارت را به آن حضرت داد. حضرت تا این سخن را شنیدند بسیار خشمگین و ناراحت شدند و به شدت با او برخورد کردند و فرمودند:

چه کسی به تو اجازه داده بود که دست به چنین کاری بزنی؟ مگر تو نباید

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

از من برای این کار اجازه می‌گرفتی؟ حال بشنو که از رسول خدا شنیدم که فرمود: «قاتل زبیر در آتش است!»^۱

آن شخص تا این سخن را شنید گفت: «اگر کاری نکنیم مسئولیم و اگر بکنیم باز مسئولیم!» سپس راه خود را در پیش گرفت و رفت.

آری، این است نتیجه تمرّد و سرکشی و عنان‌گسیختگی. تو برای که می‌جنگی؟ برای خودت یا برای علی! اگر برای خودت است که مبارکت باشد و عواقبش را نیز بپذیر، و اگر برای علی است باید ببینی او چه دستور می‌دهد؛ اگر دستور دهد بکش! باید بکشی و لو اینکه آن فرد فرزندان باشد یا خودت باشی، و اگر می‌گوید نکش! باید نکشی گرچه او اوّل دشمنش چون معاویه و عمروبن عاص باشد. دستور، دستور اوست و امر، امر اوست ما را چه رسد که در اختیار و اراده او اظهار نظر کنیم و میل خود را بر انتخاب و اختیار او ترجیح دهیم.

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ * قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيِدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾^۲

«اگر امر خیری به تو رسد ناراحت شوند، و اگر مصیبتی فرا رسد گویند:

ما به خواست خود رسیدیم، و شادمانه و مسرورانه از تو روی می‌گردانند *

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ ج ۳۲، ص ۱۷۸؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۶؛

تنزیه الأنبياء، ص ۱۵۸؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲. سوره التّوبه (۹)، آیات ۵۲ - ۵۰.

ای پیامبر، به ایشان بگو: هیچ امری چه خوب و چه ناپسند به ما نمی‌رسد مگر اینکه آن را خدای برای ما مقدر کرده است. او مولا و صاحب اختیار امر ماست، و فقط مؤمنون بر خدا توکل می‌کنند * بگو: آیا جز این است که شما یکی از دو خیر و دو امر پسندیده را برای ما انتظار دارید؟ (یا فتح و پیروزی و یا شهادت و بهشت و رضوان الهی) اما ما انتظار داریم که عذاب الهی یا به دست او و یا به دست ما بر شما فرود آید، پس حال که چنین است در انتظار بمانید که ما هم با شما منتظر امر الهی هستیم.

در این آیات خدای متعال به طور وضوح حقیقت عالم تشریح را براساس واقعیت تکوین و توحید شرح داده است و هر دو طرف مسئله را داخل در حیطه ولایت و اراده و مشیت خود قرار داده است؛ درحالی که مردم طرف باخت و شکست را خارج از قدرت و مشیت او می‌بینند.

عارف در سخنانش مردم را متوجه این حقیقت می‌کند و از ظاهر به سمت باطن و از احساس به سمت واقعیت و از جاذبه‌های مادی به سمت جلوات ربوبی و انوار الهی هدایت می‌کند.^۱

نزد عارف رؤیت ظاهری امام علیه‌السلام غایت مراد نیست

«دیدن ظاهری امام علیه‌السلام در مکتب عارف و اهل توحید راهی ندارد. او دعوت به باطن و ولایت امام می‌کند، و معرفت حقیقی امام علیه‌السلام، نه شناسنامه‌ای آن را تبلیغ و ترویج می‌دهد. این همه روایاتی که دلالت بر زیارت ائمه علیهم‌السلام با معرفت و شناخت حقیقی آنان است به چه مقام و موقعیتی هدایت می‌کنند و دلالت می‌نمایند؟ در این روایاتی که میزان اجر و ثواب بر

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۱۱.

زیارت ائمه‌ علیهم‌السلام بر میزان قرب و شناخت آنان مترتب شده است، مگر غیر از این است که ارزش زیارت امام براساس معرفت است؟ آیا بین زیارت امام رضا علیه‌السلام که در یک مرتبه با ثواب یک حج و یک عمره مقبوله برابری می‌کند، و زیارت آن حضرت که با ثواب هزار حج و عمره مقبوله برابری می‌کند تفاوتی نیست؟! اگر هست در کجاست؟

این ثواب‌ها و درجاتی که بر زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام مترتب است و جداً انسان را به تحیر می‌اندازد، بر چه اساسی است؟ و چرا این همه تفاوت در مراتب آن به چشم می‌خورد؟ و آیا بین زیارت یک فرد عادی که هیچ اسمی و رسمی و شناختی و معرفتی از امام علیه‌السلام ندارد، با آن کس که نفسش مندرک در نفس امام و روح و جانس و سرش با آن حضرت معیت، بلکه اتحاد پیدا نموده است، تفاوتی نیست؟ و آیا از جهت تقرب بین فردی که خارج از حرم است با اهل حرم اختلافی نیست؟ و آیا بین زیارتی که حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه از حرم اجداد خود به عمل می‌آورند با زیارت افراد عادی فرقی وجود ندارد؟

در اینجا است که به مغزا و لیم طریق اهل توحید در کیفیت معرفی و ارائه طریق به سوی امام علیه‌السلام پی می‌بریم.

عارف پیوسته به اعلی مرتبه شئون و مراتب امام دعوت می‌کند، که همان معرفت باطنی و شهود حقیقت ولایت و توحید است. و غیر عارف در مراتب مختلف از رؤیت ظاهری و قضای حوایج مادی و صوری گرفته تا ادراک امام و شئون او و اکتساب فضایل معنوی در محدوده مثال و صورت و وصول به امور غریبه و کسب مراتب فعلیت از خرق عادات و اقتدار بر تصرفات و اطلاع بر مغیبات و انکشاف مجهولات و صدور امور غیر عادی و غیره، که تماماً از مراتب مادون حقیقت امام علیه‌السلام و باطن و کُنه و سرّ اوست. و

البته امام به هر کس به مقتضای خواست و اراده و سعه و ظرفیت او خواهد داد و از هیچ فردی دریغ و امساک نخواهد داشت.

در مکتب عرفان رؤیت ظاهری امام چندان تعریفی ندارد، و لذا هیچ‌گاه در دستورات و برنامه‌های آنان این مسئله به چشم نمی‌خورد. رفتن به این طرف و آن طرف برای زیارت امام زمان علیه السلام چندان فضیلتی محسوب نمی‌شود، حرکت از بلاد بعیده برای تشرّف به مسجد جمکران از این جهت که تکرّر آن موجب زیارت امام زمان علیه السلام شود توصیه نمی‌شود، بیتوته در مسجد سهله در شب‌های چهارشنبه برای دیدن امام زمان در میان این طایفه دیده نشده است؛ اگر آنها به زیارت مسجد سهله می‌روند فقط به جهت تبرک آن است، که آن مکان مقدّس را منزل و منظر معشوق می‌بینند و هر کسی که عاشق محبوبی باشد به متعلقات محبوب و آثار محبوب عشق می‌ورزد. او در آن مکان به دنبال حقیقت معشوق است، خواه او را ببیند و خواه نبیند!

و لذا نظر اهل توحید به آثاری همچو مسجد سهله و غیره نظر آلی است نه استقلالی. اهل توحید امام زمان علیه السلام را در همه نقاط علی السویه می‌بینند و به هر جا نظر می‌کنند عکس رخ او را جلوه‌گر می‌یابند، و هر وجودی را در این عالم، ظهور حقیقت ولایت می‌دانند. آنها همیشه با امام مؤانست و مؤالفت و قران دارند، و مکان خاصی را برای آن حضرت قائل نمی‌باشند، و به دنبال جلوه خاصی از آن حضرت در زمان خاصّ و یا فضای خاصی نیستند، و اصلاً بدون معیّت و اتّحاد با آن حضرت یک لحظه از عمر خود را سپری نمی‌کنند. آنها نیاز به مکان مخصوصی ندارند تا آن حضرت را زیارت کنند. زیارت آنها در مسجد سهله از باب ظهور جلوه خاصّ آن حضرت است نه برای دیدن او، و از باب تیمّن و تبرک آثار آن حضرت است؛ و لذا دیگر شب چهارشنبه با سائر شب‌ها و روزها برای آنها تفاوتی ندارد. آنها نیز به زیارت مسجد سهله

می رفتند اما نه برای زیارت امام علیه السلام، بلکه جهت تشرّف به مکانی که عنایت و نظر آن بزرگوار به آنجا معطوف شده است. و اگر صد سال به آنجا بروند و حضرت را نبینند باز می روند و باز کسب فیض می کنند. آنها آنجا را منزل و مأوای محبوب می بینند و هم چنان که باطن آنها با آن حضرت معیت دارد، ظاهرشان را نیز متبرک به برکات ظاهری آن حضرت می نمایند.^۱

داستان تهجد مرحوم حاج سید احمد کربلایی در مسجد سهله

مرحوم والد - قدس الله سرّه - در مقدمه کتاب توحید علمی و عینی در احوالات عارف کامل و فقیه نحیر، آیه الله العظمی، نادره دهر، حضرت حاج سید احمد کربلایی چنین می نگارند:

”مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل کردند که: در ایام جوانی که تحصیلات ایشان در اصفهان بوده است استاد و مربی اخلاقی ایشان، مرحوم آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان قشقایی بوده اند. و چون به نجف اشرف مشرف می شوند استادشان مرحوم آقا سید جواد بوده است. و می فرمودند: «او مردی سریع و پرمایه و پر محتوا بود و می گفت: اگر از عالم بالا به من اجازه دهند، در سر چهارراهها، چهارپایه می گذارم و بر روی آن می ایستم و مردم را به توحید و عرفان خداوندی می خوانم. و دیری نپایید که به رحمت حق پیوست و من به مرحوم آیه الله و مربی اخلاقی، آقای شیخ علی محمد نجف آبادی رجوع کردم و از او دستور می گرفتم.

مدت ها از این موضوع گذشت و من در تحت تعلیم و تربیت او بودم؛ تا یک شب که بر حسب معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت. و عادت

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۶ - ۲۱۳.

من این بود که به دستور استاد هر وقت شب‌ها به مسجد سهله می‌رفتم، اوّل نماز مغرب و عشاء را بجای می‌آوردم و سپس اعمال وارده در مقامات مسجد را انجام می‌دادم، و پس از آن دستمالی را که در آن نان و چیزی بود به عنوان غذا باز می‌کردم و مقداری می‌خوردم، آنگاه قدری استراحت نموده و می‌خوابیدم، و سپس چندین ساعت به اذان صبح مانده برمی‌خاستم و مشغول نماز و دعا و ذکر و فکر می‌شدم، و در موقع اذان صبح، نماز صبح را می‌گزاردم و تا اوّل طلوع آفتاب به بقیّه وظایف و اعمال خود ادامه می‌دادم، آنگاه به نجف مراجعت می‌نمودم.

در آن شب که نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد را بجای می‌آوردم و تقریباً دو ساعت از شب می‌گذشت، همین‌که نشستم و دستمال خود را باز کردم تا چیزی بخورم، هنوز مشغول خوردن نشده بودم که صدای مناجات و ناله‌ای به گوش من رسید، و غیر از من هم در این مسجد تاریک احدی نبود.

این صدا از ضلع شمالی، وسط دیوار مسجد، درست در مقابل و روبه‌روی مقام مطهر حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شروع شد، و به طوری جذاب و گیرا و توأم با سوز و گداز و ناله و اشعار عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعاهاى عالیة المضامین بود که به کلی حال ما را و ذهن ما را متوجه خود نمود. من نتوانستم یک لقمه از نان بخورم، و دستمال همین‌طور باز مانده بود و نتوانستم بخوابم و استراحت کنم، و نتوانستم به نماز شب و دعا و ذکر و فکر خود پردازم؛ و همین‌طور متوجه و منصرف به سوی او بودم.

صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت دوباره مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد. باز آرام می‌گرفت و سپس ساعتی مشغول می‌شد و آرام می‌گرفت. و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن، چند قدمی جلوتر می‌آمد به طوری که قریب به اذان صبح

که رسید در مقابل مقام مطهر امام زمان ارواحنا فداه رسیده بود. در این حال خطاب به حضرت نموده و پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و دلخراش این اشعار را با تخطب و گفت و گوی با آن حضرت خواند:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
 رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم
 تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم
 سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت
 به طلبکاری این مهر گیاه آمده ایم
 با چنین گنج که شد خازن او روح امین
 به گدایی به در خانه شاه آمده ایم
 لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟
 که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم
 آبرو می رود ای ابر خطا شوی ببار
 که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم
 حافظ این خرقه پشمینه بینداز که ما
 از پی قافله با آتش آه آمده ایم^۱

و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گزارد تا سپیده صبح دمید. آنگاه نماز را بجای آورده و مشغول به خود در تعقیبات و ذکر و فکر بود تا آفتاب دمید، آن وقت برخاست و از مسجد خارج شد. و من تمام آن شب را بیدار بودم و از همه کار و بار خود واماندم و مات و مبهوت وی بودم.

^۱. دیوان حافظ، غزل ۳۴۷.

چون خواستم از مسجد بیرون شوم، از سرخدمه آنجا که اطاقش خارج از مسجد و در ضلع شرقی بود پرسیدم: این شخص که بود؟ آیا شما او را می‌شناسید؟!

گفتند: "آری، این مردی است به نام سید احمد کربلایی، بعضی از شب‌های خلوت که در مسجد کسی نیست می‌آید و حال و وضعش همین‌طور است که دیدید."

من که به نجف آمدم و خدمت استاد آقا شیخ علی محمد رسیدم مطالب را مو به مو برایشان بیان کردم. ایشان برخاست و گفت: با من بیا! من در خدمت استاد رفتم. استاد در منزل آقا سید احمد وارد شد و دست مرا در دست او گذارد و گفت: از این به بعد مربی اخلاقی و استاد عرفانی تو ایشان است، باید از او دستور بگیری و از او متابعت بنمایی!«^۱

توجه به ظاهر امام علیه السلام نفس را از ادراک سر ولایت باز می‌دارد

«از این حکایت معلوم است که اولاً: اساتید عرفان و توحید نسبت به حضور در این امر که تعلق به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دارد تا چه حد اهتمام و رغبت داشتند و خود و شاگردان را دعوت به این امر مقدسه می‌نمودند.

ثانیاً: وقت خاصی برای حضور در این امر نمی‌شناختند و مانند سایر افراد که شب چهارشنبه را جهت رؤیت آن حضرت قائل‌اند، نفس حضور در این فضای مقدس را مغتنم می‌شمردند، نه وقت خاص جهت رؤیت ظاهری را.

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۸-۲۱۶؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۰.

ثالثاً: مقصود و منظور ایشان از حضور صرفاً تقرّب باطنی و انس معنوی و مناجات و خلوت نفس و روح و سرّ با حقیقت آن حضرت بوده است، نه صرف زیارت ظاهری و صوری؛ و لذا اوقاتی را انتخاب می‌کردند که مسجد خلوت باشد و کسی مزاحم حال و کار و ذکر و فکر آنان نشود.

مرحوم والد- رضوان الله علیه- در مدّت اقامت در نجف اشرف اغلب شب‌های پنجشنبه را در مسجد سهله به بیتوته اختصاص می‌دادند؛ زیرا شب‌های چهارشنبه شب درسی و تحصیلی بود و رفتن به مسجد سهله موجب تعطیلی دروس شب و روز چهارشنبه می‌شد. علاوه در شب چهارشنبه ازدحام جمعیت که برای تشرّف ظاهری خدمت حضرت گرد می‌آیند مانع خلوت و جمعیت خاطر و فکر و استفاده بیشتر خواهد شد.

مرحوم حدّاد- رضوان الله علیه- کراراً به مسجد سهله در اوقات مختلف تشرّف حاصل می‌نمود و کسب فیض می‌کرد. استاد ایشان مرحوم قاضی- قدّس الله سرّه-- مدّت‌ها در مسجد سهله رفت و آمد داشت تا اینکه در آنجا برای ایشان فتح باب حاصل شد و به ادراک حقیقت ولایت حضرت صاحب الأمر نایل آمد.

بنابراین سرّ اینکه اولیای الهی و جبهه کلمات و سخنان خود را به سوی ادراک کنه ولایت و حقیقت معرفت امام علیه السلام قرار داده‌اند این است که: توجه به ظاهر امام و سوق افراد به سمت رؤیت ظاهری و تشرّف صوری و مادی، نفس را از ادراک فیض حقیقت و سرّ ولایت باز می‌دارد؛ و از آنجا که نفس انسان از جهت آنکه به عالم صور و ظواهر و عالم تخیل و توهم بیش از جنبه ملکوت و حیثیت عقلانی خود انس و الفت دارد، و به واسطه انغمار در کثرات و توهمات و تخیلات فاصله او تا حقیقت عالم وجود و عوالم مافوق صورت و مثال بسیار بعید است، لذا شوق و رغبت او به سمت و سوی امور

صوری و مثالی و خوارق عادات و امور محسوسه چشم‌پرکن و برخوردار از جاذبه‌های صوری، بسیار بیش از امور ملکوتی و معنوی و عقلانی و نورانی و حقایق بدون صورت و تماماً معنی می‌باشد؛ لذا تمام هم و غم اهل توحید در بیان ربط و اتصال به مبدأ ولایت بر محور معرفت باطنی و شناخت عوالم قلب و نفس صاحب ولایت است نه بر محور دیدن و رؤیت ظاهر. لذا در مجالس مرحوم حدّاد و حضرت والد- قدّس الله سرهما- هیچ‌گاه سخن از دیدن ظاهری امام زمان ارواحنا فداه نبوده است، و بنده در تمام مدت عمر خود یاد ندارم که راجع به دیدن آن حضرت سخنی به میان آورند، و شاگردان خود را جهت زیارت آن حضرت تشویق و ترغیب کرده باشند، و یا دستوری و ذکری و برنامه‌ای برای تشرّف خدمت آن حضرت داده باشند.^۱

**کلام مرحوم علامه ناظر بر معرفت حقیقت امام است نه تشرّف به حضور بدن
عنصری**

«مرحوم والد -رضوان الله علیه- در جلد پنجم کتاب امام شناسی مطالبی را بس نفیس در این موضوع آورده‌اند که ما در اینجا ذکر می‌کنیم:

”وجود مقدّس حضرت بقیّة الله عجلّ الله تعالی فرجه آینه تمام نمای حقّ است. باید در آن آینه، حقّ را دید نه خود را، چون خودی ندارد. و نمی‌توان بدون آینه، حقّ را دید چون بدون آینه، حقّ قابل دیدن نیست؛ و بنابراین حتماً باید حقّ را از راه و از طریق و از آینه و آیه آن ولی اعظم جست و به سوی او در تکاپو بود.

در دعاها و مناجات‌ها مخاطب خداست، از راه آن حضرت و از سبیل و صراط آن حضرت، و لهذا اگر به خود آن حضرت هم عرض حاجت کنیم

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۰ - ۲۱۸.

و او را مخاطب قرار دهیم، باید متوجّه باشیم که عنوان استقلال به خود نگیرد و جامه استقلال به خود نباشد؛ بلکه عنوان وساطت و مرآتیت و آیتیت پیوسته در ذهن و در مدّ نظر باشد. و در حقیقت باز هم خداوند را مخاطب قرار داده‌ایم؛ چون آینه و مرآت بما هو مرآة قابل نظر استقلالی نیست بلکه نظر تبعی است، و نظر استقلالی به همان صورت منعکس در آن بازگشت می‌کند.

این مسئله از مهمترین مسائل باب عرفان و توحید است که کثرات این عالم تنافی با وحدت ذات حق ندارند؛ زیرا وحدت، اصلی و کثرات، تبعی و ظلّی و مرآتی است. و مسئله ولایت به خوبی روشن می‌شود که حقیقت ولایت همان حقیقت توحید است، و قدرت و عظمت و علم و احاطه امام عین قدرت و عظمت و علم و احاطه حقّ است تبارک و تعالی، دوئیّتی در بین

نیست و اثنیّتی وجود ندارد؛ بلکه خواستن از خدا بدون عنوان وساطت و مرآتیت امام معنی ندارد، و خواستن از امام مستقلاً بدون عنوان وساطت و مرآتیت برای ذات اقدس حقّ نیز معنی ندارد.

و در حقیقت خواستن از امام و خواستن از خدا یک چیز است، نه تنها یک چیز در لفظ و عبارت و از لحاظ ادبیّت و بیان، بلکه از لحاظ حقیقت و متن واقع، چون غیر از خدا چیزی نیست؛ ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱.

این دو طایفه (وهّابیّه و شیخیّه) هر دو به خطا رفته‌اند؛ زیرا اگر از ممکنات چه مادی و چه مجرد، عنوان مرآتیت را برداریم، و چه به آنها عنوان استقلال بدهیم هر دو غلط است. و صحیح آن است که نه این است و نه آن، بلکه موجودات دارای اثر حقّ هستند و صاحب صفات حقّ هستند و مظاهر

۱. سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۷۸.

و مجالی ذات و اسماء حسنی و صفات علیای او می‌باشند.

مذهب وهابیه به جبر و مذهب شیخیه به تفویض گرایش دارد و هر دو غلط است، بل امر بین الامرین و منزله بین المنزلتین^۱؛ و آن طلوع نور ذات اقدس حق است در کثرات مادیه و مجردة.

مذهب وهابیه انکار قدرت و علم حق را در موجودات می‌کند، و مذهب شیخیه انکار قدرت و علم حق را در ذات خود حق؛ پس هر کدام از این دو مذهب به تعطیل گرویده‌اند و این هر دو غلط است.

وجود حضرت حجة بن الحسن ارواحنا فداه ظهور اتم حق و مجالی اکمل ذات حضرت ذوالجلال است؛ مقصد خداست و آن حضرت رهبر و رهنماست. و ما اگر در توسلاتمان به آن حضرت مستقلاً نظر کنیم و لقاء و دیدار او را مستقلاً بخواهیم، نه به فیض او نائل می‌شویم و نه به لقای خدا و زیارت حضرت محبوب. اما به فیض او نمی‌رسیم چون وجودش استقلالی نیست، و ما به دنبال وجود استقلالی رفته‌ایم، و اما به لقای خدا نمی‌رسیم چون به دنبال خدا نرفته‌ایم و در آن حضرت خدا را ندیده‌ایم.

و لهذا اکثر افرادی که در عشق حضرت ولی عصر می‌سوزند، و اگر هم موفق به زیارت شوند، باز هم از مقاصد دنییه و جزئییه و حوایج مادییه و معنوییه تجاوز نمی‌کنند. روی این اصل است که آن حضرت را مرآت و آیه حق نپنداشته‌اند، و گرنه به مجرد دیدن باید خدا را ببینند و از وصال آن حضرت به وصال حق نائل آیند، نه آنکه باز خود آن حضرت حجابی بین آنان و بین حق شود و از او تقاضای حاجات دنیوییه و آمرزش گناهان و اصلاح امور را تمنی نمایند. چه بسیاری از افراد که به محضرش مشرف شده‌اند و آن

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۹؛ التوحید، شیخ صدوق، ص ۳۶۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر این روایت رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۷۲؛ سرّ الفتوح، ص ۶۲.

حضرت را هم شناخته‌اند، ولی از عرض این گونه حاجات احتراز نکرده و همین چیزها را خواسته‌اند. پس در حقیقت نشناخته‌اند زیرا معرفت به او معرفت به خداست؛ **مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ**.^۱

هر کس بخواهد خدمت او برسد باید تزکیه نفس کند و به تطهیر سرّ و اندرون خود اشتغال ورزد، و در این صورت به لقای خدا می‌رسد که لازم‌ه‌اش لقای آن حضرت است. و به لقای آن حضرت می‌رسد که بالملازمه لقای خدا را یافته است، گرچه در عالم طبیعت و خارج مشرّف به شرف حضور بدن عنصری آن حضرت نشده باشد. پس عمده کار، معرفت به حقیقت آن حضرت است نه تشرّف به حضور بدن مادی و طبیعی. از تشرّف به حضور مادی و طبیعی فقط به همین مقدار بهره می‌گیرد، ولی از تشرّف به حضور حقیقت و ولایت آن حضرت سرّش پاک می‌شود و به لقای حضرت محبوب، خداوند متعال فائز می‌گردد؛ **﴿لِيُمَثِّلَ هَذَا فُلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾**.^۲

علامه بحر العلوم - قدّس الله نفسه - عمری را در مجاهده با نفس اماره و تزکیه سرّ و تطهیر نفس برای عرفان الهی و وصول به مقام معرفت و فناء و اندکاک در ذات حضرت حق بسر آورد، و از رساله‌سیر و سلوک او مقام او در مراحل و منازل عرفان مشهود است. او که به خدمتش مشرّف می‌گشت با این دیده بود، با دیده حق‌بین نه با دیده خودبین.

حق بین نظری باید تا روی تو را ببیند

چشمی که بود خودبین کی روی تو را ببیند؟^۳

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه صغیره؛ مصباح کفعمی، ص ۵۰۵؛ کامل الزیارات، ص ۳۰۳ و ۳۱۵؛

البلد المؤمن، ص ۲۹۷: «مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ.»

۲. سوره الصافات (۳۷)، آیه ۶۱.

۳. دیوان سیّد عمادالدین نسیمی.

از آن مرحوم حکایت کرده‌اند که: روزی چون اذن دخول برای تشرّف به حرم مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را خوانده، همین‌که می‌خواست داخل شود ایستاد و خیره به گوشه حرم مطهر می‌نگریست، و مدّتی به همین منوال بود و با خود این بیت را زمزمه می‌کرد:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

بعداً از علت توقّفش پرسیدند، در پاسخ گفت: «حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در زاویه حرم مطهر نشسته بودند و مشغول تلاوت قرآن بودند.» این است معنای وصول و این است حقیقت آیتیت و مرآتیت. و ما باید در اعتقاداتمان درست بکوشیم و به وجه احسن بر پایه اصالت واقع پایه‌گذاری کنیم.^۱»^۲

آنچه در زمان غیبت بر آن تأکید شده مسئله تهیو و ثبات در دین است

«باری صحبت از زمان ظهور حضرت و تعیین وقت ظهور و پرداختن به ذکر خواب‌ها و مکاشفات و امور غیر عادیّه در این جهت تماماً خلاف مکتب اهل بیت علیهم السلام و طریق مستقیم و مسیر قویم اولیای الهی و عرفای بالله است.^۳»

در مکتب تشیع ظهور ولایت بر نفس انسان دارای ارزش و اعتبار است نه

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۱.

۳ - الکافی، ج ۳، ص ۴۸۲؛ جامع الأحادیث الشّیعه، ج ۵، ص ۷: عن أبي عبد الله عليه السلام "فإنّ دين الله (عز وجل) أعزّ من أن يری فی النّوم." «دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود.»

صرف ظهور ظاهری و صوری امام علیه السلام. آنچه که در روایات از حضرات معصومین علیهم السلام بر آن تأکید و اصرار شده است، مسئله انتظار و تهیو روحی و آمادگی برای ادراک ظهور است. بدون تحصیل آمادگی روحی و وصول به مرحله انقیاد و تعبد و اطاعت محض از ولی زمان، ظهور او چه فایده‌ای برای ما دارد؟ مگر ظهور او از ظهور پیامبر اکرم مهم‌تر است؟ و دیدیم که مردم زمان رسول اکرم با آن حضرت چه کردند و پس از او چه جنایتی بر ذریه او وارد آوردند! و چگونه حق رسالت را ادا کردند و پاداش پیامبر را پرداخت نمودند!

بلی، آنچه که مسلم است از مسئله ظهور آن است که حکومت، حکومت عدل و انصاف خواهد شد و کسی جرأت تعدی و تجاوز به حریم دیگری را نخواهد داشت. و همه در هر مرحله‌ای که هستند، بدون هیچ رادع و مانعی به آن فعلیت و نقطه اختیار و انتخاب خود خواهند رسید. و اما اینکه با ظهور آن حضرت همه به مرتبه کمال می‌رسند و چه بخواهند یا نخواهند جهات مفقوده در وجود آنان متحقق و استعدادات به فعلیت برسد، این خلاف عدل الهی و مغایر با موازین عالم تربیت و تشریح است و چنین مسئله‌ای واقع نخواهد شد. علی بن ابراهیم از حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام از آباء خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که خطاب به فرزندش حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام فرمود:

التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ، هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟» فَقَالَ: «إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ عَلَيَّ جَمِيعَ الْبَرِيَّةِ! وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَحَيْرَةٍ لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَيَّ دِينُهُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُمْ

بَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ.^۱

”نهمین فرزند از ذریه تو ای حسین، اوست قائم به حق و آشکار کننده دین و گستراننده عدل. سپس امام حسین علیه السلام عرض کرد: ”آیا این مسئله خواهد شد؟“ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بلی قسم به آن ذاتی که محمد را به نبوت برگزید و او را بر جمیع خلائق فضیلت بخشید! ولیکن این ظهور پس از غیبت و تحیری واقع خواهد شد که در این مدت هیچ فردی بر دین خود ثابت نخواهد ماند مگر مخلصین، و کسانی که با روح یقین و ایمان مرتبه اعلی قرین و مصاحبت داشته اند؛ آن کسانی که خداوند از آنها بر ولایت ما عهد و پیمان گرفته است و ایمان را بر دل های آنان مکتوب نموده است و آنان را به تأییدات روحانیّه و ربّانیّه خود مؤید گردانیده است.“

در این روایت اصحاب امام علیه السلام مخلصین و برگزیدگان از شیعه قلمداد شده اند نه هر کس دیگر، و بشارت ادراک حقیقت ولایت، فقط به این دسته از افراد داده شده است.

در روایت دیگر، عبدالعظیم حسنی از محمد بن علی بن موسی علیه السلام از آباء خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می کند که فرمود:

لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ. كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعْمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرَعَى فَلَا يَجِدُونَهُ. أَلَا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطَوْلِ مُدَّةِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

”برای قائم از ما غیبتی است بسیار طولانی. گویا من هم اکنون شیعه را می نگرم که مانند گوسفندان در بیابان به هر طرف به دنبال مأمنی جهت چرا و

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۳.

تفرّج هستند ولی جایی را بدین جهت پیدا نمی‌کنند. آگاه باشید کسی که در این موقعیت بر دین خود ثابت و استوار باشد و قلب او به واسطه طول مدّت غیبت سفت و قسی نشده باشد او با من است در روز قیامت در همان درجه و مقامی که من هستم.^۱»

تعیین وقت ظهور وارد نمودن افراد است در عالم وهم و خیال

«آیا پرداختن به مسئله ظهور و مردم را به این مطالب سرگرم کردن آنان را به این درجه می‌رساند؟ اینکه ما دائماً بنشینیم و به مردم وعده دهیم که در سال دیگر یا در سال دیگر حضرت ظهور می‌کند و موجب ابتهاج مردم و شادی و مسرّت مجازی آنها شویم و اوقات آنها را با این سخنان تلف کنیم، چه حاصلی در پی خواهد داشت؟

مگر ائمه علیهم‌السلام فرمودند: «كَذَبَ الْوَقَاتُونَ!»^۲ کسی نمی‌تواند وقتی و حدی برای ظهور تعیین کند. آن وقت چگونه ما می‌توانیم به خود جرأت بدهیم و از مسئله‌ای که علم آن را فقط خدای متعال و ولیّش می‌داند، برای مردم رجماً بالغیب تیری در تاریکی بپرانیم و آنان را ساده‌لوحانه دل‌خوش نماییم و آن حقیقت و واقعیت والا را از آنان مخفی کنیم و از آن مطلبی به زبان نیاوریم؟! صحبت از ظهور حضرت در صورت عدم وجود ما در زمان ظهور، چه دردی از ما دوا خواهد ساخت؟ مگر ما به مدّت زمان حیات خود واقفیم که دل به ادراک زمان ظهور خوش نماییم و پیوسته به انتظار ادراک آن، عمر را به پایان برسانیم؟ تازه تمام این مطالب در صورتی است که این اخبارها و سخنان راست باشد، و در صورت خلاف، مسئله صورت دیگری پیدا خواهد

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۶ - ۲۲۴.

۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۶۱.

نمود.

حدود چند سال پیش حقیر به اتفاق یکی از دوستان جهت زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به قم مشرف شدیم. در ضمن زیارت، آن شخص به من گفت: «مایلم از فلان عالم که می‌گویند نسبت به مسائل ظهور حضرت و ارتباط با آن حضرت مطالبی دارد دیدن کنم، آیا شما موافقید با من به دیدن ایشان برویم؟» عرض کردم: «مانعی ندارد؛ اما بدانید آنچه را شما به دنبال آن هستید در اینجا نخواهید یافت.» بالأخره با اصرار آن دوست به دیدن آن شخص محترم به راه افتادیم. تابستان بود و هوا بسیار گرم، ساعت حدود شش بعدازظهر بود که به منزل ایشان رسیدیم. در زدیم، خود آن عالم محترم درب را باز نمودند. سلام نمودیم و درخواست ملاقات کردیم.

ایشان درحالی که مشخص بود از تعب حرارت تابستان در اذیت و التهاب می‌باشند پاسخ دادند: «فقط به مدت پنج دقیقه می‌توانم ملاقات کنم.» عرض کردیم: «اشکالی ندارد.» وارد شدیم و در اطاق نشستیم. ایشان شروع کردند به صحبت، و از مکاشفات و قضایایی که حاکی از تعیین زمان ظهور بود به مدت قریب دو ساعت برای ما صحبت کردند! در این وقت افراد دیگری نیز به جمع ما پیوستند و مجلس تقریباً حدود ده نفر جمعیت داشت. پس از اتمام سخنان ایشان، من رو کردم به آن عالم محترم و عرض کردم: «اگر اجازه می‌فرمایید سؤالی از حضورتان دارم.» فرمودند: «بفرمایید!» عرض کردم:

الآن حدود دو ساعت است که ما خدمت شما هستیم و در تمام این مدت صحبت از زمان ظهور و نقل مکاشفات و خواب‌ها و بیان بعضی از امور غیر عادی در این زمینه بود، حال سؤال من این است که: آیا شما نسبت به صحّت و اتقان این خواب‌ها و مکاشفات علم دارید یا خیر؟

فرمودند: «خیر، من علم ندارم.» عرض کردم:

پس بر چه اساسی و چه دلیل شرعی شما این مطالب را به مردم می‌گویید؟ شما به عنوان یک عالم دینی مطالبی را به مردم می‌گویید که خود به صحت آن اطمینان ندارید، این صحیح است؟! و بر فرض صحت این خواب‌ها و مکاشفات آیا نقل این مطالب مورد رضا و امضای ائمه علیهم‌السلام می‌باشد؟! و اگر هست چرا خود آنها تعیین نکردند و وقت خاصی برای آن معین نکردند؟ مثلاً بگویند: در سنه فلان و ماه فلان و روز فلان، ظهور آن حضرت قطعی خواهد بود. چرا یک هم‌چنین مطلبی وجود ندارد، و چرا فقط به ذکر کلیاتی اکتفا کرده‌اند؟

ایشان در جواب فرمودند: «شاید مصلحت اقتضا می‌کرد که آن حضرات وقت دقیقی را برای این مسئله تعیین نکنند.» حقیر عرض کردم: آیا همان مصلحت اقتضا نمی‌کند که شما هم تعیین نکنید و بگذارید امور بر جری عادی خود به سمت رشد و کمال استمرار یابد؟ تازه شما خود اعتراف کردید که علم به صحت و سقم این مسائل ندارید! در اینجا ایشان سکوت کردند و دیگر هیچ صحبتی نکردند و ما هم خداحافظی کرده از منزل بیرون آمدیم.

پس از خروج از منزل، آن رفیق ما که بسیار مشتاق زیارت این عالم بود روکرد به من و گفت:

فلانی حالا می‌فهمم که پدر تو چه حق بزرگی بر گردن ما دارد و ما از آن به کلی غافلیم. او کجا و اینها کجا؟! صحبت او کجا و مطالب این جماعت کجا؟! هدایت و ارشاد او کجا و مسائل و رهنمودهای اینها کجا؟! انسان تا بعضی از مسائل را با چشم خود نبیند باور نمی‌کند.

من رو کردم به آن شخص و گفتم:

من حیا کردم به آن عالم محترم بگویم که خود حقیر از شما وقت خاصی

را جهت ظهور حضرت شنیدم و الآن سال‌ها است که از آن تاریخ می‌گذرد و هنوز ظهور محقق نشده است!

آیا این صحیح است؟! و مگر مطلب دیگری وجود ندارد که ما بیاییم و به این مطالب بپردازیم؟! و مردم را گیج و گنگ و پا در هوا در عالم تخیل و اوهام رها سازیم و با وعده‌های سر خرمن، عمر و وقت آنان را به انتظار واهی و بی‌اساس بگذرانیم؟! و هر وقت که از آن وعده تخلف شد بگوییم بداء حاصل شده است و دوباره وعده دیگری و بدائی دیگر، *إلی آخره* ...

عزیز من، بداء حاصل نشده است و هیچ مسئله‌ای تغییر پیدا نکرده است، بلکه جهل و بی‌اطلاعی این افراد اثبات شده است. چه کسی از شما خواسته به این اموری که هیچ ارتباطی به شما ندارد وارد شوی و خلقی را در حیرت و سرگردانی قرار دهی؟ مانند فردی دیگر و عالمی دیگر در یکی از شهرستان‌ها که به مردم وعده می‌داد که پس از جنگی که در منطقه در گرفته است حضرت ظهور خواهند کرد، و وقتی خلاف آن ثابت شد گفته بود: بداء حاصل شده است، و موعد را به وقت دیگری موکول نموده بود. و عجب از این خلق عوام و بی‌تدبّر و بی‌ادراک که هنوز به این سخن‌ها دل خوش می‌کنند و هنوز پای صحبت اینان می‌نشینند، و با اینکه دروغ و خلافش ثابت شده است باز دست از سر اینها برنمی‌دارند و از دور این افراد کنار نمی‌روند!^۱

در علم حضرت حق هیچ‌گونه تغییر و تحوّل‌ی راه ندارد

«توجّه به این نکته بسیار حیاتی است که مراتب حقایق اشیاء در سلسله علل وجودی آنها متفاوت است. حقیقت وجود در مقام ظهور و بروز به واسطه

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۰ - ۲۲۷.

اسم «مرید» در سلسله علل فاعلی و صوری خود تشخیص و تعین پیدا می‌کند، و به هر مرتبه از مراتب ظهور می‌رسد آن مرتبه حکم علت فاعلی برای مرتبه و مرحله بعد می‌شود، تا اینکه به مرتبه شهادت و تعین مادی به منصف ظهور برسد و وجود عینی خارجی در عالم ماده و صورت پیدا نماید. این از نقطه نظر تطوّر و تحوّل و جود بالصرّافه و بسیط در عالم اعیان و تشخیصات خارجی است.

و اما از نقطه نظر علم حضرت حق به این تطوّرات و تحوّل‌ات و اشراف حضوری ذات حضرت پروردگار بر آثار و لوازم و ضلّال مترشّحه و متنازله از مرتبه ذات باید اذعان نمود: در آنجا هیچ تغییر و تحوّل‌ی راه ندارد، و حقیقت علمیه پروردگار نسبت به جمیع این تحوّل‌ات و تغیرات خود هیچ‌گاه تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد و صورت علمیه‌ای جای خود را به صورت علمیه دیگر نمی‌دهد و صورت اولی از صفحه علم ربوبی محو نمی‌گردد، بلکه تمام صور در مرتبه عینیّت حقیقیّه خودشان که همان مرتبه علیّت وجود خارجی در عالم اعیان و شهادت است، و یا در مرتبه مُبدعات و امور مجرّده و عقلانی و نورانی است به یک منوال و به یک درجه و به یک مرتبه حضور و ثبوت ازلی دارد و هیچ‌گونه تحوّل‌ی و تغییری در آنها راه ندارد، و در آیات قرآن از آن به «امّ الكتاب» تعبیر شده است؛ چنانچه در آیه شریفه وارد است:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱

”او هر چه را که بخواهد، محو و نابود می‌کند و هر چه که اراده‌اش تعلق

گیرد وجود می‌بخشد و پیش اوست اصل و حقیقت کتاب.“

و یا در آیه دیگر می‌فرماید:

۱. سوره الرعد (۱۳)، آیه ۳۹.

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۱؛

”و به تحقیق که این قرآن کریم در مرتبه و حقیقت کتاب اصلی در نزد ما دارای مقامی بس شامخ و بلندمرتبه و متقن است.“
و یا از آن به «لوح محفوظ» تعبیر شده است، در مقابل لوح محو و اثبات، مانند آیه شریفه:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۲؛

”بلکه او قرآنی است دارای مجد و عظمت * که در لوح محفوظ ثابت می‌باشد.“

در این مرتبه هیچ تغییر و تحوُّلی و محو و اثباتی وجود ندارد، بلکه همه اشیاء به صورت علمیّه خود در علم ازلی حق ثابت و لا یتغیّر خواهند بود، و هر تغییر و تحوُّلی که در عالم ماده رخ دهد، و یا به تعبیر بعضی از روایات در صورت عینی اشیاء به اراده حضرت حقّ بداء حاصل شود مربوط به علم ما و محدودیّت سعه وجودی ما نسبت به اشراف عوالم ربوبی و سلسله علل وقوعی اشیاء است، نه مربوط به علم حقّ و اراده حق، و الّا لازمه خلاف این مسئله اثبات جهل و عدم اطلاع علمی حضرت حق نسبت به اراده‌های متعاقب در کیفیت وجود خارجی اشیاء است.^۳

بداء انکشاف جهل ما می‌باشد نسبت به روند فاعلی سلسله علل در عالم خارج

«بنابراین اگر ما در روایات مشاهده می‌کنیم که در فلان مسئله، مثلاً در امامت موسی بن جعفر علیهما السلام و یا امامت حضرت عسگری علیه السلام

۱. سوره الزّخرف (۴۳)، آیه ۴.

۲. سوره البروج (۸۵)، آیه ۲۱ و ۲۲.

۳. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۳۰.

بداء حاصل شده است، این نه به این معنی است که در علم ازلی حضرت حقّ اوّل قرار بود امامت به غیر اینها برسد، بعد خدا به جهتی از جهات و به واسطه بروز مصالحی و ظهور اشیائی تغییر اراده و خواست داد و اراده اش بر امامت این دو امام تعلق گرفت؛ اینها همه کفر است و جهالت و ضلالت؛ اراده پروردگار در مرحله تکوّن که مانند اراده ما نیست که معلول و مسبّب از تصوّر موضوع و رعایت جوانب و شرایط و مصالح آن، و شوق و رغبت به سوی تحقق و سپس عزم مؤکّد بر فعل باشد، بلکه نفس اراده حقّ مساوی با تحقق خارجی آن است و این سلسله مذکوره علیه اشیاء خارجی در وجود حقّ معنی ندارد.

بداء به معنای انکشاف حقیقتی است خلاف آنچه قبلاً متوقّع و منتظر بوده است. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم عدد ائمه پس از خود را تک تک به اسم برمی شمرد و یک یک هر کدام را با ذکر خصوصیات برای اصحاب خود بیان می کند، دیگر چطور می توان تصوّر کرد که بدائی برای آنها رخ دهد و مسئله ای تحقق یابد که نفس مقدّس رسول اکرم از آن بی اطلاع بوده است؟!!

پس بداء یعنی جهل ما نسبت به روند فاعلی سلسله علل در عالم اعیان و خارج. و اما برای امام علیه السلام بداء معنی ندارد؛ زیرا علم امام علیه السلام ناشی از حقیقت ولایت است و ولایت امام علیه السلام چنانچه ذکر شد عین ولایت حضرت حقّ است، و ولایت که قابل تخلف نیست؛ چنانچه علم حضرت حق قابل تخلف نمی باشد.

ولایت یعنی سیطره و هیمنه و اعمال تکوینی حضرت حق بر جمیع عالم وجود؛ و بر این اساس نفس این اعمال و فعلیت اراده امکان ندارد از حقیقت علمیه ازلیّه حقّ تعدی و تجاوز نماید. و لهذا ولایت امام علیه السلام نیز امکان

ندارد از مسیر و ممشای علم کلی و ازلی حقّ تخلف حاصل نماید، بلکه امام علیه السلام با اِعمال ولایت خود همان صورت علمیّه کلیّه حقّ را به منصّه ثبوت و ظهور خارجی و مصداقی در می آورد، و این مسئله ای است فوق العاده ظریف و دقیق و عمیق.

و از اینجا معلوم می گردد که امام علیه السلام هیچ خواست و اراده ای غیر از تحقق اراده پروردگار طابق النعل بالنعل ندارد، و به اندازه سر مویی غیر از خواست و میل و اراده حق چیزی در وجود او راه پیدا نمی نماید. و اما افراد دیگر که علم ناقص آنها در مراتب بسیار پایین از سلسله علل و اسباب تکوینی عالم وجود است، و فقط نسبت به عالم برزخ و مثال - آن هم با دید ناقص و ضعیف نه کامل و عمیق و نسبت به بعضی از مراتب عالم برزخ - اطلاع حاصل می نمایند، تصوّر می کنند که مطلب تمام است و هر آنچه را که دیده اند (حال در خواب و یا در مکاشفات) قطعاً صورت خارجی پیدا خواهد کرد؛ غافل از اینکه حقیقت عالم برزخ و مثال و صورت در آخرین مرتبه از مراتب سلسله علل واقع است، و احتمال دارد صورتی را که این فرد دیده است صورتی باشد که هنوز از نقطه نظر ثبوت و علیّت تامّه جهت نفوذ و اِعمال در عالم ماده به مرتبه فعلیّت تامّه و کمال صوری نرسیده باشد، و هنوز برای رسیدن به این مرتبه احتیاج به فعّالیّت و اِعمال علل مافوق خود دارد؛ درحالی که خدا می داند در آن عوالم ربوبی به واسطه ظهور علل و اسباب و مقلذّرات چه تصادمات و چه فعل و انفعالات و چه تغییر و تحولاتی رخ می دهد تا یک قضاء کلی به قضاء محتوم و مُبرّم تنجّز پیدا کند.^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

اخبار حضرت عیسی علیه السلام از فوت جوان و دفع آن با صدقه

«در خبر است روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از فوت جوانی خبر داد. روز بعد اصحاب دیدند که آن جوان صحیح و سالم در خیابان مشغول حرکت است. آمدند و به آن حضرت عرض کردند: «یا روح الله، شما دیروز از فوت این جوان خبر دادید و اینک او را سالم، در حال حرکت دیدیم!» حضرت فرمود: «او را حاضر کنید!» آمد. حضرت فرمود: «تو می بایست دیشب توسط سمّ مار به هلاکت می رسیدی، بگو چه کار کردی تا خدا این بلیّه را از تو رفع نمود؟» عرض کرد: «دیشب قبل از اینکه به منزل بروم به فقیری در راه برخورد نمودم و قدری به او انفاق کردم و آنگاه به خانه وارد شدم، و امروز صبح که از رختخواب برخاستم متوجه شدم در زیر تشک یک مار سیاه خطرناکی قرار دارد و آن را کشتم.» حضرت فرمودند: «حالا دیدید که این صدقه و انفاق چطور مرگی را که قرار بود به واسطه سمّ مار برای او پیدا شود دفع نمود!»^۱ و در این باره روایات و حکایات بسیار وارد است.

از اینجا روشن می شود افرادی که به واسطه خوابها و مکاشفات و یا اعمال بعضی از علوم غریبه خبر از زمان ظهور می دهند، از آنجا که به واسطه جهالت و نقصان وجودی و علمی نمی توانند به مراتب عالیّه سلسله علل دسترسی پیدا کنند، لذا اطلاع آنها بر فرض صحّت فقط به بعضی از مراتب دنیّ و قابل تغییر و تحوّل عالم مثال تعلق می گیرد، و ممکن است چه بسا به واسطه بروز علّتی یا عللی آن قضاء محتوم که قرار است برای فردی و یا جریانی حاصل شود در کیفیت و یا کمیت آن نسبت به مصادیق خارجی

۱. بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۲۴ و ۱۱۶.

اختلافاتی حاصل شود، و این افراد از آن اختلافات و تعبیرات به کلی بی‌خبرند و تصور می‌کنند همین صورتی را که مشاهده کردند در عالم خارج متحقق خواهد شد، تا چه رسد به اینکه اصل این مکاشفات و خواب‌ها از اساس باطل و پوچ باشد و بر اساس تخیلات و غلبه قوه واهمه و متخیله انجام پذیرفته باشد.^۱

و بناءً علی‌هذا آنهایی که اطلاع کامل و اشراف حقیقی بر مسئله ظهور دارند- از اولیای حقیقی الهی و عرفای شامخین و اهل توحید- مطلبی را اظهار نمی‌کنند و یا اگر چیزی ندرتاً بگویند در قالب کنایات و اشارات و مبهماتی است که کسی از آنها مطلع نخواهد شد. و آنهایی که اهل ابراز و اظهار و ادعا هستند از آن مطالب هیچ خبری و اطلاعی ندارند.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند و آن را که خبر شد خبری باز نیامد^۲

اعتراض عدم اتیان نماز شب به مرحوم علامه در حالت کسالت و جواب آن

«در اینجا به مناسبت اخبار از ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و کشف از عالم برزخ و مثال، مطلبی را از مرحوم والد- رضوان الله علیه- متذکر می‌شویم، در ارتباط با صورت مثالیّه و برزخیّه نماز شب که ایشان در کتاب خود ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند: یکی از محترمین از علما در ملاقاتی که با ایشان در مشهد مقدس داشتند راجع به قرائت نماز شب و فواید آن مطالبی فرمودند؛ و از آنجا که ایشان در آن زمان به کسالت سکتة قلبی دچار

۱. رجوع شود به سرالفتوح، ص ۸۳، ۸۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۱.

۲. گلستان سعدی، دیباچه.

شده و در بیمارستان بستری بودند، نماز شب احیاناً در بعضی از اوقات از ایشان فوت شده بود، و تذکر به اتیان صلاة اللیل آن عالم محترم بدین جهت بوده است.

به یاد دارم این حقیر در همان ایام پس از شنیدن این مسئله، مطلب را برای دوستان و رفقا قدری باز نمودم و عرض کردم: افراد عادی گرچه دارای مراتبی از معنویت و نورانیت بوده باشند و صاحب کرامات و ریاضات و مکاشفات باشند، ولی سعه علمی و اشراف وجودی آنها بر اولیای الهی و عرفای بالله فقط محدود به عالم مثال و برزخ است، و حتی اگر بالاتر هم بوده باشند، باز در مرتبه ملکوت که مربوط به عالم نفس است قرار دارند. و از آنجا که هنوز رخص کلی انانیت و حیثیت‌های بشری و تعلقات نفسی در آنها به انتها نرسیده است، لذا وجود آنان با وجود بالصرافه حضرت حق معیت و اتحاد پیدا نکرده، و آثار و شوائب غیریت مانع از ورود در حریم اطلاقی و لایتناهی حضرت حق می‌باشد، و با کسانی که توفیق تشرّف به حضور سلطان پیدا نموده‌اند بیگانه‌اند، و از دور به مبهمات و مجملاتی نظاره می‌کنند و اصلاً و ابداً اطلاعی از آنچه که در آن مرتبه از تجرّد و توحید می‌گذرد، و چه نجواها و سرّ و سیرها و خلوت‌ها و داد و ستدها که عاشق با معشوق در عالم وحدت و اتحاد انجام می‌دهد ندارند.

در آن مرتبه فقط حق است که در صور مختلف تجلی می‌نماید، و اوست که به اشکال گوناگون به جلوه‌نمایی می‌پردازد. گاه به صورت راکع و ساجد به نماز برمی‌خیزد و گاه به صورت مریض و مبتلا در منزل و بیمارستان خود را می‌نمایاند. در آن مرتبه دیگر تفاوتی نیست بین اشکال مختلف و ادوار متفاوت؛ زیرا در آن مرحله فقط حق متجلی است و جلوه در آنجا دیگر رونقی ندارد و بازاری به دست نمی‌آورد. در آنجا تمام، نماز است و رکوع است و

سجود است و خلوت است و عبادت است و همه یک چیز است و آن جلوه حق است.

و اما از آنجا که ما از این مرتبه غافلیم و حقیقت را در صورت و جلوه، نه در متجلی و ذوالصّوره می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم، فقط آنچه را که صورت مثالی آن در عالم برزخ منکشف می‌شود حق می‌پنداریم، و غیر آن را عدم به حساب می‌آوریم و حکم به معدومیت آن می‌نماییم و بر نبود آن ایراد و اشکال و اعتراض می‌نماییم.

آری، این اخباری که دلالت بر مقام انس و قرب به حق دارد که می‌فرماید: **”لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ“**^۱، اشاره به همین مقام است؛ یعنی مقامی که قابل صورت‌بندی و شکل‌گیری نمی‌باشد، تا در عالم برزخ ملائکه و نفوسی که مطلع‌اند از آن اطلاع حاصل نمایند. آنجا عالمی است بدون صورت و بدون شکل و بدون مقدار و بدون کیفیت، و آن کسی که به عالم مثال وارد شده است چگونه می‌تواند از آن حالات مطلع گردد؟! این محال است و ممتنع.

بنابراین علت اعتراض و ایراد آن عالم محترم به مرحوم والد - قدس الله نفسه - این بود که ایشان صورت مثالی نماز شب را در عالم برزخ مشاهده نکرده بود و حق هم با او بود؛ اما از آنجا که به مراتب بالاتر دسترسی نداشته و به مرحله خلوت و انس مرحوم والد، ابتدا آشنایی و اطلاعی به هم نرسانیده بود، در مقام نصیحت و تذکر برآمده نسبت به ادای نماز شب توصیه می‌نمود؛ در حالی که آن بزرگ در حیطة وحدت با حق هزارها بار بلکه میلیون‌ها مرتبه، و اصلاً چه بگویم هر چه مقایسه شود باز مسئله ناقص و ناتمام است، در حالتی

۱. جهت اطلاع پیرامون مصادر این حدیث رجوع شود به ص ۱۱۲.

بود که عقل و تخیل از وصول به آن مرتبه عاجز و کُمیتش لنگ است.^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۴.

فصل دوّم: ضرورت سیر بسوی ظهور باطنی، از منظر مکتب عرفان

منحصر نبودن انتظار فرج در شیعیان عصر غیبت

اولین معنایی که از انتظار فرج به ذهن ما می‌آید، این است که انسان منتظر ظهور امام زمان علیه‌السّلام باشد تا اینکه حضرت از پس پرده غیبت ظاهر گردد و جهان را پر از عدل و داد کند؛ و البته که این معنا صحیح می‌باشد؛ اما برای انتظار فرج معنای دیگری نیز هست و به عبارت دیگر فرج یک معنای عامی است که دارای مصادیق متعدد می‌باشد و یکی از آن مصادیق همان ظهور امام زمان علیه‌السّلام و برقراری عدل در جهان می‌باشد. منتهی اگر بخواهیم مراد از «انتظار فرج» در لسان روایات را، فقط بر همین جنبه ظاهری حمل کنیم و بگویم منظور از فرج، ظهور امام علیه‌السّلام می‌باشد؛ این معنی صحیح نیست؛ بلکه فرج مصادیق متعددی دارد که یکی از مهمترین مصادیق آن همان رسیدن به معرفت نسبت به مقام ولایت امام علیه‌السّلام می‌باشد.

مرحوم محدّث کلینی در کتاب اصول کافی، از ابوبصیر نقل می‌کند که به امام

صادق علیه‌السّلام عرضه داشت:

جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ؟

«فدایت شوم فرج چه موقع حاصل می شود؟»

حضرت فرمودند: **يَا أَبَا بَصِيرٍ وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا؟! مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ**

فُرِّجَ عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ. ۱؛

«ای ابابصیر! آیا تو از کسانی هستی که به دنبال رسیدن به دنیا می باشی؟! کسی که این امر ولایت ما را بشناسد، بواسطه همان انتظاری که دارد برای او فرج حاصل شده است.»

با بررسی مجموعه روایات در باب انتظار فرج، این مسئله برای انسان منکشف می گردد که انتظار فرج یک مسئله ای است که از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح بوده است و رسول خدا انتظار فرج را با فضیلت ترین عمل امت خود معرفی می کند و می فرماید: **افضل اعمال امتی انتظار الفرَج. ۲**

و هنگامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده می شود که محبوب ترین عمل نزد پروردگار چیست؟ حضرت پاسخ می دهند: **«انتظار فرج!» ۳**

حال این سؤال پیش می آید که منظور از انتظار فرج چیست؟! افرادی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، همیشه در کنار حضرت بودند و در تحت حکومت او زندگی می کردند، چگونه می توان انتظار فرج را برای آنها تصوّر کرد؟! همانطور که عرض شد انتظار فرج برای ما امر متصوّر است، چون امام زمان ما در غیبت قرار گرفته و ما از وجود ظاهری حضرت محروم هستیم. لذا انتظار فرج و ظهور امام علیه السلام و به پایان رسیدن زمان غیبت، برای ما کاملاً روشن و معقول

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة / ج ۲ / ۶۴۴؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب) / ج ۴ / ۴۲۶.

۳. من لا يحضره الفقيه / ج ۴ / ۳۸۳.

است؛ ولی مطلب از این بالاتر و مهم‌تر است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، انتظار فرج را، برای گروهی که امامشان از آنها غائب است، محدود و محصور نکردند؛ بلکه فرمودند: «با فضیلت‌ترین عمل امت من، انتظار فرج است». بنابراین این مسئله برای همه امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ثابت می‌باشد.

تأملی در معنای انتظار فرج

اینجاست که باید دید مراد از انتظار فرج، به چه معناست؟! چه معنایی دارد اصحابی که الآن با اشرف مخلوقات، حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم زندگی می‌کنند و در کنار او هستند و نمازهای پنجگانه خود را پشت سر او می‌خوانند، و در سفر و حضر با او هستند، باز هم باید منتظر فرج باشند؟! با وجود پیغمبر اکرم دیگر چه خلأ و کمبودی می‌ماند که برای پر شدن آن باید منتظر فرج باشند؟!

فرض کنیم اگر امام زمان علیه السلام ظهور کردند و حضرت تشریف آوردند و ما توفیق زیارت جمال حضرت را پیدا کنیم، برویم در کنار آن حضرت بنشینیم و ایشان به ما بفرمایند: که بروید و منتظر فرج بشوید! چون جدم فرمود: افضل اعمال امت من انتظار فرج است!

همه ما تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: عجب! باز هم باید منتظر فرج شما باشیم؟! شما که آمدی و کار تمام است! با آمدن شما، دیگر انتظار فرج چه معنایی دارد؟!

لذا اولیاء الهی آمدند و برای ما این سر را منکشف نمودند و فرمودند که مراد از این فرج صرفاً ظهور ظاهری امام علیه السلام نیست؛ بلکه فرج حقیقی همان فتح باب معرفت و انکشاف حقیقت امام علیه السلام و تجلی ولایت او بر قلب مؤمن است! بنابراین معنای حقیقی فرج از منظر مکتب عرفان، عبارت است از فرج و ظهور باطنی امام علیه السلام.

این همه افراد در کنار پیغمبر بودند؛ ولی همه جسم پیغمبر را می‌بینند، در حالی که حقیقت پیغمبر که جسم نیست! حرکات و سکانات او را می‌دیدند؛ ولی اینها که آن واقعیت حقیقت محمدیه نیست؛ از باطن او چند نفر مطلعند؛ از درون او چه کسی خبر دارد؟!

هر کسی از ظنّ خود شد یار من و از درون من نجست اسرار من^۱

لذا از آنجایی که دست ما به آن حقیقت نرسیده و سلطان معرفت در قلب ما ننشسته است؛ حقیقتاً او برای ما غائب است. نشستن اصحاب نزد پیغمبر یک نشست ظاهری است تا مدامی که آن حقیقت در قلب ظهور کند که اگر چنین شود، اگر چه چشم موفق به دیدار نشود، ولی باطن متصل است.

گر در یمنی چو با منی پیش منی و پیش منی چو بی منی در یمنی^۲

اویس قرنی یک بار هم پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد؛ ولی پیغمبر برای او ظهور باطنی پیدا کرده بود، لذا درباره اویس فرمودند:

إِنِّي أَشَمُّ رَائِحَةَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ^۳؛

^۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

^۲ و همین مراد و مفاد را می‌رساند بیت ابن فارض عارف شهیر مصری:

مَا لِلنَّوَى ذَنْبٌ وَمَنْ أَهْوَى مَعِيَ إِنَّ غَابَ عَنِ إِنْسَانٍ عَيْنِي فَهَوَى فِي

«در صورتی که محبوب من با من باشد، دوری گناهی ندارد؛ چرا که اگر از مردمک چشمم غائب باشد، در درونم حاضر است.» (دیوان ابن فارض، طبع بیروت سنه ۱۳۸۴، ص ۱۵۵)

^۳. شرح حدیث عنوان بصری / ۱۵۳۱ / مجلس هفتاد و یکم؛ همچنین این حدیث را مرحوم علامه در کتاب مطلع انوار، ج ۶، ص: ۴۸۴ به نقل از کتاب إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۹۲ به این کیفیت آورده است: «قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم:

” إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ. ”

«من بوی خدا را از جانب یمن می شنوم.»

در مقابل اصحابی همچون ابوبکر و عمر و عموماً اکثر اصحاب که همیشه در حال رفت و آمد ظاهری با حضرت بودند؛ اما محبوب بودند و محروم! و پیغمبر برای آنها ظهور نکرد. ابوبکر در غار با پیغمبر بود، پیغمبر برای او صحبت می کرد، اما چه سود؟ اینجاست که مولانا در این باره می فرماید:

ای بسی اصحاب کشف اندر جهان پهلوی تو پیش تو هست این زمان
غار با او یار با او در سرود مهر بر چشم است و بر گوشت چه سود^۱

تعریف ظهور باطنی از منظر آیه الله طهرانی

در یکی از جلسات، شخصی از حضرت آیت الحقّ و العرفان حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه می پرسد: مراد اولیاء الهی از ظهور باطنی چیست؟

ایشان در جواب فرمودند:

«منظور از فرج باطنی و ظهور باطنی، عبارت است از کشف مقام و ولایت امام علیه السلام برای انسان. این که انسان آن حقیقت را ادراک کند و آن واقعیت امام زمان علیه السلام را بیابد و بداند حضرت کیست؟ و چیست؟ و چکار می کند؟ در چه موقعیتی است؟! منظور از رسیدن به ولایت امام زمان علیه السلام که همان ظهور باطنی و فرج باطنی حضرت است، عبارت است از رسیدن به حقیقت توحید و معرفه الله. کسی که امام زمان را بشناسد، خدا را شناخته است و دیگر کار او تمام

و در تعلیقه گوید: «و ورد أيضاً: "أجد نفس ربکم من قبل الیمن." [و رجاله ثقات].»

^۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

است و به کمال رسیده است. ادراک آن حقیقت کیمیایی است که خداوند نصیب هر کسی نمی‌کند. خداوند ما را توفیق بدهد که مشمول این عنایت بشویم و این کیمیا و این اکسیر را خداوند به ما مرحمت کند.^۱

تجلی و ظهور باطنی ولایت در شاه عبدالعظیم حسنی

حضرت آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«روایت راجع به شاه عبدالعظیم حسنی است، "من زار عبد العظیم بِرَى كمن زار الحسين بكر بلا"^۲، کسی که حضرت عبدالعظیم را زیارت کند، همچون زیارت سیدالشهداء است، می‌دانید این برای چیست؟ برای همین مسئله ولایت است، آن ولایت امام علیه‌السلام در حضرت عبدالعظیم تجلی کرده است، چرا اگر کسی ما را زیارت کند روایت نیامده؟ کسی که فلانی را زیارت کند؟ چون تجلی نکرده. مگر ولایت کشک و دوغ است که بخواهد در هر جایی بیاید و به هر اعتباری معتبر شود؟ نخیر آقا جان! اینطور نیست. باید متوجه شویم و بفهمیم که چه می‌گوییم و چگونه عمل می‌کنیم؟ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام خود را در ولایت امام هادی علیه‌السلام ذوب و فانی کرد، آن حقیقت ولایت در نفس حضرت عبدالعظیم تجلی کرد؛ لذا فرمودند: کسی که حضرت عبدالعظیم را زیارت کند مثل اینکه سیدالشهداء را زیارت کرده.

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، مجلس ۱۴، ۱۱ صفر ۱۴۲۳.

۲. کامل الزیارات، ص ۳۲۴: ... أما إنك لو زرت قبر عبدالعظیم عندكم لكنت كمن زار الحسين علیه‌السلام.

راوی می گوید: یابن رسول الله! من نمی توانم بیایم کربلا جدت را زیارت کنم. حضرت می فرماید: تو که حضرت عبدالعظیم در کنارت است، چرا نمی روی او را زیارت کنی؟!^۱

تصوّر نکنیم که این مسئله اختصاص به حضرت عبدالعظیم دارد؛ اگر ما هم مانند حضرت عبدالعظیم آمدیم و ولایت را پذیرفتیم و با تمام وجود خود به لوازم ولایت، [پایبند بودیم]، ولایت را پذیرفتیم و تا آخر هم پای قضیه ایستادیم، همان ولایتی که در حضرت عبدالعظیم تجلی کرده است، در ما هم تجلی خواهد کرد هیچ تفاوتی نمی کند. منتهی بشرطها و شروطها؛ نه در مقام شعار و ادعا! در امتحانات وقتی پیش می آید، در موقعیت ها پیش می آید، خب همه اهل شعار هستیم!^۱

تحقق فرج و ظهور باطنی بوسیله معرفت به نورانیت امام علیه السلام

روزی جناب سلمان فارسی و ابوذر غفاری خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و از حضرت تقاضای کردند: ما می خواهیم شما را با نورانیت بشناسیم! اینان در واقع منتظران فرج حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند! گرچه همیشه با امیرالمؤمنین علیه السلام ملازمت و ارتباط داشتند؛ ولی این درد را در خود احساس می کردند که حقیقت حضرت چیز دیگری است.

حضرت در جواب می فرماید: معرفتی بالنورانیة معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل معرفتی بالنورانیة؛ «معرفت من معرفة الله است و معرفت به پروردگار، معرفت من به نورانیت است!»

۱. سخنرانی جلسات اعیاد و وفیات، عید غدیر خم ۱۴۲۵.

توضیحی پیرامون حدیث معرفت به نورانیت

حضرت آقا رضوان الله علیه، در یکی از جلسات شرح حدیث عنوان بصری

می فرمایند:

«قصد دارم این حدیث را ترجمه و تفسیر کنم که معرفت به نورانیت یعنی چه و منظور از معرفت به نورانیت چیست؟! حضرت در آنجا توضیح می فرمایند که: ذات پروردگار شناخته نمی شود مگر به خود پروردگار؛ و معرفت من، معرفت پروردگار است نسبت به ذات خود! یعنی کسیکه مرا شناخت خدا را به نورانیت شناخته و کسی که خدا را به نورانیت شناخته است مرا شناخته و این همان اتحاد ولایت و توحید است! و همان اشراف علی بر لوح محفوظ است نسبت به تمام عالم وجود که این مضمون در زیارت جامعه آمده است، تمام مجاری امور پروردگار از ناحیه ایادی و نفوس و مشیت آنها نشأت می گیرد!

أمیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان می فرماید: این معرفت معرفت به نورانیت است! من در این زمینه واسطه عالم وجود هستم! لذا می فرماید: کشتی نوح را من به سر منزل مقصود رساندم! ابراهیم را من از آتش نجات دادم! موسی را من از آب عبور دادم! عیسی را من به آسمان بردم، نوح را من نجات دادم! تمام اینها را که أمیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت بیان می کند همان حقیقت ولایت است! و این عبارت است از مقام عصمت که در مقام دیگر اشتباه در تصوّر معنا ندارد! چون حضور نفس نسبت به اشیاء خارجی،

حضور تصویری و ذهنی نیست! بلکه حضور، حضور علی و عینی

است و به علم حضوری است!

أمیرالمؤمنین که می فرماید کشتی نوح را من نجات دادم یعنی

حقیقت من است که این واقعه طوفان را خلق کرده! نوح را بوجود آورده، این بساط و صحنه‌ها را آفریده! و من کشتی را می‌آورم و در کوه جودی قرار می‌دهم! نجات موسی و عیسی و ... تمام اینها ناشی از همان حقیقت وجودی من است!

این عصبی که الآن انگشتان دست مرا حرکت می‌دهد، از کجا آمده است؟ فرض بکنید که از قسمت سوّم مهره پشت آمده و از نخاع سرچشمه می‌گیرد و بواسطه اشیا نه این عصب به اینجا می‌آید پس اصل این عصب از پشت انسان است و آن هم به مغز وصل است حال آیا می‌توانیم بگوئیم اتصال عصب از مغز قطع است؟! نه! زیرا اگر یک لحظه آن عصب قطع باشد این دست کار نمی‌کند و همینطور از حرکت می‌ایستد پس دائماً متصل است که دست حرکت می‌کند.

آن اصل و آن عصب اصلی عالم وجود امام علیه السلام است! اوست که می‌آید و به عنوان یک حقیقت خارجی - نه دو تا زیرا این حقیقت با آن اراده و فعل و انفعالات فیزیکی ارتباط دارد و از آنها جدا نیست - تمام هستی را به جنبش و حرکت در می‌آورد مانند عصب بدن که در یک یک انگشتان دست و در هر کدام از اعضا و در هر سر سوزن از بدن و ناخن و مو جریان دارد! اگر شما یک مو را بکنید چرا درد می‌آید؟ چون متصل به عصب است و به مغز وصل است آیا غیر از این است؟! اگر در آن نیمکره اختلالاتی پیدا بشود این دست کار نمی‌کند و اگر در این نیمکره اختلالات پیدا بشود دست دیگر از کار می‌افتد.

ولایت امام علیه السلام همان اراده و مشیت پروردگار است که در ادعیه و زیارات وارد شده است آن اراده همان ولایت است که لوح محفوظ را بوجود آورده است! نه اینکه اشراف دارد بلکه بوجود آورده

است! آیا می شود کسی چیزی را بوجود بیاورد و اشراف نداشته باشد؟! او خودش لوح محفوظ را بوجود آورده است! امیرالمؤمنین به سلمان و اباذر می فرماید: من کشتی را بر زمین نشاندم! چه کسی می گوید نوح انجام داده است؟ نوح بدون ولایت من کجا می تواند کاری بکند؟! البته نوح هم کاری را که انجام می دهد با همان ولایت امیرالمؤمنین است و از آن جدا نیست.

حضرت نوح هم چون فانی در ولایت امیرالمؤمنین بود توانست اراده کند! موسی هم چون فانی در ولایت امیرالمؤمنین بود توانست دریا را منجمد کند و عصا را به اژدها تبدیل کند! عیسی هم چون در ولایت امیرالمؤمنین فانی بود توانست مرده را زنده و کور را با یک اشاره بینا کند و برص و جذام را با یک اشاره صحت و عافیت ببخشد! و همه اینها بخاطر فناء در آن ولایت است که اتفاق می افتد! همینطور مؤمن هم اگر در ولایت فانی بشود می تواند واجد این مراتب و کمالات بشود!...

حال آیا ما می توانیم به آن مرتبه برسیم؟ پاسخ این است که: چرا نتوانیم؟! امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان و ابوذر می فرماید:
به این مرتبه نمی رسد مگر آن شیعه ای که خدا قلب او را امتحان

کرده و او را تسلیم ولایت ما نموده است او به این مرتبه می رسد! (۱)

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱: «أقول ذكر والدي - رحمه الله - أنه رأى في كتاب عتيق، جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام هذا الخبر؛ ووجدته أيضاً في كتاب عتيق مشتمل على أخبار كثيرة، قال: روى عن محمد بن صدقة أنه قال: سأل أبوذر الغفاري سلمان الفارسي - رضي الله عنهما - يا أبا عبد الله! ما معرفة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بالنورانية؟
ال: يا جندب! فامض بنا، حتى نسأله عن ذلك. قال: فأتينا فلم نجد. قال: فانتظرناه حتى جاء. قال صلوات الله عليه: ما جاء بكما؟ قال: جئناك يا أمير المؤمنين، نسألك عن معرفتك بالنورانية.
قال صلوات الله عليه: مرحباً بكما من وليين متعاهدين لدينه لستما بمقصرين، لعمري! إن ذلك الواجب [واجب] على كل مؤمن ومؤمنة. ثم قال صلوات الله عليه: يا سلمان ويا جندب!
قالا: لبيك، يا أمير المؤمنين!

قال عليه السلام: إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالنورانية، فإذا عرفني بهذه المعرفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان وشرح صدره للإسلام و صار عارفاً مستبصراً، ومن قصر عن معرفة ذلك فهو شك و مرتاب. يا سلمان ويا جندب!

قالا: لبيك، يا أمير المؤمنين!

قال عليه السلام: معرفتي بالنورانية معرفة الله عز وجل و معرفة الله عز وجل معرفتي بالنورانية و هو الدين الخالص الذي قال الله تعالى: و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين خفاء و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة و ذلك دين القيمة ۱ يقول: ما أمروا إلا بنبوته محمد صلى الله عليه و آله و هو الدين الحنيفة المحمدية السمحة. و قوله: يقيمون الصلاة، فمن أقام وكايتي فقد أقام الصلاة و إقامة وكايتي صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛ فالملك إذا لم يكن مقرباً لم يحتمله، و النبي إذا لم يكن مرسلًا لم يحتمله، و المؤمن إذا لم يكن ممتحنًا لم يحتمله.

قلت: يا أمير المؤمنين! من المؤمن و ما نهايته و ما حده حتى أعرفه؟

قال عليه السلام: يا أبا عبد الله!

قلت: لبيك، يا أبا رسول الله!

قال: المؤمن الممتحن هو الذي لا يرد من أمرنا إليه شيء إلا شرح صدره لقبوله و لم يشك و لم يرتب. اعلم يا أباذر! أنا عبد الله عز وجل و خليفته على عبادو، لا تجعلونا أرباباً و قولوا في فضلنا ما شئتم فإنكم لا تبلغون كنه ما فينا و لا نهايته؛ فإن الله عز وجل قد أعطانا أكبر و أعظم مما يصفه و أصفكم

أَوْ يَخْطُرُ عَلَيَّ قَلْبَ أَحَدِكُمْ فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا هَكَذَا فَأَنْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ.

قال سلمان: قُلْتُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَكَلَيْتَكَ؟

قال: نَعَمْ، يَا سَلْمَانَ! تَصَدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْعَزِيزِ: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛ ۲ فَالصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالصَّلَاةُ إِقَامَةٌ وَكَلَيْتِي، فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» وَ لَمْ يَقُلْ وَإِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ، لِأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمَلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، وَ الْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَقْوَابِلِ مِنَ الْمُرْجَةِ وَ الْقَدْرِيَّةِ وَ الْخَوَارِجِ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاصِبِيَّةِ يَقْرُونَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ وَ هُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وَكَلَيْتِي مِنْكَ لِذَلِكَ، جَاحِدُونَ بِهَا إِلَّا الْقَلِيلُ وَ هُمُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فِي نَبْوَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ فِي وَكَلَيْتِي، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ بئْرٌ مُعَطَّلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ»؛ ۳ فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ وَ الْبئْرُ الْمُعَطَّلَةُ وَكَلَيْتِي عَطَّلُوهَا وَ جَحَدُوهَا، وَ مَنْ لَمْ يَقْرَ بِوَكَلَيْتِي لَمْ يَنْفَعُهُ الْإِقْرَارُ بِنَبْوَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَنَّهُمَا مَقْرُونَ، وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» وَ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا؛ فَمَنْ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلَى الدِّينِ الْقِيمِ؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» وَ سَأَبِينُ ذَلِكَ بَعُونُ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قال: كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يَشَقَّ، فَقَالَ لِلنَّصَفِ: "كُنْ مُحَمَّدًا!" وَ قَالَ لِلنَّصَفِ: "كُنْ عَلِيًّا؛ فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ." وَ قَدْ وَجَّهَ أَبَا بَكْرٍ بَبْرَاءَةَ إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ!" قَالَ: "لَبَّيْكَ" قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُوَدِّيَهَا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ عَنكَ." فَوَجَّهَنِي فِي اسْتِرْدَادِ أَبِي بَكْرٍ، فَرَدَدْتُهُ فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: "لَا، وَ لَكِنْ لَا يُؤَدِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ." يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ!

قال عليه السلام: مَنْ لَا يَصْلِحُ لِحَمَلِ صَحِيفَةٍ يُؤَدِّيهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ يَصْلِحُ لِلْإِمَامَةِ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ! فَأَنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنَّا نُورًا وَاحِدًا صَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى وَ صِرْتُ أَنَا وَصِيَّةُ الْمُرْتَضَى، وَ صَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقُ وَ صِرْتُ

أنا الصّامت؛ وإنه لا يُدْفَى في كلِّ عَصْرٍ مِنَ الْأَعْصَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَصَامِتٌ. يَا سَلْمَانَ! صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُنذِرَ وَصِرْتُ أَنَا الْهَادِيَ، وَذَلِكَ، قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ ٤ فرسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِيَ «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ * سِوَاءُ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ * لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» ٥

قال: فَضْرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ عَلَيَّ أُخْرَى، وَقَالَ: صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّشْرِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ، أَقُولُ لَهَا: خُذِي هَذَا وَذَرِي هَذَا! وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَاحِبَ الرَّجْفَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْهَدَاةِ، وَأَنَا صَاحِبُ الْوَلُوحِ الْمَحْفُوظِ، أَلْهَمَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَ مَا فِيهِ. نَعَمْ، يَا سَلْمَانَ! يَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ يَسُ * وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمِ، ٦ وَصَارَ مُحَمَّدٌ «ن وَالْقَلَمِ»، ٧ وَصَارَ مُحَمَّدٌ «طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، ٨ وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّلَالَاتِ، وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْمُعْجَزَاتِ وَالْآيَاتِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَصِرْتُ خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَأَنَا «النَّبِيُّ الْعَظِيمُ *» «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» وَ لَا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَّا فِي وَكَايَتِي، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّعْوَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ السَّيْفِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيًّا مُرْسَلًا وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ أَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» ٩ وَهُوَ رُوحُ اللَّهِ لَا يُعْطِيهِ وَ لَا يُلْقِي هَذَا الرُّوحَ إِلَّا عَلَيَّ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ وَصِيٌّ مُنْتَجَبٌ، فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ هَذَا الرُّوحَ فَقَدْ أَبَانَهُ مِنَ النَّاسِ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى، وَ عِلْمٌ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ سَارٍ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فِي لِحْظَةِ عَيْنٍ، وَ عِلْمٌ مَا فِي الضَّمَائِرِ وَ الْقُلُوبِ، وَ عِلْمٌ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

يَا سَلْمَانَ! يَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ الذِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «قَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ» ١٠ إِنِّي أُعْطِيتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصَلَ الْخِطَابِ وَ اسْتَوْدَعْتُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقَامَ الْحُجَّةَ حُجَّةً لِلنَّاسِ وَصِرْتُ أَنَا حُجَّةً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، جَعَلَ اللَّهُ لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، لَا لِنَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَ لَا لِمَلَكٍ مُقَرَّبٍ. يَا سَلْمَانَ! يَا جُنْدَبُ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قال عليه السلام: أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي، وَ أَنَا الَّذِي أُخْرِجْتُ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي، وَ أَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي، وَ أَنَا الَّذِي أُخْرِجْتُ إِبْرَاهِيمَ

مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي، وَ أَنَا الَّذِي أُجْرِيَتْ أَنْهَارُهَا وَ فَجَّرَتْ عُيُونُهَا وَ غَرَسَتْ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي، وَ أَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ، وَ أَنَا الْمُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدْ سَمِعَهُ الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ فَهَمَهُ قَوْمٌ إِنِّي لَأَسْمَعُ [لَأَسْمَعُ] كُلَّ قَوْمٍ - الْجَبَّارِينَ وَ الْمُتَنَفِّقِينَ - بَلُغَاتِهِمْ، وَ أَنَا الْخِضْرُ عَالِمُ مُوسَى، وَ أَنَا مُعَلِّمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَ أَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ، وَ أَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ! أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». ۱۱ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قال: إِنَّ مِيتَنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبُنَا لَمْ يَغِبْ، وَ إِنَّ قَتْلَنَا لَنْ يَقْتُلُوا. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قال عليه السلام: أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ بَقِيَ، وَ أُيِّدَتْ بِرُوحِ الْعِظَمَةِ، وَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ لَا تُسَمُّونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لَا مِعْشَارَ الْعَشْرِ، لِأَنَّ آيَاتِ اللَّهِ وَ دَلَائِلَهُ وَ حُجُجَهُ اللَّهِ وَ خُلُفَاؤُهُ وَ أُمَنَاؤُهُ وَ أَيْمَنُهُ وَ وَجْهَ اللَّهِ وَ عَيْنَ اللَّهِ وَ لِسَانَ اللَّهِ، بِنَا يَعَذِّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِنَا يَبِيْبُ وَ مِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ طَهَّرَنَا وَ اخْتَارَنَا وَ اصْطَفَانَا، وَ لَوْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ وَ كَيْفَ وَ فِيمَ؟ لَكَفَرَ وَ أَشْرَكَ، لِأَنَّهُ لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قال عليه السلام: مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ وَ صَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَ فَسَّرْتُ وَ شَرَحْتُ وَ أَوْضَحْتُ وَ نَوَّرْتُ وَ بَرَهَنْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُتَمَحِّنٌ مُتَحَنِّنٌ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ قَدِ انْتَهَى وَ بَلَغَ وَ كَمَلَ، وَ مَنْ شَكَ وَ عَنَدَ وَ جَحَدَ وَ وَقَفَ وَ تَحَيَّرَ وَ ارْتَابَ فَهُوَ مُقْصِرٌ وَ نَاصِبٌ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قال عليه السلام: أَنَا أَحْيَى وَ أُمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي، وَ أَنَا أُنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي، وَ أَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ، وَ الْأَيْمَةَ مِنْ أَوْلَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحْبَبُوا وَ أَرَادُوا لِأَنَّ كُنْهَ أَحَدٍ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخَرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُنْهَ مُحَمَّدًا، فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا! وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ، الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ! لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا، لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَشِيئَتَهُ فِينَا. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ رَبَّنَا مَا هُوَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ وَأَعْلَى وَأَكْبَرُ مِنْ هَذَا كُلِّهِ.

قُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا الَّذِي أَعْطَاكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ وَأَجَلٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ؟

قال: قَدْ أَعْطَانَا رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَنَا لِلْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ، وَنَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَنَهْبِطُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَنَغْرُبُ وَنَشْرُقُ وَنَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ، فَجَلِيسٌ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ وَالذُّوَابِ وَالْبِحَارِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ. أَعْطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلَّمَنَا وَخَصَّنَا بِهِ وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ نَأْكُلُ وَنَشْرَبُ وَنَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَنَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبَّنَا، وَنَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَجَعَلْنَا مَعْصُومِينَ مُطَهَّرِينَ وَفَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَنَحْنُ نَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» ۱۲ وَحَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ ۱۳ أَعْنَى الْجَاهِلِينَ بِكُلِّ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ.

یا سلمان و یا جندب! فهدا معرفتی بالتورانیة، فتمسک بها راشیدا؛ فإنه لا يبلغ أحد من شیعینا حد الاستبصار، حتی يعرفنی بالتورانیة فإذا عرفنی بها كان مستبصرا، بالغاً كاملاً قد خاض بحرًا من العلم و ارتقى درجته من الفضل و اطلع على سیر من سیر الله و مکنون خزائنه.

«محمد بن صدقه نقل کرد: ابادر غفاری از سلمان فارسی پرسید: معرفت امام امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت چگونه است؟ سلمان گفت: با هم برویم از خود مولا سؤال کنیم، آمدیم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را نیافتیم. مدتی منتظر شدیم تا آمد.

سؤال فرمود: برای چه آمده اید؟

گفتند: آمده ایم بپرسیم: شما را چگونه با نورانیت می توان شناخت؟

فرمود: مرحبا به شما دو دوست متعهد که در راه دین کوتاهی ندارید. به جان خود سوگند یاد

می کنم که این مطلب بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است! آنگاه فرمود: ای سلمان و ای ابادر!

گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین!

فرمود: ایمان شخص کامل نمی شود مگر مرا به کنه معرفت با نورانیت بشناسد. وقتی به این صورت

شناخت آنگاه دلش را خدا به ایمان آزمایش نموده و شرح صدر برای اسلام به او عنایت کرده و در

این صورت است که عارف و بینا و مستبصر می شود، و هر که کوتاهی از این عرفان بنماید در حال

شک و ارتیاب است. ای سلمان و ای ابادر!

گفتند: لَبَّيْكَ أَي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

فرمود: شناخت من با نورانیت شناخت خدا است، و شناخت خدا معرفت من است با نورانیت، این است همان دین خالص که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنْفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ».

(دستور داده نشده به آنها مگر اینکه ایمان به نبوت حضرت محمد آورند که همان دین حنیف محمدی ساده و آسان است.) این قسمت آیه: «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»، یعنی هر کس اقامه ولایت مرا کرده باشد نماز را به پای داشته است، به پا داشتن ولایت من دشوار و سنگین است که تاب آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزمایش کرده باشد. فرشته اگر مقرب نباشد تاب تحمل آن را ندارد، و پیامبر نیز اگر مرسل نباشد تحمل ندارد، و مؤمن هم اگر مورد آزمایش و اعتماد نباشد تاب آن را ندارد.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! مؤمن کیست و حدّ و نهایت ایمان چیست تا بتوان او را شناخت؟

فرمود: یا أبا عبد الله! عرض کردم: لَبَّيْكَ، ای برادر پیامبر!

فرمود: مؤمن امتحان شده، کسی است که هر چه از جانب ما به او برسد دلش برای پذیرش وسعت دارد و شک و تردید در آن ندارد.

بدان ای اباذر! که من بنده خدا و خلیفه او بر بندگانم. ما را خدا قرار ندهید، ولی در فضل ما هر چه می‌خواهید بگویید! باز هم به کنه و نهایت فضل ما نخواهید رسید؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی به ما بیشتر و بزرگ‌تر از آنچه ما می‌گوییم و یا برخی می‌گویند، یا به قلب یکی از شما خطور نماید، عنایت فرموده. وقتی ما را این طور شناختید آن وقت مؤمن هستید.

سلمان گفت: عرض کردم: ای برادر پیامبر! هر کسی نماز به پا دارد ولایت تو را به پا داشته؟

فرمود: آری. دلیل این مطلب آیه قرآن است وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (کمک بگیر از صبر و نماز و آن سنگین و دشوار است مگر برای خشوع‌کنندگان) صبر پیامبر است و نماز اقامه ولایت من است؛ به همین جهت خداوند می‌فرماید: إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ وَ نَفَرْتُمْ عَنْهَا لَكَبِيرَةٌ (آن دو سنگین است)، چون حمل ولایت سنگین است مگر برای خاشعین که آنها شیعیان بینا و روشندل؛ زیرا صاحبان عقاید از قبیل: مرجئه و قدریه و خوارج و دیگران از قبیل ناصبی‌ها اقرار به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارند و در این مورد اختلافی ندارند، ولی هم ایشان درباره ولایت من اختلاف دارند و منکر آن هستند، مگر تعداد کمی؛ آنهایند که خداوند در قرآن ایشان را توصیف نموده إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.

در جای دیگر قرآن راجع به نبوت حضرت محمد و ولایت من می‌فرماید: «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ». «قَصْرٍ»: محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ» (چاه واگذار شده) ولایت من است که آن را رها کرده‌اند و منکر شده‌اند. هر که اقرار به ولایت من نداشته باشد اقرار به نبوت پیامبر برای او سودی نخواهد داشت، این دو با هم قرین و همراهند؛ زیرا پیامبر اکرم نبی مرسل و امام مردم است، علی پس از او امام مردم و وصی محمد است؛ چنانچه پیامبر اکرم فرمود: «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد است، هر کس معرفت مرا کامل داشته باشد او بر دین قیم و استوار است؛ چنانچه در این آیه می‌فرماید: «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» این مطلب را به توفیق خدا و کمک او توضیح می‌دهم. اینک می‌گوییم: ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لیبیک ای امیرالمؤمنین!

فرمود: من و محمد یک نور از نور خداوند بودیم، خداوند دستور داد به آن نور که دو قسمت شود، به نیمی از آن فرمود: محمد باش! و به نیم دیگر فرمود: علی باش! به همین جهت پیامبر اکرم فرموده است: «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ» (علی از من و من از علی هستم و این کار را نمی‌تواند انجام دهد مگر علی).

ابابکر را با سوره برائت به مکه فرستاد، جبرئیل نازل شد گفت: ای محمد! خداوند می‌فرماید: باید این کار را تو انجام دهی یا مردی از خودت، آنگاه مرا فرستاد تا از ابابکر بگیرم، از او گرفتم اما او ناراحت شد، از پیامبر اکرم پرسید: آیا در این مورد آیه قرآن درباره من نازل شده؟

فرمود: نه، ولی نباید این کار را انجام دهد مگر من یا علی. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لیبیک ای امیرالمؤمنین!

فرمود: اینک فکر کنید کسی که صلاحیت نداشته باشد چند آیه را به مردم برساند از جانب پیامبر چگونه صلاحیت برای امامت دارد؟ من و پیامبر یک نور بودیم، او محمد مصطفی گردید و من وصی او علی مرتضی شدم، محمد ناطق شد و من ساکت، باید در هر زمان ناطق و صامت باشم. ای سلمان! محمد منذر است و من هادی. این است معنی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پیامبر اکرم منذر است و من هادی.

«اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْوِيلُ كُلُّ أَشْيٍ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزِدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ * سِوَاءِ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ * لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ».

در این موقع علی علیه السلام دست خود را بر دست دیگر زده گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب جمع شد و من صاحب نشر، محمد صاحب بهشت شد و من صاحب جهنم، به جهنم می گویم: این را بگیر و این یک را واگذار! محمد صاحب لرزش شد و من صاحب ریزش، و من صاحب لوح محفوظم که خدا به من الهام نموده آنچه در آن است.

باری، ای سلمان و ای اباذر! محمد «یس» و القرآن الحکیم» شد. محمد «ن و القلم» شد و محمد «طه» ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» شد. محمد صاحب دلالات شد، و من صاحب معجزات و آیات. محمد خاتم النبیین شد و من خاتم الوصیین و صراط مستقیم، و من «النبی العظیم» «الذی هم فیهِ مُخْتَلِفُونَ» هستم، هیچ کس اختلاف ندارد مگر درباره ولایت من. محمد صاحب دعوت شد و من صاحب شمشیر. محمد پیامبر مرسل شد و من صاحب امر پیامبر.

خداوند می فرماید: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، او روح الله است که خدا عطا نمی کند و القا نمی نماید آن روح را مگر بر ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا وصی برگزیده. خداوند به هر کس این روح را عنایت کند او را از مردم جدا نموده و به او قدرت تفویض کرده و مرده زنده می کند، اطلاع از گذشته و آینده دارد، از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق در یک چشم بهم زدن می رود، از دلها و قلبها خبر دارد و آنچه در آسمانها و زمین است می داند.

ای سلمان و ای اباذر! محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان ذکری شد که در قرآن فرموده: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا» رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ». به من علم مرگ و میرها و بلاها و فصل الخطاب (در هر جا چه باید گفت و هر مسأله چه جوابی دارد) داده اند، و به من علم قرآن و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد و اگذارده اند. محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجّت را تعیین نمود، تا برای مردم حجّت باشد و من حجّة الله شدم، خداوند به من مقامی عنایت کرده که برای هیچ یک از گذشتگان و آیندگان - چه پیامبر مرسل و چه فرشته مقرب - قرار نداده. ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین.

فرمود: منم آن کس که نوح را در کشتی به اذن خدا بردم، من یونس را با اذن خدا از شکم نهنگ خارج کردم، من با اذن خدا موسی را از دریا گذراندم، من ابراهیم را با اذن خدا از آتش نجات دادم، من نهرها و چشمه هایش را با اذن خدایم جاری و درخت هایش را کاشتم.

من عذاب یوم الظّله هستم (شاید منظور قیامت باشد)؛ من فریاد می زنم از مکان نزدیکی که تمام جن و انس آن را می شنوند و گروهی می فهمند؛ من با هر گروهی - چه ستمگران و چه منافقین - به زبان خودشان صحبت می کنم، من آن خضرم که دانشمند همراه موسی بود، من معلم سلیمان بن

داوودم و من ذوالقرنین و قدرت اللهام.

ای سلمان و ای اباذر! من محمد و محمد منم، من از محمدم و محمد از من است؛ خداوند در این آیه می فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین!

فرمود: مرده ما نمرده و غائب ما دور نشده و کشته های ما هرگز کشته نشده اند. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین!

فرمود: من امیر هر مرد و زن مؤمنم، چه گذشتگان و چه آیندگان. مرا با روح عظمت تأیید کرده اند. من یکی از بندگان خدایم، مبدا ما را خدا بنامید! درباره فضل ما هر چه مایلید بگویید به کنه فضل ما نخواهید رسید و حتی به مقداری از یک دهم آن نمی رسید.

چون ما آیات و دلایل خداییم و حجت و خلیفه و امین و امام، وجه الله و عین الله و لسان الله هستیم. به وسیله ما بندگان خدا عذاب می شوند، و به وسیله ما پاداش داده می شوند. ما را از میان بندگان خود پاک نموده و انتخاب کرده و برگزیده. اگر کسی بگوید: به چه جهت و چگونه و در کجا چنین شده اند؟ کافر و مشرک می شود؛ زیرا خدا از کاری که انجام می دهد سؤال نمی شود، بلکه دیگران مسئول هستند و بازخواست می شوند. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین، صلوات و درود خدا بر شما!

فرمود: هر کس به آنچه بیان کرده و تفسیر نمودم و شرح داده و روشن ساخته و استدلال نمودم ایمان بیاورد، او مؤمنی است که آزمایش شده قلبش برای ایمان و سینه اش وسعت یافته برای اسلام، او عارف روشن بین است که به هدف رسیده و کامل شده، و هر کس شک نماید و دشمنی ورزد و منکر شود و متحیر باشد و تردید نماید او مقصر و ناصبی است. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین، صلوات خدا بر شما!

فرمود: من زنده می کنم و می میرانم به اذن خدا، من به شما خبر می دهم چه می خورید و چه ذخیره در خانه های خود کرده اید به اذن خدا، من از دل های شما مطلع ام؛ و ائمه از اولادم نیز همین کارها را می کنند و این اطلاعات را دارند، هر وقت بخواهند و اراده کنند؛ چون ما همه یکی هستیم. اول ما محمد، آخر ما محمد، و وسط ما محمد است، همه ما محمدیم؛ بین ما جدایی نیندازید! ما وقتی بخواهیم خدا می خواهد، وقتی نخواهیم خدا نمی خواهد.

وای، پس وای بر کسی که منکر فضل و امتیازات و الطافی که خدا به ما عنایت کرده باشد، زیرا هر

اشعار ملای رومی درباره مقام امیر المؤمنین علیه السلام در عالم توحید

ملای رومی در اشعاری نسبت به مقام سعه و احاطه وجه الهی امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره دارد آنجا که گوید:

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

کسی منکر یکی از چیزهایی باشد که خدا به ما عنایت کرده منکر قدرت خدا و مشیت اوست درباره ما. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّیکَ ای امیرالمؤمنین، صلوات خدا بر شما!

فرمود: خدا به ما چیزهایی داده که بزرگتر و عظیمتر و عالیتر از همه اینها است.

پرسیدیم: چه چیز به شما داده که بهتر از همه اینها است؟

فرمود: ما را مطلع از اسم اعظم نموده، که اگر بخواهیم آسمانها و زمین و بهشت و جهنم را از جای برکنیم و به آسمان رویم و به زمین آییم، به مغرب و مشرق رویم و منتهی به عرش شویم، در آنجا می نشینیم در مقابل خدا و همه چیز مطیع ما هستند، حتی آسمانها و زمین و شمس و قمر و ستارگان و کوهها و درختها و جنبندگان و دریاها و بهشت و جهنم؛ این مقام را خداوند به واسطه اسم اعظم به ما عنایت نموده و بخشیده است.

با تمام این امتیازات، ما غذا می خوریم و در بازارها راه می رویم و این کارها را به امر خدا انجام می دهیم. ما بندگان گرامی خدا هستیم که اظهار نظر در مقابل او نداریم و به دستورش عمل می کنیم.

ما را معصوم و پاک قرار داده و برتری بخشیده بر بسیاری از بندگان مؤمنش. پس ما می گوییم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» و خدا را ستایش که ما را به این مقام هدایت نموده که اگر او راهنمای ما نبود، راه به این مقام نمی یافتیم. حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى

الْكَافِرِينَ و ثابت است عذاب بر کافران که منظور منکران الطاف خدا به ما هستند.

ای سلمان و ای اباذر! این است معرفت من به نورانیت! وقتی کسی مرا با این مقام شناخت، روشن بین و به هدف رسیده و کامل است، در دریای علم فرو رفته و به مقام فضل رسیده و مطلع بر

سری از اسرار و گنجینه علوم خدا شده است. (محقق)

۱. سخنرانی شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۳.

شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود
سلطان سخا و کرم و جود علی بود
مسجود ملائک که شد آدم ز علی شد
آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس
هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس
هم صالح پیغمبر و داود علی بود
آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس
در خوان جهان پنجه نیالود علی بود
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
آن عارف سجّاد که خاک درش از قدر
از کنگره عرش بر افزود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن قلعه گشایی که در قلعه خیبر
برکند به یک حمله و بگشود علی بود
چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم
از روی یقین در همه موجود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است
تا هست علی باشد و تا بود علی بود

سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان

شمس‌الحق تبریز که بنمود علی بود^۱

با کسب معرفت حقیقی صاحب ولایت، موانع حضور و ظهور برداشته می‌شود

بنابراین فرج و ظهور باطنی، زمانی برای انسان حاصل می‌شود که انسان به معرفت واقعی امام علیه‌السّلام برسد، همچنان‌که در کتاب *اسرار ملکوت* می‌فرمایند: «در مکتب عرفان وصول به کنه امام مطرح است نه ظهور آن، و شناخت واقعی خود امام محطّ بحث و دستور است نه رؤیت عادی و صوری آن. و بر این اساس است که فرد رشد می‌کند و توجّه خود را به سمت حقیقت و باطن امام علیه‌السّلام قرار می‌دهد و روح خود را به روح او و قلب خود را فانی در قلب امام می‌گرداند و کم‌کم با انطباق امور و وظایف و تکالیف، مراتب تجرّد و تزکیه را یکی پس از دیگری طی می‌نماید تا به مرتبه یقین و شهود و اندکاک و فناء و محو در ذات و نفس صاحب ولایت نائل گردد.

خود آن حضرت در خطابشان به شیخ مفید می‌فرمایند:

ولو أن أشياعنا - و فقههم الله ليطاعته - على اجتماع من القلوب في
الوفاء بالعهد عليهم كما تأخر عنهم اليمن بلقائنا، و لتعجّلت لهم
السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا. فما يحسبنا
عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا نُؤثره منهم.^۲؛

”و اگر چنانچه پیروان و شیعیان ما- که خداوند ایشان را بر طاعت

^۱. دیوان شمس تبریزی.

^۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

خویش موفّق گرداند- دل‌های خود را به هم پیوسته و متحد می‌گردانیدند، بر اساس وفای به عهدی که بسته بودند نسبت به ولایت ما و حمایت و پشتیبانی از ولایت و لوازم آن، توفیق زیارت و لقای ما از آنان فوت نمی‌گردید، و سعادت مشاهده ما با معرفت تامّ و کامل و صدق آنها نسبت به ما، نصیب ایشان می‌گردید؛ پس هیچ امری موجب حرمان آنها از فیض حضور ما نیست مگر آن اعمال و کرداری که از آنان سر می‌زند و موجب تکدّر خاطر ما را فراهم می‌آورد و ما از ایشان انتظار نداریم.»

حضرت در این پیام علّت حرمت زیارت و مشاهده شیعیان را عدم توجّه به تکالیف شرعیّه و صدور امور منهیّه از ایشان می‌دانند، که موجب می‌شود توفیق زیارت و حضور امام علیه السلام از آنان سلب گردد. و اگر چنانچه همان‌ها به مرتبه معرفت حقیقی صاحب ولایت نائل شوند دیگر هیچ رادع و مانعی جهت کسب فیض از محضر حضرتش وجود ندارد.^۱

حکایت مرد صابون فروش و فرمایش امام زمان عجل الله تعالی فرجه: رُدّوه فإنه رجل صابونی

مرحوم علامه رضوان الله علیه، در مطلع انوار آورده است که:
«آقای حاج آقا معین نقل کردند که: مردی صابون فروش بسیار اشتیاق زیارت حضرت ولی عصر را داشت و در فرج حضرت بی صبر و قرار بود، همیشه گریان و لقای آن حضرت را مشتاق بود.

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

روزی یکی از ابدال حضرت به نزد او رسیده گفت: بیا برویم خدمت حضرت! مرد صابون فروش با کمال اشتیاق حرکت نموده سر از پا نشناخت، او را مقداری راه برد، سپس به دریا رسیدند، از دریا او را عبور می‌داد، در بین دریا که قدم روی آب می‌گذاشت و می‌رفت باران سختی درگرفت.

مرد صابونی یادش آمد که صابون‌هائی را که پخته است و روی بام خانه خود پهن نموده هم‌اکنون همه آنها له شده و آب می‌شود و از ناودان پائین می‌ریزد، به مجرد این خیال پایش در آب فرورفت و نزدیک بود غرق گردد! آن شخص مصاحب فرمود: توجه به خدا داشته باش و از حضرت استمداد کن و فکر صابون را از کله‌ات بیرون ببر! همین که متوجه خدا شد دوباره روی آب قرار گرفت و مشغول حرکت شدند تا آنکه از دریا عبور نموده خدمت حضرت رسیدند؛ همین که آن مصاحب که از ابدال بود خواست رخصت دخول و تشرّف برای رفیق خود بگیرد حضرت فرمودند: **رُدّوه فإِنَّه رَجُلٌ صابونٌ!**^۱

فرار کردن منتظران ظهور از امام زمان علیه‌السلام در شهر حلّه

همینطور مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در بخشی دیگر آورده‌اند که: «در حلّه مردی بود بسیار عابد و زاهد و عالم، مردم را به انتظار فرج حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه دعوت می‌نمود، و به گریه و ندبه و دعا بر تعجیل ظهور دعوت می‌کرد. تا آنکه جماعتی از مردم که غمّ و همّشان دعا بر فرج بود مجالسی ترتیب داده و در آن دعا

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۱۹.

می نمودند، همگی شمشیر خریده و انتظار ظهور آن حضرت را داشتند؛ نام این مرد آقای شیخ علی حلاوی بوده، و هم اکنون بعد از سال‌ها مقام حضرت حجت در خانه او برپاست.

روزی آقا شیخ علی از کاظمین به حله می‌رفته است، در راه خدمت حضرت مشرف می‌گردد و بسیار اظهار ادب نموده و تقاضای ظهور می‌کند.

حضرت می‌فرماید: «هنوز عده‌ای که خداوند وعده داده فراهم گردند فراهم نشده است و سیصد و سیزده تکمیل نگشته.»
عرض می‌کند: «قربانت گردم هم اکنون در حله بیش از هزار نفر انتظار فرج را دارند، و اگر ظهور کنید تمام این افرادی که تا به حال مجالس دعا ترتیب داده، در فراق می‌گریستند، در رکاب مبارک حاضر برای انجام خدمت خواهند بود.»

حضرت می‌فرماید: «چنین نیست، و از محبین ما در حله دو تن بیش نیستند، یکی تو هستی و دیگری جوانی است قصاب؛ حال که به حله رفتی تمام مدعین را در خانه خود دعوت کن و بشارت مقدم مرا بده، و به طوری که کسی نفهمد دو گوسفند در بام خانه قبلاً برده و در آنجا ببند تا من بیایم.»

شیخ علی به حله درآمد و مردم را دعوت به منزلش نموده بشارت تشریف‌فرمایی آقا را داد. محبین جمع شدند و شادی‌ها کردند، عطرها پاشیده، عودها برافروخته، چراغانی نموده، همگی تشریف‌فرمایی حضرت را ساعت‌شماری می‌کنند. در این هنگام نوری سبزرنگ از جانب قبله حرکت نموده، بر بام خانه شیخ علی فرود آمد.

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از میان نور در

بام خانه قرار گرفتند. اولاً حضرت، جوان قصاب را صدا زدند، جوان بر بام برآمد؛ حضرت دستور دادند که یکی از گوسفندها را نزدیک ناودان ذبح کند. جوان ذبح نموده، خون از ناودان جاری شد؛ مردم همه باهم گفتند: «عجبا! حضرت، جوان را کشتند! مبادا ما را هم صدا زده و روی بام ذبح کنند!» در این حال، حضرت، آقا شیخ علی را صدا زدند. شیخ علی بر بام بالا آمد؛ حضرت فرمودند که شیخ علی گوسفند دیگر را نزدیک به ناودان ذبح نماید. ذبح نموده، خون گوسفند در ناودان جاری شد؛ ترس و وحشت مردم را فراگرفت و هرکسی به دیگری می‌گفت که شیخ علی هم کشته شد! هم‌اکنون است که حضرت یک‌یک از ما را صدا زده و سر ببرند! هر یک بر جان خود بیمناک شده، از گوشه‌ای به طوری که رفیقش نداند مخفی شده، راه فرار اختیار کرد. کم‌کم همه رفتند و یک تن باقی نماند؛ در این حال حضرت فرمودند: «آقا شیخ علی، رفقای خود را صدا کن برای نصرت و یاری من بیایند بالای بام آنها را ببینم!»

آقا شیخ علی هرچه صدا زد جوابی نشنید؛ سپس نزدیک آمد، دید در خانه یک نفر هم نیست!^۱

حضرت فرمودند: «این بود یارانی که گمان می‌کردی در فراق من راحت ندارند و همه حاضر برای نوشیدن شربت شهادت در رکاب من هستند!»^۲

۱. توجه کنید که رفتن مردم به جهت یک تخیل اعدام بود!

۲. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۱۷.

فصل سوّم: تحقّق ظهور باطنی و طریق تحصیل معرفت به امام علیه السلام

همچنان که در بخش قبل بیان شد، تحقّق ظهور باطنی امام زمان اروحنا لتراب
مقدمه الفداء، زمانی برای انسان حاصل می شود که او به مقام معرفت امام علیه السلام
برسد.

سؤال علّامه طهرانی در مورد «من مات و لم يعرف امام زمانه» و پاسخ علّامه
طباطبایی

حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب/سرار ملکوت می فرمایند:

«روزی مرحوم والد- رضوان الله علیه- می فرمودند:

در زمان اشتغال به دروس طلبگی و تتلمذ در خدمت استاد وحید
عصر و مهذب و مربی نفوس، حضرت علّامه طباطبایی -قدس الله
رسمه- از ایشان سؤال کردم: مقصود و منظور از این روایت معروفه

که می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱؛
 «هر که بمیرد در حالی که به امام زمانش جاهل باشد همچو مرگ
 جاهلیت برای او خواهد بود.» چیست؟
 ایشان فرمودند:

«مقصود همان ادراک حقیقت ولایت امام است؛ و الاّ به صرف
 اطلاع بر اسم و نسب و کنیه و القاب و شناخت پدر و مادر و اقوام و
 سنه ولادت و وفات که معرفت حاصل نمی‌شود!»
 سپس فرمودند:

«شناخت معرفت واقعی امام علیه السَّلام و ادراک مسئله ولایت
 آنان فقط و فقط منحصر در سلوک در مسیر عرفان الهی و پیمودن
 طریق و ممشای بزرگان از اهل معرفت است، و در غیر این صورت
 ابداً معرفتی و شناختی حاصل نخواهد شد.»^۲

عَلَّتْ انحصار شناخت امام علیه السَّلام در عرفان و سلوک إلى الله

در اینجا بسیار ضرورت دارد که توضیحات حضرت آیه الله طهرانی درباره
 این گفتار علامه طباطبایی رضوان الله علیهما آورده شود، تا اینکه مقصود ایشان از
 انحصار راه شناخت امام علیه السَّلام در مسیر عرفان، روشن گردد. ایشان در کتاب
 مهر فروزان می‌فرمایند:

«در اینجا نکته قابل درک و شایان دقت و نظر این است که:
 اولاً: چرا مرحوم علامه طباطبایی تنها راه منحصر به فرد شناخت
 امام علیه السَّلام را مسیر عرفان و طریق سلوک إلى الله دانسته‌اند؟
 و ثانیاً: این طریق و مسیر چگونه و به توسط چه فردی و به

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. اسرار ملکوت / ج ۱ / ۲۰۱

راهنمایی چه شخصی باید انجام گیرد؟ و آیا انسان سر خود و بدون رهبر و دلیل راه می‌تواند پا به عرصه عرفان و قدم در راه سلوکِ اِلی الله بگذارد و این عقبات صعب و اودیّه هائله را بدون بَلَد و عارف به طریق، طی نماید یا خیر؟

در پاسخ به سؤال اوّل باید گفت: شناخت امام علیه السلام بر دو گونه است: اوّل: شناخت اجمالی؛ یعنی معرفت پدر، مادر، فرزندان، برادران، خواهران، کیفیت زندگانی، حشر و نشر با مردم، تاریخی که در آن بُرّه زندگانی نمودند، میزان علم امام علیه السلام در فنون مختلفه به قدر وسع و سعه متبّع، مقابله با عوامل مختلف متطرّفه در طول زندگانی، و مسائلی که در طول حیات با آن مواجه می‌گشتند؛ و در یک کلام: شناخت تقریبی مسائل اجتماعی و علمی و فرهنگی امام علیه السلام.

این نوع معرفت را ما معرفت شناسنامه‌ای می‌نامیم. ولی آیا در عالم ثبوت، حقیقت امام علیه السلام به همین مقدار محدود می‌شود؟! و آیا ماوراء این مسائل، حقایق و عوالمی وجود ندارد که ما از آن بی‌اطلاع باشیم؟! و آیا مقام ثبوت امام با مقام اثبات آن تفاوتی ندارد؟! و آیا آنچه را که ما از ظواهر اعمال و کردار و گفتار امام علیه السلام می‌بینیم و می‌شنویم، به مقدار نورانیت و حقایق منظویه در وجود امام علیه السلام است، یا اینکه مطلب چیز دیگری است؟ در اینجا به مطلب دوّم که: شناخت حقیقی و واقعی امام علیه السلام است می‌رسیم.^۱

اختلاف و افتراق بین امام علیه السلام و سائر افراد- بأی نحو کان-

^۱ - رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۰؛ ج ۲، ص ۱۷۶؛ روح مجرد، ص ۳۷۲ و ۵۱۳.

اختلاف و تمایز جوهری است، نه صرفاً امتیاز در أعراض و صفات ظاهری. علوم و مُدرکات انسان‌ها به جمیع اصناف و طبقات، بر اساس صور مُرتسمه و علوم حصولی در تعیین آنها می‌باشد. و این علوم و مدرکات از حواس ظاهر منبعت شده، و با جمع و تفریق‌هایی در ذهن آدمی منقوش می‌گردند. بلی، ممکن است انسان با ریاضاتی شرعی و شرائطی که موجب تزکیه نفس گردد، بسیاری از مُدرکات خود را از طریق باطن و با انکشاف عوالم غیب و وصول به مدارج و معارج عوالم علوی اکتساب نماید، لیکن مدرکات امام علیه‌السلام بر اساس شهود است؛ و آن، حاصل و نتیجه تغییر و تبدیل جوهری نفس اوست، که به واسطه حرکت و سیر طریق إلى الله و وصول به حریم کبریایی حقّ و فناء تامّ و مطلق در ذات احدیت و حذف جمیع تعینات ماهوی، هر تعینی از تعینات بشری را کنار گذارده، مندکّ در ذات پروردگار و هوویت محضه گردیده است. او دیگر بشر نیست و اوصاف بشری را فاقد است. فعل او فعل خدا، کلام او کلام خدا، سرّ و سویدای او جز خدا نیست.^۱

^۱ - اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۰۲:

« بنده در مقام عبودیت و انقیاد و مجاهده و مراقبه باید تا آنجا به پیش برود که نه تنها در مقام فعل و کردار، و نه تنها در مقام تصوّر و تخیل، و به عبارت دیگر در مقام بروز و ظهور صور مثالی و برزخی، هیچ خلاف و انحراف و اعوجاجی در او مشاهده نگردد؛ بلکه باید پا را از این مرتبه فراتر نهد و حقیقت وجود خود را فراتر از عالم مثال و ملکوت، به صقع جبروت و لاهوت کشاند و نفس خود را در قربانگاه حریم یار قربانی نماید تا اینکه حتّی کمترین شائبه‌ای در نفس و ضمیر او نسبت به آثار و تعلقات ذات خود وجود نداشته باشد تا اینکه مجبور باشد در مقام امثال و حکم و تکلیف آن را از خود بزداید و نفی نماید؛ بلکه از آنجا که دیگر نفسی برای او باقی نمانده است و ذاتی سوای ذات حضرت حقّ وجود عینی و خارجی پیدا ننموده، پس هر چه می‌آید از ذات حقّ می‌آید،

و با این بیان، چنین نتیجه می‌گیریم که: شناخت امام علیه‌السلام بتمام معنی‌الکلمه و بالحقیقه و به نحو اطلاق، و وصول به کنه ذات مقدّسش، همانا معرفت پروردگار و شناخت واقعی و حقیقی ذات احدیت، بالحقیقه و بتمام معنی‌الکلمه خواهد بود؛ و لذا مرحوم علامه طباطبایی فرمودند:

راه معرفت امام علیه‌السلام جز از راه عرفان و سلوک إلى الله مقدور و میسر نخواهد شد.^۱

راهنما و هادی سیر و سلوک إلى الله، باید مندک و فانی در مقام ولایت شده باشد

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«بنابراین، با توجّه به مطالب گذشته، پاسخ سؤال دوم نیز روشن می‌شود؛ و در جواب باید گفت: شخصی می‌تواند راهنما و هادی به حقایق منطویه در سرّ و سويدای امام علیه‌السلام و راهگشای به باطن و حقیقت حضرتش گردد، که خود او نیز مندک و فانی در مقام ولایت

و هرچه ادراک می‌کند حقیقت علمیه حق را ادراک می‌کند، و هر کاری که انجام می‌دهد فعل حق است که بدین صورت و شکل ظهور نموده است. او دیگر فکر نمی‌کند تا ببیند صلاح و فساد در کجاست و آنگاه صلاح را برگزیند. او دیگر به سلسله علل و اسباب ظاهریه توجّه نمی‌کند تا با آمیختن آنها و ترکیب آنها و حاصل و نتیجه قیاس از فضایای علمی و ظاهری و اعتباری بخواهد حق را از میان اوهام و اباطیل متمایز و مشخص نماید. در اینجا دیگر فکر او ظهور بلاواسطه اراده علمی حق است، و فعل او ظهور بدون واسطه اراده قدرت حق است، و کلام او ظهور بلاواسطه کلام و گفتار حق است. او دیگر از مرتبه بشری بیرون آمده و ربّانی شده است، و از حیظه مدرکات آدمی خارج گشته و الهی شده است. و به عبارتی رسا و واضح اگر بخواهیم او را در مقام ثبوت توصیف نماییم، باید بگوییم: او خدای مجسم و مقید و محدود در عالم طبع و کثرت است.»

۱. مهر فروزان، ص ۳۶ - ۳۴.

و مُنَمَّجِي در ذات احدیت به تمام معنی الکلمه و بالإطلاق شده باشد؛ و
 أَلَا تا شائبه‌ای از شوائبِ اِنِّیت و تعین در او باقی است، ابداً و ابداً به
 معرفت امام علیه‌السَّلَام، واقعاً و بالکلیه راه نیافته؛ و هر آنچه از اوصاف
 و کمالات آنان سخن آورد، از محدوده سعه وجودی و مدرکات خود
 تجاوز نمی‌کند؛ و آنچه را او امام می‌پندارد امام نخواهد بود؛ بلکه
 مرتبه‌ای از مراتب و منزلی از منازل لایتناهای او به حساب خواهد آمد.
 و از اینجا این نکته به دست می‌آید که استاد باید از جزئیات بتمامه
 گذشته و به کلیت پیوسته باشد، و از شوائب نفس - بأی نحو کان -
 خارج شده باشد؛ و هیچ ظلمت و کدورتی از ظلمات ابتعاد، و حجابی
 از حجب ظلمانی و نورانی بر او سائر نگردیده باشد؛ و نفس او متصل
 به نفس امام علیه‌السَّلَام، بلکه مندک و فانی در او باشد. بنابراین هر چه
 را انجام می‌دهد، گویا خود امام انجام داده است؛ و هر گفتاری از او سر
 می‌زند، زبان نفس امام علیه‌السَّلَام است که از این دریچه و مظهر خاص
 ظهور و بروز می‌یابد؛ و هر آنچه بر ضمیر منیرش خطور می‌نماید،
 تراوش فیوضات نفس امام است و بس!^۱

و به دیگر سخن و در یک کلام: یک حقیقت واحده - که همان مقام
 ولایت و احاطه و کلیت و نورانیت امام علیه‌السَّلَام است - در دو مظهر
 و دو مجلی ظهور و تجلی پیدا نموده، و کردار و گفتار و افکار ولی را
 از آبشخور زلال و سرچشمه ماء معین خود سیراب می‌نماید.

آری! این چنین استادی می‌تواند راهگشای به ذات احدیت و
 حقیقت مقام ولایت مطلقه گردد. دیگر در اینجا بین ولایت و توحید

^۱ - رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۳۶.

فرقی و امتیازی نخواهد بود.^۱ نه همچون شیخیه که قائل به افتراق و تمایز بین این دو مفهوم و معنی می‌باشند، و اختلاف آن دو را اختلاف ماهوی می‌دانند؛ و رتبه آن دو را متمایز از هم، و توحید را اعلی و اشرف از ولایت می‌پندارند. تمام این مسائل، شرک و کفر و الحاد و به دور از مبانی اصیل و حقیقی و توحیدی اسلام و تشیع است.^۲

روی این اصل، دیگر تفاوت بین گفتار استاد و امام معنی و مفهوم ندارد؛ زیرا استاد واصل و عارف کامل و ولی مندرک و فانی در ولایت امام، هرچه را می‌گوید از امام می‌گوید، و هرچه را که انجام می‌دهد افاضه رشحات و جودی امام علیه السلام است. کلام استاد کلام امام، و فعل او فعل امام، و ضمیر و سرّ و سویدایش ضمیر امام خواهد بود.^۳ در اینجا تجلّی حق است در دو مرآت؛ ظهور بی‌شائبه نور وجود است در دو موجود. فقط اختلاف امام با استاد اختلاف در شواکل است، اختلاف در صورت و عَرَض است، اختلاف در مظاهر مُلکی و ناسوت است؛ و آن وجهه مشترکه بین آن دو به هیچ‌وجه قابل تغییر و امتیاز نخواهد بود، و موجب افتراق و بینونت نخواهد شد.^۴

از همین جهت بود که در سفر حجی که حضرت علامه در محضر حضرت حداد رضوان الله تعالی علیهما، مشرف شده بودند. پس از بازگشت، هنگامیکه رفقاء و محبین به زیارت ایشان آمده بودند، فرموده بودند: طواف

۱. رجوع شود به همان مصدر، ص ۳۴۳.

۲. جهت ردّ افکار شیخیه رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۳۵۶؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۷؛ روح مجرد، ص ۴۲۴؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۹۹؛ حریم قدس، ص ۸۸. (محقق)

۳. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

۴. مهر فروزان، ص ۳۸-۳۶.

خانه خدا، طواف حول مقام ولایت است و امسال این طواف حول وجود نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و حضرت حداد بود! «
و این کلام، سخنی عرشی، و کلامی بس عمیق، و گفتاری بس حقیق است!
که حاکی از سرّ سلوک و حقیقت عرفان و توحید و شناخت واقعی امام
علیه‌السلام و وصول به اعلی مرتبه از معرفت و درایت است.»^{۱ و ۲}

دعوت اولیاء الهی به فناء در ولایت، جهت تحقّق ظهور باطنی امام زمان علیه‌السلام

حضرت آقا رضوان الله علیه می فرمودند:

«همیشه دأب و سیره اولیای الهی و عرفاء بالله دعوت و ارشاد مردم به سوی معرفت و فهم و ادراک حقیقت آن بزرگوار بوده و هست نه صرف رؤیت ظاهری که آن هنری نیست. مگر افراد در زمان رسول خدا او را نمی دیدند و صبح و ظهر و شام در مرأی و منظر آنان نبود و پیوسته با او حشر و نشر نداشتند و از فیض نماز جماعت و سخنها و اندرز و انذارهای او بهره مند نبودند؟! پس چه شد که هیچ کدام اینها سودی نبخشید و پس از ارتحال آن حضرت همه افراد جز عدّه‌ای انگشت شمار دست از اوامر و دستورات او برداشتند و تمام نصائح و تصریحات او را یکباره به دست نسیان و عناد سپردند و جانشین بلافصل و منصوب از قبّل او را که بیش از دو ماه از انتصاب او نمی گذشت رها نمودند و به خلافت غاصب جائر ظالم و بی دینی چون

۱. جهت اطلاع بیشتر بر شرایط و خصوصیات عارف کامل و استاد واصل رجوع شود به

اسرار ملکوت، ج ۲. (محقق)

۲. مهر فروزان، ص ۳۹.

ابوبکر رضا دادند و شکم دختر رسول خدا را بین در و دیوار از هم دریدند و فرزند در رحم او را کشتند و گریبان صاحب ولایت کلیه الهیه و ناموس عالم خلقت و واسطه فیض حق بر همه خلایق عالم علی مرتضی را گرفته و کشان کشان به مسجد رسول خدا برای بیعت با آن خلیفه کذائی بردند و شمشیر به روی او کشیدند، آیا اینها بوده است یا نبوده است؟ حال این همه داد و فریاد و سبقت به نماز جماعت پیامبر چه سودی برای اینها آورد؟ آیا پیامبر اکرم بالاتر بود یا حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه؟

بنابراین صراط مستقیم و راه مستوی - که نتیجه آن فقط و فقط وصول به عالم معرفت و شهود است و حاصل آن ادراک حقیقی و شهودی نفس مطهر صاحب ولایت و ذوب و فانی شدن در ولایت آن حضرت و تحقق وحدت حقیقیه و معیت واقعیه با روح و سر و جان آن بزرگوار - منحصر است در مکتب عرفان و اولیای الهی؛ و سائر مذاهب و ملل و مکاتب به راهها و بوادی دیگری سوق می دهند و از نتیجه و هدف باز می مانند.

الغرض:

در نیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید والسلام^۱

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲. افق وحی، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

لفظ «فناء» بیشترین لفظی بود که بر زبان آقای حداد جاری می‌شد

مرحوم علامه طهرانی دربارهٔ احوال استاد عرفان خود حضرت حاج سید هاشم حداد رضوان الله علیهما می‌فرماید:

«لفظ «فناء» بیشترین لفظی بود که بر زبان حداد عبور می‌کرد، و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فناء نمی‌دید، و رفقای خود را بدان دعوت می‌نمود.»^۱

با چشمی که به غیر او نظر کرده است، می‌خواهی او را تماشا کنی؟!

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«پس باید گذشت، از همه چیز گذشت، تا جایی که غیر از خدا نباشد؛ چون خدا با غیر جمع نمی‌شود. این را بدانید که خدا با غیر خدا جمع نمی‌شود، او عزیز است و با غیر جمع نمی‌شود. اگر رفتید جایی که غیر از خدا نبود، آنجا خداست. تا هنگامی که غیر باشد آنجا خدا نیست. اشعار زیبای قیس بن ملوح عامری:

تَمَنَيْتُ مِنْ لَيْلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً

لِيُطْفَى جَوَى بَيْنَ الْحَشَا وَالْأَضَالِحِ^۲

خوب می‌گویند، قضیه «قیس بن ملوح عامری» است با دختر عمویش لیلی. می‌گوید: «من آرزو کردم که لیلی را یک نظر از دور نگاه کنم، تمَنَيْتُ آرزو کردم لیلی را یک نظر از دور بینم؛ چرا؟ برای این

^۱. روح مجرد، ص ۸۷.

^۲. دیوان قیس بن ملوح عامری مشهور به مجنون لیلای عامریه، ص ۱۰۹.

آتشِ فراقی که تمامِ شکم من را، احشاء من را، سینه من، بین این اَضلاع من را دارد می سوزاند، یک کمی این آتش فروکش کند، یک کمی سرد بشود.

فَقَالَتْ نِسَاءُ الْحَيِّ تَطْمَعُ ن تَرَى

بِعَيْنِكَ لَيْلَى مُتِ بِدَاءِ الْمَطَامِعِ

رفتم در قبیله لیلی، ”زن‌های قبیله لیلی گفتند: چه می‌گوئی تو؟! با این دو تا چشمت می‌خواهی لیلی را ببینی؟! بمیر به آن دردِ طمع، عجب طمعی داری تو! تو با این دردِ طمع باید بمیری، و به این آرزو نخواهی رسید.“

و كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بِعَيْنِ تَرَى بِهَا

سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِعِ

”چگونه می‌توانی لیلی را ببینی با این چشمی که با این چشم غیر او را دیده‌ای؟! و بعد از اینکه غیر او را دیدی با اشک آثار دیدن غیر را پاک نکرده‌ای؟!“ خیلی عجیب می‌گوید! عجیب است! واقعاً که این اشعار یک کتاب حکمت است.

و تَلْتَدُ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَ قَدْ جَرَى

حَدِيثُ سِوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِعِ

”تو می‌خواهی از گفتگوی با لیلی لذت ببری! در حالتی که آواز غیر لیلی که به گوش تو خورده، هنوز در گوش توست، و استخوان‌های صماخ تو هنوز دارد صدا می‌کند، آن آهنگ‌ها در گوشت دارد صدا

می کند، آن وقت می خواهی از صحبت لیلی لذت ببری؟!“
 پس کسی که بخواهد لیلی را ببیند نمی تواند غیر لیلی را ببیند، و
 نمی تواند سخن غیر لیلی را بشنود.^۱»

کلام حضرت آقا در زیارت امام رضا علیه السلام برای فناء در ولایت

حضرت آقا رضوان الله علیه می فرمودند:

«تا به حال دیده اید بعضی ها مشهد که می آیند می گویند برویم خدمت حضرت و عرض ادبی بکنیم. عرض ادب چیست؟ من معنای عرض ادب را نمی فهمم. آخر عرض ادب، یعنی آقا: سلام علیکم مرحمت عالی زیاد، حال شما خوب است، لطف دارید، کسالت ندارید، گرفتاری ندارید؟ حالا شاید این بندگان خدا در عالم خودشان حرف بدی نزده باشند. بالاخره عرض ادب برای آنها این است که انسان به یک بزرگی عرض حال کند. اما من نمی فهمم عرض ادب کردن پیش امام یعنی چه؟ آدم وقتی که زیارت امام می رود نمی خواهد بگوید: سلام علیکم، حال شما خوب است، آقا آدمم ...

می رود به زیارت که بگوید: من نیستم، من فانی هستم، من نابود هستم، من محو هستم، من وجودی ندارم، من هر چه دارم ریختم. این مطالب را وقتی که خدمت امام علیه السلام می رویم باید مطرح کنیم، نه اینکه بگوییم: آقا سلام علیکم و بعد یک زیارتی و دعایی بخوانیم و ثوابی ببریم و خلاصه بگوییم داخل کیسه ما یک چیزی بگذارید. باید بگوییم: من آمده ام اینجا که خودم را در این ولایت غرق کنم و همه

۱. تفسیر آیه نور، ص ۵۷ و ۵۸.

وجودم را به پای این مسئله بریزم و خود را خالی و تهی کنم و صفر بشوم و هیچ شائبه‌ای از شوائب وجود در من نباشد، آمده‌ام اینجا که این کار را بر سر من بیاوری ای امام رضا. و این مسئله را برای من حاصل کنی. عرض ادب، عرض ادب!!! شاید آن بندگان خدا در عالم خودشان یک چیزی دارند.

وقتی مرحوم حدّاد رضوان الله علیه می‌فرماید: همه نزد ائمه می‌روند و می‌گویند: بده، ما می‌رویم و می‌گوییم بگیر^۱. معنای بگیر، یعنی هر چه داریم بگیر تا برسیم و بشویم صفر، صفر مثل میت. این معنا باید باشد.^۲

مجالس توسّل برای کشف حقیقت توحید و حصول عرفان الهی و فناء در ذات

حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرماید:

«مجالس و محافل توسّل به حضرت ولی عصر بسیار خوب است، ولی توسّلی که مطلوب و منظور از آن حقّ باشد، وصول به حقّ باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او باشد. این مطلوب و پسندیده است. و لذا انتظار فرج که حتّی در زمان خود ائمه علیهم السلام از بزرگترین و با فضیلت‌ترین اعمال محسوب می‌شده است، همین بوده است.

توسّل به حقیقت ولایت آن حضرت برای کشف حجاب‌های طریق، از افضل اعمال است، زیرا توحید حقّ از افضل اعمال است. و

۱. روح مجرد ۲۶۹.

۲. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

انتظار ظهور خارجی آن حضرت نیز بواسطه مقدمیت بر ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت همچنین مفید است، و انتظار ظهور خارجی بر این اصل محبوب و پسندیده است.

و اما چنانچه فقط دنبال ظهور خارجی باشیم، بدون منظور و محتوای از آن حقیقت، در این صورت آن حضرت را به ثمن بخشی فروخته ایم، و در نتیجه خود ضرر بسیاری دیده ایم، زیرا مراد و مقصود، تشرف به حضور طبیعی نیست، و گرنه بسیاری از افراد مردم در زمان حضور امامان به حضورشان می رسیده اند، و با آنها تکلم و گفتگو داشته اند، ولی از حقیقتشان بی بهره بوده اند. اگر ما در مجالس توسل، و یا در خلوت به اشتیاق لقای او بوده باشیم، و خداوند ما را هم نصیب فرماید، اگر در دلمان منظور و مقصود، لقای خدا و حقیقت ولایت نباشد، در این صورت به همان نحوی به خدمتش مشرف می گردیم که مردم در زمان حضور امامان به خدمتشان مشرف می شده اند، و این غبنی است و ضرری است بزرگ که با جدّ و جهد و با کدّ و سعی ما به محضرش شرفیاب شویم، و مقصدی والاتر و بالاتر از دیدار ظاهری نداشته باشیم - که در حقیقت این دیدار برای رفع شکّ و شبهه از وجود آن حضرت و طول عمر است - یا آن حضرت را برای حوائج مادّیه و یا رفع گرفتاریهای شخصی و یا عمومی استخدام کنیم، این امری است که بدون زحمت توسل برای همه افراد زمان حضور امامان علیهم السّلام حاصل بوده است.

بنابراین آنچه از همه ذکرش لازم تر است، آن است که: ظهور خارجی و عمومی آن حضرت هنوز واقع نشده است، و منوط و مربوط به اسباب و علل است که باید تحقق پذیرد، ولی ظهور شخصی و

باطنی برای افراد ممکن است، و به عبارت دیگر: راه وصول و تشرّف به خدمتش برای همه باز است، غایة الأمر نیاز به تهذیب اخلاق و تزکیه نفس دارد.

هر کس امروز درصدد لقای خدا باشد، و در راه مقصود به مجاهده پردازد، بدون شکّ ظهور شخصی به باطنی آن حضرت برای او خواهد شد، زیرا لقای حضرت حقّ بدون لقای آیتی و مرآتی آن حضرت صورت نپذیرد.

وَمُحَصَّلُ كَلَامِ أَنْ هُوَ: امروزه راه تشرّف به حقیقت ولایت آن حضرت باز است، و مهمّ هم همین است، ولی نیاز به مجاهده با نفس اماره، و تزکیه اخلاق و تطهیر باطن دارد، و محتاج به سیر و سلوک در راه عرفان و توحید حضرت حقّ است سبحانه و تعالی، خواه ظهور خارجی و عمومی آن حضرت نیز به زودی واقع گردد، یا واقع نگردد. زیرا خداوند ظالم نیست، و منع فیض نمی‌کند، و راه وصول را برای افرادی که مشتاقند بسته است.

این درّ پیوسته باز است، و دعوت محبّان و مشتاقان و عاشقان را لَبَّيْكَ می‌گوید.

بنابر این بر عاشقان جمال الهی و مشتاقان لقای حضرت او جَلَّ و عَلا، لازم است که با قدم‌های متین و استوار در راه سیر و سلوک عرفان حضرتش بکوشند، و با تهذیب و تزکیه، و مراقبه شدید، و اهتمام در وظائفِ إلهیه، و تکالیف سبحانیّه، خود را به سر منزل مقصود نزدیک کنند، که خواهی نخواهی در این صورت از طلعت منیر امام زمان و قطب دایره امکان که وسیله فیض و واسطه رحمت رحمانیه و رحیمیّه حقّ است بهره‌مند و کامیاب می‌گردند؛ و از هر گونه راههای استفاده

برای تکمیل نفوس خود متمتع می‌شوند، و از جمیع قابلیت‌های خدادادی خود برای به فعلیت در آوردن آنها برای وصول به منزل کمال بهره می‌گیرند.^۱

توسل اولیاء الهی برای انکشاف حقیقت توحید و ولایت

حضرت آقا در کتاب اسرار ملکوت می‌فرمایند:

«مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمود:

من در وجب به وجب صحن حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شب‌ها را تا به صبح بیتوته کرده‌ام.^۲
و هم از ایشان منقول است که:

توسل به سیدالشهداء علیه‌السلام جهت فتح باب سالکین إلى الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسل به سیدالشهداء علیه‌السلام فتح باب نمی‌شود.^۳

مرحوم عارف واصل و عالم کامل، سند العلماء الربانیین، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی - قدس الله سره - در توسلات و ابتهالات به حضرت أباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشاراً بالبَنان بود، و عبارات ایشان در مقام مناجات و مسامره با سرور و مولایش در کتب، قلب هر خواننده‌ای را تکان می‌دهد و دل هر صاحب‌دلی را به لرزه در می‌آورد.^۴

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۹۰.

۲. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۲.

۳. رجوع شود به لب اللباب، ص ۱۵۰.

۴. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۵.

مرحوم علامه: آنچه به ما دادن در شب نیمه شعبان دادند

حضرت آقا رضوان الله علیه، درباره اهمّیت توسل به امام زمان علیه السلام در شب نیمه شعبان می فرمودند:

شب نیمه شعبان را خیلی محترم بدانید. مرحوم آقا، بزرگان، اولیای خدا در شب نیمه شعبان احیا می گرفتند. اگر من از اسرار شب نیمه شعبان که مجاز به گفتنش نیستم بخواهم برای رفقا بگویم از الان بیداری می کشند تا شب نیمه شعبان خودشان را آماده می کنند! این قدر مهم است. مرحوم آقا می فرمودند: آنچه که به ما دادند از شب نیمه شعبان دادند.

آن فتح بابی که برای ایشان شد و آن مسائلی که پیدا شد، همه به خاطر این مسئله بوده است.^۱

انسان هرگز نباید دست از طلب فناء و عبودیت بردارد!

حضرت آقا رضوان الله علیه در جلسه شرح دعای ابوحمزه درباره ضرورت طلب و درخواست همیشگی می فرمودند:

خواجه می فرماید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان یا جان ز تن درآید
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

۱. ۵۵۶۲۱. متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری / ۲۵۷۹ / مجلس صد و بیست و دوم

کز آتش درونم دود از کفن برآید^۱

این آتش درون یعنی آن طلب؛ یعنی طلبی که جان باید به جانان برسد! برو دنبال آن قضیه، البته انسان درخواست خودش غیر از خدا چیزی را نباید در نظر داشته باشد ولو چیز صغیر، صغیر و کبیر برای او یکی است. اما آنچه که مد نظر او باید باشد و همشش را در او منعطف کند آن عبارت از چیست؟ آن عبارت از فنای در او و عبودیت در اوست.

یک روز مرحوم آقا می فرمودند: چند نفر از افرادی که هر کدامشان افراد کارکرده‌ای بودند، آمدند پیش امام حسین علیه‌السلام و گفتند: خلاصه امام حسین! ما می خواهیم کار ما را بسازی، کار ما را درست کنی! -خب به حرف خیلی آسان می آید- حضرت فرمودند: تحمل ندارید! گفتند نه هیچ فایده ندارد!

حضرت فرمودند: یکی از شما حالا بیاید ببینید چه بر سرش می آید، اگر شما خواستید، بعدی بیاید! یکی یکی! ... خلاصه حضرت صدا کردند، گفتند: کیست؟ یک کسی گفت: ما! -خوش به حالش، خوش به سعادتش- بلند شد رفت و برگشت دیدند گیج و بیج! زده به سرش! این اصلاً حرف نمی زند! چه بلایی سرش درآوردند؟! بقیه گفتند: نه! نه! اگر اینجوری است ما نمی خواهیم!

نظیر این را مرحوم آقا در کتاب [مهر تابان] در قضیه‌ی حاج محمد تقی آملی که ایشان در مسجد سهله چهل شب چهارشنبه را برای ملاقات حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بیتوته کردند بعد در آن شب آخر یک مرتبه احساس کردند یک نوری دارد می آید که عبارت از همان

۱. دیوان خواجه حافظ، طبع پژمان، ص ۹۰، غزل شماره ۲۰۲، با اختلاف.

وجود حضرت بود و آمد ایشان را گرفت و در خود فرو برد و چنان در تنگنا قرار داد تمام وجود ایشان را و تمام شرایش وجود ایشان را در فشار آن انوار قاهره‌ی خودش گرفت که آن آقای آملی حضرت را به اسماء جمالیّه و جلالیّه پروردگار قسم دادند که رها کنند و ل کنند. ۱. بابا نخواستیم این ملاقات را، این ملاقاتی که کارمان را به اینجا بکشاند! در به داغانمان بکند! ما امام زمان با لطافت و با ملامت و با ناز و نوازش می‌خواهیم، این امام زمان که دارد ما را خرد می‌کند، وجود ما را. حضرت هم ولش کرد.

ولی بنده خدا اگر از من می‌پرسید، باخت!؛ مگر امام زمانی که می‌آید این را انجام می‌دهد غیر از این است که دارد این نفس را از تعلقاتش بیرون می‌کشد؟ این حالتی که الآن این دارد احساس می‌کند حالت بیرون آمدن از تعلقات است حالت از بین بردن زوایا و آن زاویه‌ها و روزنه‌هایی است که با طناب‌های محکم به تعلقات و دنیا و کثرات مرتبط است، حضرت دارد با آن انوار قاهره‌ی خودش دارد ضربه‌ها را به این روزنه‌ها، به این طناب‌ها می‌زند و این‌ها را دارد پاره می‌کند خب مُردی که مُردی چه سعادت‌ی بالاتر از اینکه انسان بیاید در یک چنین وضعیتی بمیرد و فانی در امام زمان بشود؟! چه سعادت‌ی بالاتر از اینکه حضرت با تصرف ولایی خودش بیاید ما را از خودمان بگیرد؟! این سعادت چیزی است که انسان تمام دنیال را له له می‌زند و به دنبال یک هم‌چنین قضیه‌ای می‌رود حالا به تو رو آورده فرار می‌کنی؟ نه ول کن! بسیار خب حضرت می‌گوید بسیار خب.

۱. مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۴۰: کیفیت ملاقات آقا شیخ محمدتقی آملی با امام زمان علیه السلام

آنچه که حافظ در اشعارش دارد به او اشاره می‌کند همین حالتی
 است که دارد برای حاج محمد تقی آملی پیدا می‌شود، منتهی نتوانست
 آن بنده خدا تحمل کند حافظ اگر بود اصلاً می‌پرید می‌گفت بیا بزَن
 دَرَبِ داغون کن؛ یا جان رسد به جانان یا جان ز تن درآید.^۱

اشعار زیبای جناب شیخ بهائی در توسل به امام عصر اروحنا فداه

تا کی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
 ای تیر غمت بر دل عشاق نشانه خواهد به سر آید غم هجران تو یا نه
 جمعی به تو مشغول و تو فارغ ز میانه

رفتم به در صومعه زاهد و عابد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
 در میکده رهبانم و در صومعه زاهد گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
 یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

آن روز که رفتند حریفان پی هر کار زاهد به سوی مسجد و من جانب خمّار
 حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار من یار طلب می‌کنم او جلوه‌گه یار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زدم صاحب آن خانه توئی تو هر جا که شدم پرتو کاشانه توئی تو
 در صومعه و دیر که جانانه توئی تو مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
 مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

۱. سخنرانی شرح دعای ابوحمزه ثمالی، مجلس ۱۳ رمضان ۱۴۲۳.

بلبل به چمن آن گل رخسار عیان دید پروانه در آتش شد و اسرار نهران دید
 عارف صفت ذات تو در پیر و جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
 بیچاره منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه اسرار تو جوید
 تا غنچه نشکفته این باغ که بوید هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
 بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهائی که دلش پر ز غم توست هر چند که عاصی است زخیل و خدم توست
 امید وی از عاطفت دم به دم توست تقصیر و گناهِش به امید کرم توست
 یعنی که گنه را به از این نیست بهانه^۱

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۶۵.

بخش چهارم: وظائف شیعیان در رعایت حریم امام زمان علیه السلام

موقعیت و جایگاه امام معصوم علیه السلام در مکتب تشیع

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در کتاب /ربعین در فرهنگ شیعه

می فرماید:

«رجوع شیعه به امام معصوم علیه السلام نه به عنوان یک مرجع برای احکام و عالم به احکام و فقه و تشریح است - چنانچه مقلد، به مرجع خود و رساله عملیه او مراجعه می کند-، بلکه به این جهت است که امام علیه السلام ناموس عالم خلقت، و حقیقت فیض مُنَزَل الهی، و واسطه بین حق و خلق در مراتب وجود، و متولی نظام عالم کون، و مربی نفوس به سمت کمال، و نقطه اتصال ما با پروردگار است؛ و در برابر یک هم چنین حقیقتی باید فانی و محو شد و سر تسلیم در برابر خواست و مشیت او فرود آورد، و همچون عبد که هیچ اراده و اختیاری از خود در قبال مولا ندارد، این چنین بود.

اگر فردی امام معصوم را فقط در حدّ یک مبین احکام تکلیفیه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند بداند، او را در حدّ یک راوی حدیث قرار داده است، با این تفاوت که راوی حدیث ممکن است در نقل روایت دچار خطا و سهو گردد ولی امام علیه السلام در این مورد به خصوص، مرتکب سهو و نسیان نمی شود! و این فرد نمی تواند مدّعی تشیع شود.

بر این اساس، أبوحنیفه اگر بیاید و بر فرض در بیان مسائل و احکام

اشتباه نکند و مسائل را به‌طور صحیح در اختیار مردم قرار دهد، اما همین که در مقابل امام صادق علیه‌السلام مجلس درس راه می‌اندازد و خود را در قبال حضور و وجود آن حضرت مطرح می‌کند، از زمره شیعیان خارج، و در صف مخالفین و معاندین قرار گرفته است؛ زیرا به ولایت امام صادق علیه‌السلام که اصل و اساس عبودیت و دیانت است معتقد نگشته است.

از اینجا است که می‌بینیم بسیاری از عبّاد و زهّاد و اهل صلاح، با وجود زهد و تقوای ظاهری و آثار صلاح در حرکت و ممشای آنها، همچون جناب نفیسه‌خاتون که گویند شصت دوره قرآن را بر سر قبر خویش قرائت نموده است، ولی چون ولایت و امامت حضرت صادق علیه‌السلام را نپذیرفته است ما او را در زمره شیعیان به حساب نمی‌آوریم و امر او را به خدای سبحان واگذار می‌نماییم.^{۱ و ۲ و ۳}

وابستگی هویت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از امام معصوم

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«بنابراین هویت و کیان مکتب تشیع، در تسلیم و انقیاد مطلق از امام

۱. تذکر به این نکته لازم است: در اواخر حیات مرحوم علامه- رضوان الله علیه- روزی از ایشان شنیدم که حضرت نفیسه‌خاتون گرچه نسبت به ولایت و امامت امام صادق علیه‌السلام تأمل داشت، ولی در آخر عمر برای ایشان تنبّه حاصل شده بود و اعتراف به این مطلب می‌نموده است؛ رضوان الله علیها.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات جناب نفیسه‌خاتون رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۸۸-۵۰۱.

۳. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۲۰-۱۸.

معصوم علیه السلام است؛ به نحوی که انسان هیچ وجودی و اثری را در قبال وجود و آثار او مدّ نظر قرار ندهد، و ولایت و اراده او را در جمیع شوائب وجود و حیات بر سلیقه و اختیار خود ترجیح دهد، و خود را مندکّ و فانی در ولایت و سلطه او قرار دهد، وجودی جز وجود او نبیند و خواستی جز خواست و اراده او نداشته باشد، و از هر فرصتی جهت تحکیم پیوند و علقه بین خود و امام خود بهره برد، و فقط در سویدای وجودش امام علیه السلام مطرح باشد و غیر او را از قلب خود بیرون براند. در این صورت، حقیقت تشیّع در این شخص متبلور گشته و در زمره شیعیان امام علیه السلام در خواهد آمد، و در حریم قدسی و ملکوتی او وارد خواهد شد و از چشمه معین و زلال او سیراب خواهد گشت؛ و الاّ اگر چنین حالتی را در خود، متحقّق نگرداند و از اهواء و سلیقه و آراء شخصی خود، ولو به ظاهر موجّه و مشروع پیروی نماید، عمر خود را به تباهی و بطلالت بسر آورده، دست خود را از وصول به ذیل عنایت و الطاف حضرت حق کوتاه گردانیده است، (وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ).^{۱ و ۲}

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵؛ سوره مائده (۵) آیه ۵؛ معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱: «و او در

آخرت از زیانکاران است.»

۲. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۲۰.

فصل اول: وظائف طلب علم دینی و مبلغین و ائمه جمعه و جماعات

رعایت انتساب شاگردی امام زمان علیه السلام در برخورد با مردم

حضرت آیت الحق و الیقین حاج سید محمد محسن طهرانی قدس الله نفسه الزکیه می فرمودند:

«یک شیعه در هر لباسی که می خواهد باشد و در هر وضعیتی که می خواهد باشد، شاگرد مکتب اهل بیت است. یعنی خودش را در ارتباط با مکتب اهل بیت، اول باید عرضه کند؛ اگر پزشک است، وقتی که می خواهد برود سراغ مریضها به عنوان شاگرد امام صادق باید برود. ما پزشکی هستیم که شاگرد امام صادقیم، ما پزشکی هستیم که نوکر امام زمانیم. نه اینکه بلند شود برود، نه اعتنا به این کند، نه اعتنا به آن کند. وقتی که یک نفر در یک اشتغالی علمی هست، باید در مواجهه با افراد، اول انتساب خودش را به مکتب اهل بیت علیهم السلام، در نظر بگیرد. باید در مرتبه اول عبودیت را در نظر بگیرد.

یک طلبه وقتی که می خواهد خودش را بر مردم عرضه بدارد، در

نفسش باید مسئله عبودیت را باید در نظر بگیرد که ما این وسط کاره‌ای نیستیم، ما به نمایندگی آمده‌ایم، یک پزشک، یک مهندس، یک تاجر، یک صاحب حرفه، تمام اینها آن جنبه رسالت مسئله که در باطن قضیه است، آن را باید همیشه در نظر بگیرند.

اگر این طور باشیم آن وقت می‌بینید، این فرد با یک آرامش، با یک صلابت، با یک حریت و با یک آزادمنشی با تمام افراد یکسان برخورد می‌کند؛ هر کسی می‌خواهد حالا باشد. پیش رئیس جمهور می‌خواهی بروی، برو! ما به عنوان نوکر امام زمان، می‌خواهیم برویم پیش رئیس جمهور. دیگر برای ما رئیس جمهور و آن خادم دم در فرقی نمی‌کند؛ چه فرقی می‌کند؟ رعایت مسائل و آداب و احترام و اینها به جای خود محفوظ است، اینها همه باید باشد؛ دستور امام است. ولی در باطن هیچگونه تغییری در رفتار، کردار، ابداً، ابداً پیدا نمی‌شود! مطلقاً. چرا؟ چون یک اِتکا داریم؛ اِتکاءمان به امام زمان است. وقتی یکی اِتکایش به امام زمان باشد پیش هر کسی می‌خواهد در این مملکت برود. با هر مقامی می‌خواهد حرف بزند، بزند. خیلی آرام، تازه به او می‌گوید: تو هم باید مثل من باشی؛ همچین خبرهایی نیست! احترامی که داری، به خاطر امام زمان به تو احترام گذاشتند و اِلا این خبرها نیست. هر شخصی در هر موقعیتی. این می‌شود عبودیت و این مسئله اختصاص به اهل علم دارد، نه، همه ما؛ مگر ما منتسب به تشیع نیستیم؟ مگر ما منتسب به اهل بیت نیستیم؟!

این عبودیت اگر باشد، این عبودیت مطلب را جور دیگری می‌کند. در قدمهایی که انسان برمی‌دارد، آن قدمها تفاوت می‌کند. در کارهایی که انجام می‌دهد، آن کارها تفاوت می‌کند. در بعضی از جاها تفریط

نمی‌کند، در بعضی از جاها افراط نمی‌کند.^۱

عدم رعایت انتساب به امام زمان علیه‌السلام، موجب انحراف دین، توسط و غاظ و علماء

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«حالا اگر مطلب این طور نباشد انسان بگوید: ما همین طوری آقا! درس می‌خوانیم، همین طوری حرکت می‌کنیم، همین طور جلو می‌آییم، بعداً هم خدا بزرگ است. این درس چه می‌شود؟ این درس با آمیخته‌ای از صفات حسنه و صفات رذیله با هم توأم می‌شود. در قضاوتها مطلب برمی‌گردد، در کارها مطلب عوض می‌شود، حکمها تغییر پیدا می‌کند، قضاوتها قضاوتهای نفسانی می‌شود، معیارها عوض می‌شود، ارزشها تغییر پیدا می‌کند؛ چون از اوّل با عبودیت نیامده جلو، از اوّل با زد و بند آمده جلو، از اوّل با اهواء آمده جلو، از اوّل علم را خوانده است و این علم همراه با نفس آمده جلو، حالا این علم در خدمت نفس قرار می‌گیرد، نه در خدمت عبودیت. توجیه می‌کند. شما خیال می‌کنید این معاویه همین طوری روی منبر بود؟! همین طوری بر مسند خلافت بود؟! شما این طور تصوّر می‌کنید؟! نه آقا جان!

اگر همین و غاظ و سلاطین، اگر همین‌هایی که توجیه کننده بودند و اگر همین‌هایی که مفتتری بر امام و پیغمبر بودند و همین‌هایی که روایت جعل می‌کردند و همین‌هایی که به بن‌بست می‌رسیدند، به توجیه و تأویل متمسک می‌شدند، نبودند، کی معاویه را بر مسند

۱. سخنرانی شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۳۱.

خلافت نگاه می داشت؟ چه شخصی این خلفا را بر همین مسند خلافت نگاه می دارد. همین موجّهین، همین افرادی که تأویل می کنند، همین هایی که می آیند توجیه می کنند، همین هایی که در هر روز یک حکم و یک قضاوت و یک برداشت به اجتماع عرضه می کنند، هم اینها دیگر! در یک موقعیت اجتماعی جلو بروند: هان! دیدید، دیدید جلو رفتیم؟ دیدید چه طور شد؟ تا در یک موقعیت اجتماعی عقب بیایند: آقا! در صدر اسلام هم همین بوده! بالاخره گاهی مسئله، پیشرفت بوده، گاهی مسئله، عقب گرد بوده، گاهی آنجور بوده. اینها چه کسانی هستند؟ اینها همین موجّهینند.

آقا! چرا درست حرف نمی زنی؟ از اوّل بیا درست بگو؛ جلو رفتی، بگو: عبد خدا هستیم، خدا توفیق داد؛ عقب رفتی، تکلیفمان را انجام دادیم! چرا درست مثل امیرالمؤمنین صحبت نکنیم؟ چرا نیایم مثل سیدالشهداء حرف بزنیم؟

سیدالشهداء می گوید: من به تکلیفم عمل می کنم، می خواهید بکشید مرا، می خواهید بکشید؛ نمی خواهید بکشید، نکشید؛ بنده دست به بیعت با یزید نخواهم داد؛ همین. این مسیر، مسیر ائمه است. چرا کاری کنیم که اعتماد مردم از ما سلب بشود؟! چرا کاری بکنیم که مردم بگویند: اینها همان هائی هستند که نان را به نرخ موقعیت و فعلی خودشان می خورند؟! چرا یک عملی انجام بدهیم که آن عمل ما در زیر نقاب آن ارزشهای نفسانی و کارهایی که عامّه مردم در سائر و اطراف و اطراف جهان انجام می دهند؟! چرا ما هم همان برنامه ها را داشته باشیم؟! چرا این کار را انجام بدهیم؟ چرا آن طوری که امام علیه السلام و ائمه ما دستور می دهند، آن طور نباشیم؟ برای

أمیرالمؤمنین مطلب چه فرقی داشت؟ همان موقعی که در زمان رسول خدا، در قلعه خیبر را می‌کند و همان موقعی که عمر ابن عبدود را بر زمین می‌انداخت و همان موقعی که در جنگ بدر آن حماسه‌ها را درست می‌کرد، برای أمیرالمؤمنین موقعیت همان بود که بعد در خانه قرارش دادند و یک نفر به او سلام نکرد و یک نفر سراغ او را نگرفت و او را تک و تنها بعد از پیغمبر رها کردند. هیچ تفاوتی برایش نداشت. أمیرالمؤمنین حقیقت عبودیت را اول در خودش محقق کرده بود بعد رفت در قلعه خیبر را انداخت.»^۱

پاسخگو بودن فقط به امام علیه‌السلام، رمز موفقیت طلبه و مبلغ دین

از جمله مسائلی که دائماً مورد تأکید و سفارش حضرت آقا رضوان الله علیه به طلاب و مبلغین دینی بود، پاسخگو بودن به امام علیه‌السلام و لا غیر است؛ لذا می‌فرمودند:

«طلبه‌ای که وارد مکتب امام صادق علیه‌السلام می‌شود، غیر از امام صادق علیه‌السلام نباید کس دیگری را بشناسد، هر کسی که می‌خواهد باشد؛ می‌خواهد شیخ طوسی یا ابن بابویه یا علامه حلی باشد، هر کسی می‌خواهد باشد. یک عالم دینی فقط باید امام صادق علیه‌السلام را در مقابل خودش قرار بدهد و به او پاسخ‌گو باشد! بده بستان‌های دنیوی، داد و ستدهای دنیوی، مصالح و منافع دنیوی، رعایت مصالح و جو و اشاعات و شایعات، در مکتب امام صادق علیه‌السلام راهی ندارد؛ این مسئله است! طلبه‌ای که می‌خواهد وارد مسیر علوم اسلامی بشود، باید

۱. سخنرانی شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۳۱.

از اوّل که می خواهد کتاب را باز کند فقط به این فکر کند که او باید به امام زمان علیه السلام پاسخ گو باشد، همین! و نه به هیچ کس دیگر. همه باید این کار را انجام بدهند تا موفق باشند. اما ما تا وقتی که همه چیز را در نظر بیاوریم و از این نکته غفلت کنیم، نمی توانیم یک مبلغ واقعی و یک راهنما و مرشد به سوی حقیقت و ولایت و توحید و مکتب ائمه علیهم السلام باشیم. این نکته آن چیزی بود که مرحوم قاضی نسبت به آن تأکید داشتند.»^۱

کم و زیاد نکردن در بیان احکام بخاطر جلب توجه جامعه و جوانان

حضرت آقا رضوان الله علیه در یکی از جلسات شرح حدیث عنوان بصری

می فرمودند:

«وظیفه یک مبلغ این است که بیاید احکام را آن طور که باید بگوید، می گویند ما مسئله را جوری مطرح کنیم که اسلام در نظر خارجی ها، در نظر غربی ها موجّه جلوه بده! هزار سال می خواهیم کسی مسلمان نشود، مگر من قیم اسلامم. قیم اسلام یکی دیگر است، آن امام زمان است بس، او فقط قیم است. بنده و امثال بنده واسطه هایی هستیم مانند هزارها واسطه، یکی هم این، که به طور امانت باید آنچه که مورد نظر حضرت هست او را بیاییم بگوییم، شخص می خواهد قبول کند می خواهد نکند، هزار سال می خواهد نکند. الان چهار میلیارد جمعیت این دنیا همه کافرند، بشوند پنج میلیارد، چرا امام زمان نمی رود آنها را مسلمان کند؟! چرا ما از مکتب و از مرام دست برداریم به خاطر اینکه

۱. نفحات انس، ص ۴۰.

اسلام را در نظر دیگران موجّه جلوه بدهیم؟ ما آن واقعیت را بدون تحریف و بدون جلب منافع خود باید برای مردم بیان کنیم این تکلیف ماست، قیچی نکنیم، کم و زیاد نکنیم، به خاطر جلب توجه جوانان و بقیه، هی از آن مبانی نزنیم، واقعیت را آن طور که امام فرموده؛ البته آن طور که نمی توانیم، کی می توانیم بیاییم حکمی را که امام صادق فرموده آن را بیان کنیم؟ آنکه هیئات ابداء؛ ولی خودمان را نزدیک کنیم، نیتمان را خالص کنیم، صادق باشیم، امام زمان هم کمک می کند، او هم تأیید می کند. اصل قضیه را در ارتباط خودمان با امام درست کنیم، دیگر سر امام را کلاه نگذاریم!

از جمله مسائلی که ما داریم خودمان را گول می زنیم و آن اینکه می خواهیم مهر دختران خودمان را سیصد سکه کنیم، می آییم از امام زمان مایه می گذاریم می گوئیم به عدد اصحاب امام زمان سیصد و سیزده تا سکه! سیصد و سیزده اصحاب امام زمان بالاترند یا چهارده معصوم بالاترند؟ کدام بالاترند؟ سیصد و سیزده تا بالاترند یا پنج تن بالاترند؟ چرا نمی گوئید پنج تا سکه به خاطر پنج تن؟ سر امام زمان را کلاه می گذاری؟! این است؟

بیا بگو ما سیصد تا می خواهیم، بیا بگو ما پانصد تا می خواهیم، بگو پانصد تا دیگر، چرا از امام مایه می گذاری؟ چرا با امام زمان داریم شوخی می کنیم؟ بگو من می خواهم مهر دخترم هزارتا باشد اسلام منع نکرده خودت می دانی!

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: کسی که می خواهد به من تبعیت کند باید مهر دخترش را مهر السنه کند. مهر السنه یعنی پانصد درهم شرعی مطابق با همان زرهی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام

فروخت.»^۱

وظیفه ائمه جمعه، متوجه نمودن نفوس به صاحب ولایت و ظهور باطنی

حضرت آیه الله طهرانی در کتاب ترجمه صلاة الجمعة، در ضمن ذکر نمودن اموری که تذکر و بیان آن طبق روایات معصومین علیهم السلام بر ائمه جمعه حتماً لازم است، می فرمایند:

«بر همین اساس بر ائمه جمعه لازم و واجب است که نفوس بندگان خدا را متوجه صاحب ولایت الهیه نموده و نشاط و ابتهاج روحانی برای حرکت به آن سمت را به شکل جدی در آنان احیا نمایند و حقیقت و کیفیت اتباع و اطاعت و گردن نهادن به اوامر و دستورات آن حضرت را روشن نموده و واقعیت انتظار فرج و ظهور را که به معنای به فعلیت رساندن استعدادها و تهیو و آمادگی آنها برای وصول به ظهور باطنی آن حضرت است، برای مردم تبیین کرده و توضیح دهند و مردم را سرگرم اقاویل باطل - همان طور که از بسیاری شنیده می شود - در تعیین وقت ظهور و مسائلی که هیچ واقعیتی در ورای آن نیست جز بازی با عقاید مردم و گذران اوقات به قیل و قال نتیجه ای ندارد، ننماید.»^۲

۱. سخنرانی شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۱۱.

۲. ترجمه صلاة الجمعة، ص ۴۴.

فصل دوّم: رعایت جایگاه امام علیه السّلام در تعظیم شخصیت علماء و بزرگان دین

مکتب تشیع قائم به وجود امام معصوم است و بس!

حضرت آقا قدّس الله سرّه در این ارتباط که مکتب شیعه، قائم به وجود امام
زمان است و بس، چنین می فرمایند:

«امام باقر و امام صادق علیهما السّلام حقیقت تشیع را تشکیل
می دهند یا علامه مجلسی و شیخ انصاری و یا شیخ طوسی و اینها؟! این
بزرگان بدون استفاده و استناد و استناره و استضائه از امام صادق
علیه السّلام بزرگ می شدند؟! یا نه هر چه دارند از این مکتب دارند! آن
وقت این نمک نشناسی نیست که ما بیاییم آن حقیقت را رها کنیم و
اسمی از آن نیاوریم و بیاییم به آنهایی که بر سر این سفره نشستند و
خوشه چینی کردند و یک چند قاشقی از غذاهای این سفره بهره مند
شدند، آنها را به عنوان اسوه و راهنما و افتخارات مکتب مطرح

شوند؟!»^۱

ضرورت بیداری و تنبّه شیعه، در انحصار توجّه به امام علیه السلام و ترک امور اعتباری

ایشان در ادامه می فرمودند:

«شیخ طوسی مرد بسیار بزرگ و از علما و فقها بود، خدا به او درجات و مقامات بدهد، و می دهد و خواهد داد! سائر بزرگان، همه‌ی اینها به جای خود محفوظ؛ ولی الان که شیخ طوسی از این دنیا رفته اگر آن دنیا ازش بپرسند آیا تو حاضر هستی که هر ساله برایت هزاره بگیرند و هر سال بگیرند و اسمت را مطرح کنند؟ می گوید یک موی بدنم هم راضی نیست! اگر می خواهید برای من سالگرد بگیرید، سالگرد امام علیه السلام را بگیرید، در ضمن اگر خواستید مطالبی هم که من گفتم در آن بگویید، بعنوان یکی از شاگردان امام علیه السلام عیبی ندارد!

مرحوم آقا می فرمودند:

«ما به هر جا که برسیم یک روز پرونده‌ی ما بسته می شود و دیگر تمام می شود. چرا دوباره می خواهیم آن را باز کنیم؟ پرونده‌ای که هزار سال پیش بسته شده الان برای چی دوباره می خواهیم باز کنیم؟ اگر می خواهید پرونده‌ای را باز کنید، پرونده‌ی امام سجاد را باز کنید! پرونده امام جواد را باز کنید! پرونده‌ی امام هادی را باز کنید.»
فلان عالم در دویست سال پیش فوت کرده است؛ خدا رحمتش کند؛ اینکه دیگر آمدن و مطرح کردن و هی هر سال گرفتن، این در

۱. سخنرانی در روز عید نیمه شعبان، سال ۱۴۲۷.

مکتب تشیع چه جایگاهی دارد؟!

آیا نباید بین شیعه و غیرشیعه در این مسئله فرق باشد؟!

آیا هنوز زمان آن نرسیده است که شیعه احساس کند غیر از توجّه به امام علیه‌السلام، به هر چیزی که بخواهد توجّه کند اعتباریات و تخیلات است؟!

یاد بزرگان خوب است و اشکالی ندارد؛ ولی اعلان مسئله، طرح کردن مسئله، انتشار مسئله، تبلیغ در قضیه، با این وضعیت و با این کیفیت، آن اشکال دارد.

آن قدر که ما برای تولّد و یا شهادت افراد دیگر مایه می‌گذاریم و برای آنها این مبالغ را خرج می‌کنیم، آیا برای امام جواد علیه‌السلام مایه می‌گذاریم؟! برای شهادت امام هادی خرج می‌کنیم؟! مردم به اندازه‌ی یک دهم آنها، از امام هادی و خصوصیات امام هادی علیه‌السلام اطلاع و خبر دارند؟! اصلاً می‌دانند امام هادی کیست؟ اصلاً می‌دانند پدرش چه کسی بوده است؟! حضرت چه وضعیتی داشته است؟! موقعیت امامتش چگونه بوده است؟! مطالبی که آن حضرت فرموده چیست؟! بله آنقدر اطلاعاتی که افراد می‌توانند از امام علیه‌السلام داشته باشند آنست که امام بود، مرد بزرگی بود و متوکل ایشان را به سامرا تبعید کرد و بعد هم در آنجا سم داد و از دنیا رفت و تمام شد!

در مکتب شیعه توجّه باید به امام علیه‌السلام باشد و بس! این همان مسئله‌ی است که هر چقدر از این مقدار کوتاه بیاییم، خودمان ضرر کردیم! ^۱

۱. سخنرانی در روز عید نیمه شعبان، سال ۱۴۲۷.

و باز نسبت به همین مسئله در کتاب فقاهت در تشیع تذکر می دهند و می فرمایند: «امروزه گاه انسان مشاهده می کند که بعضی ها از روی جهل و نادانی می خواهند برخی از بزرگان از مننه سابقه را حتی بر امام معصوم علیه السلام فضیلت بخشند؛ غافل از اینکه ایشان با این عمل خویش، موجب تنزیل شخصیت و مرتبت آنان گشته اند. و یا اینکه هیچ گونه عیب و نقص و خطا و عمل ناصوابی را حاضر نیستند به آنها نسبت دهند، و در مقام انکار و پرخاش درمی آیند، تو گویی انسان با این اعتقاد- نعوذ بالله- از دین و شرع خارج گشته و راه ارتداد در پیش گرفته است!

روزی با یکی از فضلای مشهد راجع به مطلبی که مرحوم علامه والد- قدس سره- راجع به مرحوم آیه الله بروجردی- رحمة الله علیه- فرموده بودند، مذاکره بود. آن فرد فاضل می گفت: اگر ما نسبت به مرحوم آقای بروجردی خطائی را منتسب کنیم و اشتباهی را متوجه ایشان بنماییم، دیگر کسی برای ما در تشیع باقی نمی ماند!

من گفتم: نماند! آیا مکتب ما قائم به مرحوم آقای بروجردی است یا قائم به امام زمان علیه السلام است؟! آقای بروجردی شاگردی از شاگردان این مکتب است، نه بیشتر! و این نکته ای است که باید سخت بدان اندیشید و بدان پرداخت. دیدگان یک مجتهد در تمامی احوال باید ناظر بر حضرات معصومین علیهم السلام باشد و بس؛ و هیچ کس دیگری را در عرض آنان مشاهده نکند و به حساب نیاورد!»^۱

۱. فقاهت در تشیع، ص ۸۶.

علت تألیف کتاب امام شناسی توسط حضرت علامه طهرانی

حضرت آقا رضوان الله علیه در توضیح علت تألیف کتاب امام شناسی توسط مرحوم علامه طهرانی می فرمودند:

«مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می فرمودند:

”من دیدم موقعیت امام علیه السلام برای مردم ناشناخته است، موقعیت ائمه برای مردم ناشناخته است و مردم در تفکرات نسبت به ولایت اشتباه رفتند و در امامت اشتباه فکر می کنند و تصور می کنند که امام یک فردی است خب مثل سائر افراد، حالا یک قدری بالاتر، یک پله بالاتر، یک درجه بالاتر؛ من آدمم امام شناسی را نوشتم تا بگویم که کسی را نمی توان با امام قیاس کرد، نه اینکه بالاتر و پایین تر است. امام در یک مرتبه ای است که لایقاس بنا احد، کسی از مردم با ما مقایسه نمی شود، تشبیه نمی شود، این هم شاهدش، این هم شاهدش.“

و بعد فرمودند که:

”نتیجه آن امام شناسی این جلد هجدهمی است که من نوشتم.“ تمام دوره هجده جلدی مال همین جلد هجدهم است، این آن نتیجه اش است، نتیجه اش اینست که امام زمان علیه السلام یک مرتبه ای است که لایقاس به احد، کسی را نمی شود با امام قیاس کرد، نباید بگوییم امام علیه السلام بالاتر است، بالاتر یعنی چه؟! مثل اینکه فرض کنید که شما یک رنگ سیاه و یک رنگ سفیدی را در نظر بگیرید و بعد بگویید که سفیدی یک خرده بهتر از آن است! در حالی که این دو رنگ اصلا در دو نقطه مقابل هستند.

مدرکات ما، مدرکات بشری و مدرکات حصولی است، مدرکات

امام مدرکات شهودی و وجدانی است و این دو با همدیگر تفاوت جوهری دارند و تفاوت ماهوی دارند.^۱

حریت عرفاء الهی در طرح مبانی تشیع

حضرت آقا رضوان الله علیه در یکی از جلسات شرح حکمت متعالیه می فرمودند:

«هنگامی که انسان به سیره عملی عرفا نگاه بکند، عرفایی همچون علامه طباطبایی ها، مرحوم قاضی ها، مرحوم آقا یا آقاسید میرزا جوادی ملکی تبریزی؛ واقعا در می یابد که تفکر و عمل آنها با سائرین متفاوت و متمایز است. و به این نکته انسان می رسد که چقدر این عرفاء در روش و منش خود دارای حریت و آزادی بودند! بدون اینکه کسی بتواند دست آنها را بگیرد و بخواهد آنها را در بند بگیرد و ملاحظات و مصالح، آنها را از گفتن حقیقت باز بدارد!

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۲»^۳

اهتمام بلیغ و عزم راسخ حضرت علامه در حفظ حریم ولایت و شعائر دینی

حضرت آیه الله طهرانی در کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام به تبیین شخصیت مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیهما پرداخته و می فرماید:
«از معدود افراد شاخص و مبرز این مکتب به شمار می آید که

۱. سخنرانی در روز عید غدیر، سال ۱۴۳۰.

۲. دیوان حافظ، طبع پیرمان، غزل ۳۷.

۳. شرح حکمت متعالیه، مجلس ۶۰۳.

همچون سائر اعظام و فحول عرصه معرفت و توحید با اهتمامی بلیغ و جدیتی تحسین‌آمیز و عزمی راسخ، قدم راستین در میان نهاد و دامن همّت بر میان بست، و علاوه بر طیّ مدارج کمالیه علوم و فنون ظاهری و متعارف و وصول به ذروه متلألئ عرفان و بصیرت و فقاہت متعارف و مصطلح، از مراتب فعلیت تجرّد و توحید حظّی وافر و نصیبی اوفی به دست آورد و مشام جانش با نفحات عالم قدس، معطر و سویدای ضمیرش از شریعه ماء معین شرع انور سیراب گردید و با حقایق و رموز عالم احکام آشنا گردید و بر اسرار و لطایف اوامر و نواهی اشراف یافت و به اشارات و ظرایف مبانی اسلام مطلع گشت. بدین لحاظ، کلام او حاوی اسرار نهفته و تعبیرش سرشار از رموز ناشکفته و در بیاناتش اشارات و تلمیحات به ملاکات و علل و اسباب مخفیّه بود.

این جانب در طول زمان مصاحبت و معاشرت با آن بزرگ، مواردی را یافتم که نسبت به آنها از حسّاسیت خاصی برخوردار بودند و برای اثبات یا نفی آنها جدّیت و اهتمام بلیغی مبذول می‌داشتند، که از جمله آنها حفظ حریم امامت و ولایت و عدم استفاده از اسامی و الفاظ و عناوین مختصّه به امام معصوم علیه‌السلام در افراد عادی، هرچند بزرگ و عالی‌مقام باشند.

حسّاسیت ایشان در این مورد به حدّی بود که جلد هجدهم کتاب امام شناسی را در همین راستا، در عدم جواز استعمال لفظ امام در غیر از امام معصوم علیه‌السلام به رشته تحریر درآوردند. کتابی که سالیان سال از نشر و پخش آن جلوگیری به عمل آمد و اخیراً در میان

کتاب فروشی‌ها و معارض مشاهده گردیده است.^۱

حرمت استعمال لفظ امام بصورت مطلق بر غیر از امام معصوم

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب شریف امام شناسی می‌فرماید:

«در روایات وارده از ائمه معصومین - سلام الله علیهم أجمعین - إطلاق لفظ امام برای خصوص دوازده امام است به خلاف امام مضاف مثل امام جماعت و امام جیش که در آن اصطلاحی نیست و به همان معنی لغوی باقی است.

ما بسیاری از الفاظی داریم که در اصطلاح از معنی لغوی عدول کرده و استعمالش در غیر معنی اصطلاحی، مُحَرَّم است همچون لفظ «امیر المؤمنین» که از جهت لغت می‌توان به هر کس که بر مؤمنین امارت داشته باشد امیر المؤمنین گفت، اما اصطلاحاً (اصطلاحی که بنیاد گذارنده‌اش خود رسول الله است) به هیچ یک از ائمه طاهرين حتى بر حضرت بقیة الله تعالی فی الارضین استعمال این کلمه حرام است. و فقط از ألقاب خاصه «علی بن ابی طالب» است علیه أفضل الصلاة و السلام. و همچون لفظ بقیة الله، و المهدی، و صاحب الزمان که لغة استعمالشان برای افراد متصف به این اوصاف بلامانع است اما در اصطلاح امامیه و شیعه‌ای که مذهبش را از امامان اخذ کرده است جایز نیست.

در مجلدات «امام شناسی» بالاخص در مجلد اول مقداری و در مجلد

۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۴۶.

چهاردهم به طور تفصیل در این موضوع بحث شده است. ما خدای ناکرده نباید حقایق را فدای أهواء و آراء شخصیّه بنمائیم و گرنه مفت باخته‌ایم و مکتب را فروخته‌ایم. «كُلُّ شَيْءٍ جَاوَزَ عَنْ حَدِّهِ انْعَكَسَ إِلَى ضِدِّهِ».

مکتب شیعه امامیه اثنا عشریّه، امام زمان را امام و زنده می‌داند. دو شمشیر در یک غلاف جمع نمی‌شوند. و ما در برابر امام زنده شرمسار خواهیم بود که از زمان رسول الله تا به حال وی را امام بدانیم و خدای ناکرده در عمل او را کنار بگذاریم و این نشان و علامت خاصّه او را به خود ببندیم.^۱

حضرت آقا رضوان الله علیه در این باره می‌فرمودند:

«آمدند و جلوی این کتاب را گرفتند و گفتند که نباید پخش بشود؛ خوب چرا نباید پخش بشود؟! شما بیا جواب بده! ده جلد کتاب بنویس که نخیر به این دلیل و به این دلیل اشکال ندارد! بسیار خوب، یک آقای نظرش این است و این آقای کوچه بازار هم نبوده است؛ بلکه عالم بوده است. همه هم می‌دانند نظرش این است که گفتن «امام» و اطلاق «امام» بر غیر از امام زمان حرام است! بنده نظرم این است و این هم ادلّه آن.^۲

بسیار خوب، شما هم بیایید جواب بدهید و دلیل بیاورید، خواننده نگاه می‌کند یا این را می‌پسندد و می‌پذیرد یا آن را، این به کجا برمی‌خورد؟!

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

در حکومت اسلامی که حکومت آن، حکومت اثنی عشری است، و قانونش قانون جعفری است، آیا نباید مبانی تشیع در این حکومت باشد؟! آیا حتی نسبت به طرح مبانی باید ضیق باشد؟! الآن که دیگر زمان هارون و مامون نیست! الآن زمان زمان بسط حقایق آن مکتب تشیع است.^۱ در این مکتب شعار: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۲ معمول و متعارف می باشد.^۳

حساسیت و پافشاری علامه طهرانی در عقائد و مبانی مکتب تشیع

حضرت آقا می فرمودند:

بعد از فوت مرحوم آقا روزی من با یکی از آقایان و بزرگان در یک مجلسی نشسته بودم و ملاقاتی داشتم. آن هم پیرمردی بود و او راجع به امام گفتن به آقای خمینی نسبت به مرحوم آقا اعتراض داشت که ایشان خیلی حساس بود! این قدر حساسیت هم ضرورتی ندارد. حالا ما امام جماعت داریم، امام جمعه و امام البلد هم داریم! حالا یک امام هم باشد این اشکالی ندارد!

گفتم که اگر حساسیت ایشان بجا است، خوب این جای ایراد نیست^۴ و بنده هم نظرم همین است که حرام است؛ اما امام جمعه و

۱. شرح حکمت متعالیه، مجلس ۶۰۳.

۲. سوره الزمر (۳۹)، ذیل آیه ۱۷ و آیه ۱۸: «ای پیغمبر! بشارت بده بندگان مرا؛ آنانکه گفتار را می شنوند و گوش فرامی دهند و سپس از نیکوتر آن پیروی می نمایند؛ آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را هدایت فرموده؛ و ایشانند خردمندان.»

۳. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۳.

۴. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۱۳، ص ۱۲۸: قال امير المؤمنين عليه السلام: العصية في

امام البلد همه اینها مقید است و امام مطلق، فقط اختصاص به چهارده معصوم دارد و بس! - از باب اینکه حضرت پیغمبر هم دارای مقام ولایت و حضرت زهرا سلام الله علیها ایشان هم دارای مقام عصمت و ولایت بودند- مسئله نسبت به چهارده معصوم است.

ما در قرآن امام کافر هم داریم ﴿أئمة الکفر﴾؛ حالا چرا شما به این أئمة الکفر، امام بصورت مطلق نمی‌گوئید؟! امام گفتن به عنوان مطلق، در عرف شیعه فقط منصرف به امام معصوم است که به عصمت ذاتی رسیده است. بنابراین، اگر این حساسیت در غیر ما وقع و در غیر موضع است، باید اصل قضیه مورد بررسی قرار بگیرد که اصلش خلاف است و الا آن حساسیتی است که بر اساس عرق دینی بوجود بیاید چه ایرادی دارد؟!^۱

بیان حقائق تشیع هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد

حضرت آیه الله طهرانی در کتاب *اجماع از منظر نقد و نظر* چنین می‌نگارند که: «بیان حقائق نورانی تشیع هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد؛ حدّ و مرز او جهل و خرافات و اوهام و تخیلات است. حدّ او عناد و عصیّت و انانیت و خودباختگی در قبال شخصیتهای کاذب در مقابل شخصیّت امام علیه‌السّلام است. حدّ او ترس و خوف از دست دادن منافع و مصالح دنیوی و عالم غرور و ضلالت است. برای یک عالم شیعی و فقیه مکتب اهل بیت علیهم السّلام فقط امام معصوم علیه‌السّلام حجّیت

الله تورث الجنة والعصیة فی الشیطان تورث النار؛ «پافشاری در راه خدا، سرانجامش بهشت است و تعصّب در مسیر شیطان نتیجه اش آتش دوزخ است.»
 ۱. جلسه ۲۴۳ اسفار.

و سندیت دارد و بس! و تمامی علماء و فقهاء رضوان الله علیهم از صدر اسلام تا انتهای عالم شرع و تکلیف ریزه خوار سفره لایتناهی امام صادق علیه السلام اند، و فقط چشم امید بر آن آستان دارند و عنایت و لطف و کرامت از آن درگاه می طلبند و بس!

در نزد یک عالم شیعی تمام شخصیت ها به هر مقدار و هر مرتبه در قبال شخصیت و شأن یک امام معصوم علیه السلام پوچ و توخالی و غیر معتبر است، و اصلاً به غیر امام علیه السلام نباید به فرد دیگری و لو به یک لحظه نظری بیندازد و رأی او را نیز جویا شود و یا از او استمداد بطلبد.^۱

تعلیقه علامه طباطبائی بر «بحار الانوار» علامه مجلسی قدس الله سرهما

مرحوم علامه طهرانی در یادنامه علامه طباطبائی بنام «مهر تابان» چنین می نویسد:

علامه طباطبائی قدس الله تربته به کتاب «بحار الانوار» مرحوم علامه مجلسی بسیار ارج می نهادند و آن را بهترین دائرة المعارف شیعه از نقطه نظر جمع اخبار می دانستند؛... و معتقد بودند که علامه مجلسی، یک نفر حامی مذهب و احیاء کننده آثار و روایات ائمه علیهم السلام بوده، و مقام علمی و سعه اطلاع و طول باع او قابل تقدیر. و از کیفیت ورود در بحث و جرح و تعدیل مطالب وارده در «مرآة العقول» علمیت این مجتهد خبیر معلوم می شود؛ و اینکه زحمات او تا چه حد قابل تقدیر است ولیکن معذک (با وجود اجتهاد و بصیرت در فن روایات

۱. اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۲۱۱.

و احادیث) در مسائل عمیقهِ فلسفیهِ وارد نبوده است؛ و مانند شیخ مفید، و سید مرتضی، و خواجه نصیر الدین طوسی، و عَلَّامَه حَلّی که از متکلمین شیعه و پاسداران و حافظان مکتب بوده‌اند نبوده است. و بنابراین در بعضی از بیاناتی که دارد دچار اشتباه گردیده است، و این امر موجب تنزّل این دائرة المعارف می‌گردد. و بر این اصل بنا شد در بحارالانوار که طبع جدید می‌شود، ایشان یکدوره مرور و مطالعه نموده و هر جا که نیاز به بیان دارد تعلیقه بنویسند؛ تا این کتاب پر ارزش، با این تعلیقات، مستوای علمی خود را حفظ کند.

این امر عملی شد. و ایشان تا جلد ششم از طبع جدید را تعلیقه نوشتند، لیکن به لحاظ یکی دو تعلیقه‌ای که صریحاً در آنجا نظر عَلَّامَه مجلسی را ردّ کردند، این امر برای طبقه‌ای که تا این اندازه حاضر نبودند نظریات مجلسی مورد ایراد واقع شود خوشایند نشد؛ و متصدی و مباشر طبع، بنا به الزامات خارجیّه، از ایشان تقاضا کرد که در بعضی از مواضع قدری کوتاه‌تر بنویسند؛ و از بعضی از ایرادات صرف نظر کنند.

عَلَّامَه حاضر نشدند؛ و فرمودند: در مکتب شیعه ارزش جعفر بن محمد الصادق از عَلَّامَه مجلسی بیشتر است؛ و زمانیکه دائر شود بجهت بیانات و شروح عَلَّامَه مجلسی، ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین علیهم السلام وارد گردد، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم. و من از آنچه بنظر خود در مواضع مقرر، لازم می‌دانم بنویسم؛ یک کلمه کم نخواهم کرد.

لذا بقیّه مجلّات «بحار» بدون تعلیقه عَلَّامَه طباطبائی طبع شد؛ و

این اثر نفیس فاقد تعلیقات علامه گردید.^۱

عدم جواز سکوت علمای شیعه در مقابل مسائل انحرافی سائر علماء

حضرت آقا رضوان الله علیه در مورد عدم جواز سکوت علمای شیعه در مقابل مسائل انحرافی سائر علماء چنین می فرمایند:

«آیا برای یک عالم شیعه حفظ مکتب و مذهب مهمتر است یا حفظ فلان شخصیت؟! چرا برای این که فلان شخصیت محفوظ بماند حرفهای او را توجیه می کنیم؟! کارهای او را توجیه می کنیم؟! آیا این توجیه کار و افعال و گفتار و تفکر او، موجب نمی شود که افراد بدون توجه به این معایب، تمام این تفکرات را از او بپذیرند. در حالی که این تفکرات همه تفکرات مکتب شیعه!

افرادی که می آیند و شخصیتها را توجیه می کنند و با این توجیه

^۱. حضرت آیه الله طهرانی در کتاب *اجماع از منظر نقد و نظر*، صفحه ۲۱۱ (تعلیقه)، می نویسند: «حقیر در اینجا به مناسبت حال، به یاد قضیه مرحوم علامه طباطبائی قدس الله نفسه الزکیة افتادم که چگونه پس از اشتغال به توضیح و نقد مطالب کتاب نفیس «بحار الأنوار» از ادامه آن به واسطه ایجاد فضای اختناق و خوف دست برداشته، و آن را تا جلد هفتم به اتمام نرسانده به انتهای در آوردند.

اینجانب مراتب تأثر و تأسف شدید خود را نمی توانم پنهان کنم در آنچه که بر جامعه علمی ما بواسطه تحمیل فشار و ایجاد جو نامساعد بر مرحوم علامه طباطبائی جهت این تعلیقه وارد گردید؛ أسفا و هزار بار أسفا از این ابتلائات که این ضایعه علمی را بر حوزه های ما فرود آورد و ما را از این نعمت عظمی و حیاتی محروم ساخت. البتّه این بنده نیز در ضمیر و قلب خود از نفس قدسی و ملکوتی آن بزرگ مرد قویاً کله مندم، و توقع آن را داشتم که ایشان گرچه ظاهراً بواسطه همان مسائل و توهّمات عامیانه نتوانستند به طبع و نشر آن مطالب نفیس قیام و اقدام نمایند، لیکن ایشان می توانستند با استمرار آنها و سپس نشر در موقعیت مناسب، ما را از این فیض عظیم محروم ننمایند؛ و الله العالم بحقائق الاحوال.»

روی نقائص تفکر آنها صحه می‌گذارند و آن نقایص را می‌پوشانند، اینها کارشان مشکل است!

عیب‌جویی و مذمت کردن و سبّ کردن دیگران، همه غلط است؛ اما نکته اینجاست که اگر یک شخصی آمد در کتابش و در صحبتش یک مطلبی را که مخالف با مکتب شیعه است، به عنوان یک تفکر شیعی مطرح کرد و آن تفکر انتشار پیدا کرد، باید در مقابل این مطلب غلط ایستاد؛ نه اینکه به عنوان این که فلان شخصیت است، بیاییم و آن را توجیه کنیم. و آن را رفو و تاویل کنیم! و در مقابل آن سکوت اختیار کنیم.

سکوت در اینجا، سکوت در قبال خلاف است! این سکوت در مقابل امام صادق علیه‌السلام ایستادن است، اینجا نمی‌شود گفت که حالا حرفی نزنید و چیزی نگویید و مطرح نکنید و کاری نکنید، مسئله اینطور نیست!

اگر شخصی می‌آید به عنوان یک عالم، مسئله‌ای را مطرح کند که مخالف با مبانی مکتب تشیع و عقاید است؛ نباید انسان در این مورد سکوت کند؛ سکوت در اینجا تمام زحمات امام صادق علیه‌السلام را زیر پا می‌گذارد! سکوت در اینجا تمام تلاش‌های ائمه را از بین می‌برد! هزار و چهارصد سال ما آمدیم با اهل تسنن احتجاج کردیم که خلیفه‌ی ثانی آمد در مقابل وحی ایستاد و - نعوذ بالله - نسبت هذیان و خرافه‌گویی به پیغمبر داد! حالا یک نفر عالم شیعی بلند می‌شود می‌گوید: اصل این قضیه دروغ است! بعد هم بگوییم ساکت بنشینیم و حرفی نزنیم و مسائلی نگوییم!

با این حرف مکتب و مبانی تشیع زیر سؤال می‌رود! اینجاست که

ما به جای اینکه آن مسئله‌ی متابعت از امام علیه السلام را بگیریم و به او عمل کنیم، می‌آییم و آن حقیقت و واقعیت را با سائر مسائلی خلط می‌کنیم. مسائلی همچون موقعیت‌های روز، شرایط روز، مصالح روز، منافع روز، مقتضیات روز و امثال ذالک، آن واقعیت را با اینها می‌آییم خلط می‌کنیم و قاطی می‌کنیم، با همدیگر عجین می‌کنیم، یک آش شله قلمکاری می‌دهیم بیرون! نه این نمی‌شود.^۱

حکایاتی درباره غیرت دینی آیه الله بروجردی

حضرت آقا در یکی از جلسات شرح حدیث عنوان بصری به مناسبتی از مرحوم آیه الله بروجردی یاد می‌کنند و نقل می‌کنند که:

«مرحوم آقا- رضوان الله علیه- از مرحوم آیه الله بروجردی- رضوان الله علیه- خیلی تعریف می‌کردند. از صداقت ایشان، از بی‌هوایی ایشان، از عرق دینی و حمیت ایشان تعریف می‌کردند و می‌فرمودند:

یک روز در ایام دهه ماه صفر بود، ایشان در منزلشان بودند، دستجات و هیئات مذهبی اینها می‌آمدند، در همان منزل آقای بروجردی عزاداری می‌کردند و می‌رفتند. یک روز ایشان در همان اتاق خودشان نشسته بودند، منتظر بودند که این دستجات می‌آیند، می‌شنود که یک نفر از بیرون صدا می‌زند "برای سلامتی حضرت آیت الله العظمی، مرجع فلان کذا و کذا، عالم تشیع آقای بروجردی و امام زمان صلوات!"

۱. سخنرانی عید نیمه شعبان، سال ۱۴۲۷.

تا مردم صلوات می فرستند، ایشان پنجره اتاقش را که مشرف بر حیاط بود باز می کند و با صدای بلند می گوید:

این چه بی تربیتی بود که این حرف را زد؟! این چه بی ادبی بود که آمد و این مطلب را گفت؟! برود، برود، منزل من نیاید، منزل من نیاید! این را می گویند مرد راست، مرد درست. کوتاه نیامد؛ یعنی نشست که تعریفش را بکنند بعد هم با یک حالت تواضعانه بگوید: ما که قابل نیستیم!

همچنانکه برخی این حرفها را می زنند.

نخیر، می زند در دهانش و بیرونش می کند. نشستن و گفتن: "ما قابل نیستیم"، "این مطالبی را که برای ما می گویند، ما قابلیت نداریم"، این بیشتر باعث ترفع و باعث بالا رفتن شخصیت کاذب فرد در میان جامعه خواهد شد، نه باعث نزول او؛ می گویند چقدر فرد متواضعی است، گریه هم می کنند، تعریفش را می کنند و گریه می کند!

نه آقا! این حرفها غلط است و این حرفها را دیگر نزنید و اگر زدید فلان خواهد شد. اینطوری باید برخورد بشود. اگر برخورد نشود جامعه رو به انحطاط می رود. در وهله اول برای خود انسان مضر است و خود انسان را به هلاکت می اندازد و در وهله دوم مسائل و مفاصد دیگری که مترتب بر این قضیه می شود، آن را چگونه ما از مد نظر دور نگه داریم؟! باز این مطلب را مرحوم آقا از آقای بروجردی - رضوان الله علیه -

ایشان نقل می کردند، می فرمودند:

وقتی ایشان آمده بودند در قم، می خواستند یک سفری به مشهد مقدس جهت عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، بکنند. بعضی از اطرافیان ایشان به ایشان پیشنهاد می کنند: آقا! الآن رفتن

به مشهد و زیارت امام رضا صلاح نیست! ایشان می گویند: چرا صلاح نیست؟ می گویند: الآن شما تازه به قم آمدید، هنوز موقعیت مرجعیت شما تثبیت نشده، هنوز آوازه و شهرت شما به اکناف عالم نرسیده است، هنوز افراد از وجود شما و مرجعیت شما آن اطلاع کافی را ندارند، شما از اینجا بلند می شوید می روید به طرف مشهد، در شهرها آن استقبال که شایسته و بایسته وجود شریف و ذی جود حضرت مولانا و مرجع تقلید عالم تشیع است، آن استقبال انجام نمی شود و این برای مرجعیت، این خودش موجب کسر است، موجب کساد است. آقای بروجردی می فرمایند که: من زیارت امام رضا را به خاطر استقبال و این مسائل ترک کنم؟! من ترک نخواهم کرد.»^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۳۸.

فصل سوّم: تأثیر میزان ادراک مقام ولایت امام علیه السّلام، در کیفیت اجتهاد و صدور فتاوی

تفاوت فتوای اولیاء الهی با سائرین، بخاطر اختلاف در میزان فهم و ادراک مقام
ولایت

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در مقدمه کتاب *اجتهاد و تقلید*

می نویسد:

«برای روشن شدن مسئله و تذکر و تنبّهی برای اخوان فضلاء و
مجتهدین و اهل درایت مناسب می بینم به ذکر داستانی بپردازم که خود
نیز شاهد و ناظر در قضیه بوده‌ام و حقیقت مبانی رشیکه و رقیقه مکتب
ولایت و زعمای شایسته و حقیقی آن را بالعیان دریافته‌ام.

در سنواتی که مرحوم والد - قدّس سرّه - در مشهد مقدّس رحل
اقامت افکنده بودند و معتکف حریم و حرم کبریائی حضرت ثامن
الائمّه ارواحنا فداه شده بودند، روزی یکی از علمای معروف طهران که
به مشهد مشرف شده بود به دیدن ایشان می آید و بنده نیز در منزل و

مجلس حاضر بودم. در ضمن صحبت سخن از تخریب مدرسه خیراتخان و انضمام آن به محوطه آستان قدس به جهت توسعه و رفاه حال زائران به میان آمد، و آن فرد عالم که خود نیز ظاهراً از متصدیان و مسئولان آن مدرسه بود، سخت برآشفته و با شدت و حدت این تخریب را با تعابیر تند و غیر متعارف محکوم نمود و گفت:

من پیش از تخریب رفتم طهران و با مرحوم آیه الله خمینی این مطلب را در میان گذاشتم و گفتم: ببینید در زمان مسئولیت و اقتدار شما چه می کنند و یک امر خلاف شرع بین را- که همان از بین بردن وقف و تغییر و تبدیل آن به موضوعی دیگر است- دارند انجام می دهند! ایشان از شنیدن سخنان من خیلی متغیر شدند و لرزیدند و گفتند: «فوراً با مسئول آستان قدس تماس بگیرید و بگویید که این کار را انجام ندهند.»

ما از نزد ایشان خارج شدیم و با مشهد تماس گرفتیم تا پیغام ایشان را به فرد مسئول ابلاغ کنیم، ولی هر چه سعی کردیم نتوانستیم با ایشان صحبت کنیم و بالأخره کار از کار گذشت و مدرسه تخریب شد و وقف به کلی زیر پا گذاشته شد و از بین رفت.

پس از ختم سخنان ایشان مرحوم والد- قدس سره- فرمودند:
 ”در زمان موسی بن جعفر علیهما السلام، منصور دوانیقی علیه اللعنة به مکه رفت و هنگام انجام طواف مشاهده کرد که صحن مسجد الحرام برای طواف حجاج کفاف نمی دهد و لذا تصمیم گرفت که خانه های اطراف مسجد را بخرد و به بنای مسجد الحرام بیفزاید. بعضی از افراد حاضر به فروش شدند و برخی دیگر از فروش منازلشان امتناع ورزیدند. منصور دوانیقی در کار آنان متحیر گردید، پس دستور داد فقهاء را دعوت کنند و در این باب از ایشان استفسار

نماید.

تمامی فقهاء بالاتفاق حکم نمودند که: کاری نمی‌توان کرد؛ زیرا آنان صاحبان شرعی این خانه‌ها هستند و أخذ بالقوه و قهراً غصب و حرام می‌باشد و چاره‌ای نیست که از گرفتن این منازل صرف نظر نمایی.

در این هنگام منصور چاره کار را در استفسار از موسی بن جعفر علیهما السلام دید و پیکی به مدینه فرستاد و از آن حضرت تقاضای رفع معضله را نمود. امام موسی بن جعفر علیهما السلام در پاسخ نامه چنین مرقوم فرمودند:

«درباره جواز و عدم جواز تخریب این بیوت و توسعه مسجد الحرام، به این فقهاء بگو: آیا بناء کعبه مقدم بوده است بر تملک صاحبان این بیوت یا تملک صاحبان این بیوت بر بناء کعبه مقدم بوده است؟! و به عبارت دیگر: آیا کعبه در جوار و همسایگی این افراد قرار گرفته است یا اینکه این افراد به جوار کعبه التجاء آورده‌اند و تبرک جسته‌اند؟!»

اگر اینها ابتدئاً در اینجا ساکن بوده‌اند و سپس کعبه در جوار این افراد مستقر گردیده است، حق با اینها می‌باشد؛ و اگر کعبه پیش از اینها بنا شده است و این افراد و پدرانشان و صاحبان این بیوت پس از بنای کعبه به این مکان مقدس پناه آورده‌اند، در این صورت حق با کعبه و بیت الله است که متعلق به همه افراد است إلی یوم القیامة، و اینها نمی‌توانند از حق کعبه بکاهند و آن را محدود نمایند! و اگر این افراد با رضا و رغبت و طیب خاطر منازل خود را واگذار نمودند، فبها؛ و الاً قهراً خانه‌های آنها را تصرف کن و در عوض منزلی به آنها در جای دیگر واگذار نما.»

منصور دوانیقی فقهاء را جمع نمود و فتوای امام موسی بن جعفر

علیهما السلام را برای آنها قرائت نمود و همگی از این حکم و فتوای متین و اعجاب‌انگیز متحیر گشتند.^۱

مرحوم والد رضوان الله علیه وقتی این قضیه را نقل کردند، آن مرد عالم فوراً گفت:

“آقا چطور شما قیاس می‌کنید بین داستان مکه که حج واجب است و بین زیارت امام رضا علیه السلام که مستحب است؟! و اگر این مسئله صحیح باشد، می‌توان برای غسل روز جمعه که مستحب است، حکم کنیم فردی که متمکن از تحصیل آب نیست برود از جیب مردم پول آب را بدزدد و بچاپد تا اینکه توفیق غسل جمعه را پیدا نماید!”

و سپس با خنده‌ای که حاکی از نوعی استخفاف به مطلب است ادامه

داد:

“زیارت امام علیه السلام مستحب است و تخریب وقف شرعاً حرام است، و کجا می‌تواند امر مستحب با امر حرام شرعاً تقابل و حکومت نماید؟! آخر این چه کلامی است که می‌فرمایید!

تازه علاوه بر این اصلاً مسئله فیما نحن فیه با قضیه مکه تفاوت دارد؛ در آنجا ابتدائاً خانه کعبه ساخته شد و سپس افراد آمدند و در جوار بیت الله سکنی گزیدند، ولی در اینجا ابتدائاً قریه بوده است به نام سناباد سپس بدن مطهر امام علیه السلام را آوردند و دفن کردند؛ پس در اینجا حق مردم مقدم است بر حق امام علیه السلام.”

مرحوم والد - رضوان الله علیه - هیچ سخن نگفتند و به سکوت پرداختند و بنده نیز در بهت و حیرت از این همه جهالت و بی‌خبری

^۱ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۳۰.

ماندم که چطور این افراد را فراگرفته است که فرقی بین استحباب زیارت ثامن الائمه و بین غسل جمعه و خوردن گردو همراه با پنیر نمی گذارند؛ و اسفاه و وامصیبتاه و واجهلا!

آخر این درد را به که باید گفت که ناموس تشیع و تمام هستی و وجود مکتب حق و همه سرمایه حیات و همه چیز یک مسلمان، همان ولایت و امامت است؛ و بدون آن همه ما صفر صفر صفر می باشیم!

فردا صبح که در خدمت مرحوم والد به حرم مطهر مشرف می شدیم، من به ایشان عرض کردم: آقا جان! این مطلب دیروز شما را اینها اصلاً نمی فهمند تا بخواهند درباره آن تفکر نمایند! و به طور کلی افق ادراک و فهم این افراد امکان ندارد به این مبانی و مطالب دسترسی پیدا کند.

ایشان فرمودند:

”بله آقا! اینها خیال می کنند زیارت امام علیه السلام مثل سائر مستحبات و رفتن به این طرف و آن طرف است، هزار وقف در ازای یک زیارت امام رضا علیه السلام پوچ است و محواست و فانی است؛ هر چه هست در ولایت است و آن باید رأس و تاج همه امور و مسائل قرار گیرد، و همه امور باید در راستای تحقق آن سنجیده و ارزیابی شود.“

و سپس فرمودند:

”اینها چیزی از دین و شریعت جز مفاهیم و الفاظی نمی دانند.“

حقیر در اینجا عرض می کنم: این سخنان از بنده و امثال بنده نیست، از فردی است که در حوزه نجف به کیاست و درایت و احتجاج و اعلمیت و حکمت و اتقان زبانزد همگان و مشاراً بالبنان بوده است. و

این است فرق بین فقیه و عارفی که دیدگاهش به احکام بر سرچشمه وحی و منبع تشریح گشوده شده است، و بین افرادی که با معرفت سطحی و عامیانه در پایین ترین مرتبه از مراتب شناخت و ادراک بسر می‌برند.

در اینجا است که مسئله فوق‌العاده خطیر و حسّاس می‌شود، مخصوصاً اخلاء روحانی و فضیلتی مکرّم و متولیان ایام آل محمد باید سخت نگران موقعیت و شرایط خویش باشند و خدای ناکرده به واسطه غلبه هوی و وسوسه شیطان و توهمات قدم از جاده حقّ و صدق فراتر نگذارند و مسئولیت و تعهدی را که از عهده حمل آن بر نمی‌آیند به دوش نگیرند و همواره جانب احتیاط و حزم را رعایت کنند.^۱

توجه صرف علّامه طهرانی به امام رضا علیه السلام هنگام تشرّف به مشهد مقدّس

حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب مهر فروزان می‌نویسند:

«مرحوم علّامه طهرانی هر سال در فصل تابستان به مشهد مقدّس، عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف می‌شدند. در یکی از سنوات که مرحوم علّامه طباطبایی و مرحوم شهید آیه الله مرتضی مطهری نیز به شرف تشرّف مشرف بودند، آیه الله مطهری به ایشان می‌گویند:

ما با علّامه طباطبایی قرار گذاشتیم برای زیارت مرحوم حاجی سبزواری به سبزواری برویم، شما هم اگر تمایل دارید تشریف بیاورید. علّامه طهرانی عذری آورده، از رفتن اظهار عدم تمایل نمودند؛ و آن

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۲.

دو بزرگوار به زیارت جناب حکیم سبزواری نائل آمدند.

مرحوم علامه طهرانی بعدها فرمودند:

«کسی که به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام می آید، چطور می تواند وقت خود را به زیارت امثال حاجی سبزواری صرف نماید؟! هزاران حاجی و غیر حاجی، همه مندک و فانی در ولایت مطلقه آن حضرت، و مستفیض از بحار فیوضات بیکران آن ظهور اتم سرمدی می باشند؛ حیف نیست که انسان توجه خود را از آن آستان ملائک پاسبان، به ریزه خوارانی چون حکیم سبزواری و غیره مصروف بدارد!»

و نیز می فرمودند:

«کسانی که برای زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام با ماشین می آیند، نباید در بین راه قصد زیارت بزرگانی امثال: بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ عطار در نیشابور و حکیم سبزواری در سبزوار را بنمایند؛ زیرا زائر علی بن موسی الرضا فقط و فقط باید به شخص آن حضرت توجه نماید و از غیر او - که همه فانی و مندک در ذات او و ولایت اویند - چشم بپوشد؛ و زیارت علی بن موسی الرضا موجب زیادی مثوبه به هزاران مقابل برای زائر و مزورهای در بین راه خواهد بود.»^۱

دوری از فضای فلسفه و عرفان منشأ لغزش نسبت به علم امام علیه السلام

ایشان در کتاب *اسرار ملکوت* می فرمایند:

«مرجع تقلید بزرگ و استوانه فقه و درایت در عصر خویش، مرحوم آیه الله شیخ محمد حسن، صاحب کتاب *جواهر الکلام*، در باب

^۱. مهر فروزان، ص ۱۱۱.

طهارت، جلد ۱، صفحه ۱۸۲، پس از نقل بعضی از اخبار در مورد
تحدید آب کرّ و اختلاف آنها با یکدیگر می گوید:

و يَدْفَعُ أَوَّلًا بِأَنَّ دَعْوَى عِلْمِ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِذَلِكَ
مَمْنُوعَةٌ وَ لَا غَضَاظَةَ، لِأَنَّ عِلْمَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَيْسَ كَعِلْمِ الْخَالِقِ
عَزَّ وَجَلَّ؛ فَقَدْ يَكُونُ قَدْرُهُ بِأَذْهَانِهِمُ الشَّرِيفَةِ وَ أَجْرَى اللَّهِ الْحُكْمَ عَلَيْهِ؛

”مطلب اوّل با این بیان ابطال می شود: اینکه ما مدّعی شویم پیامبر
اکرم و یائمه به این مسئله (مسئله تشخیص آب کرّ) علم دارند، ممنوع
است، و این جهالت موجب وهن و کسر شأن آنان نمی گردد، زیرا علم
آنها با علم پروردگار متفاوت است؛ چون ائمه علیهم السلام این حکم
را به واسطه روایت آن از پیامبر اکرم در سینه هایشان حفظ و بعد نقل
کرده اند- و ممکن است در نقل این حکم اشتباه کرده باشند- در
حالی که خداوند حکم را بر اساس همان حدّ واقع و نفس الامر قرار
داده است.“

واقعاً عجیب است! خوب این حرف چه فرقی با کلمات اهل تسنّن
نسبت به ائمه ما می کند؟ آن هم از عالمی این چنین متبحّر در فقه و
روایت! و از یک طرف چنان مضحک، گویا ایشان ذهن مبارک امام
علیه السلام را با اذهان عادیه مردم مقایسه می نمایند، و نقل روایات و
احکام از جانب حضرات معصومین علیهم السلام را همچون نقل
حکایات و اخبار از جانب مردم می دانند؛ و هم چنان که لغزش و اشتباه
و سهو و تصحیف در کلمات و تعابیر افراد در هنگام نقل مطالب الی
ما شاء الله به چشم می خورد، باید الزاماً در کلمات ائمه علیهم السلام
هم همین طور بوده باشد!

به راستی که خنده آور است! ایشان نمی دانند که ذهن و نفس

مقدّس امام علیه‌السلام با اتّصال به صُقع ملکوت و منبع و ینبوع و سرچشمه وحی الهی از همان مبدأ جعل و وضع، تلقّی احکام را نموده و برای مردم بیان می‌نماید، نه به نحو حفظ و یادداشت که کار سائر افراد بی‌بضاعت از این نعمت و لطف اعظم الهی نسبت به اولیای خودش می‌باشد!»^۱

ایشان در بخشی دیگر می‌فرمایند:

«آن وقت چطور امام علیه‌السلام در یک مسئله به این سادگی که تحدید و اندازه آب کرّ است، دچار اشتباه و خطا می‌شود در حالی که عقلاً این اشتباه موجب اشتباه امّت و انحراف آنان از احکام الهی و بطلان طهارت و عبادت و تأخیر بیان از وقت حاجت خواهد شد! و بطلان این از ابده بدیهیات و اوضح و اضحات خواهد بود.

جای تعجب است که پس از ۱۴۰۰ سال از ظهور مکتب اسلام و تبیین حقایق رشیکه و رائعه از جانب اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، مطالبی به گوش می‌رسد، تو گویی زمان، زمان ظهور اسلام و سنوآت اوّلیه بعثت و رسالت است!!

اینجاست که به طور وضوح نقصان و خلأ مسئله اعتقادات و التزام به معارف مبدأ و معاد و اطلاع بر حقایق اصیل عرفان تشیع و حقیقت ولایت و کیفیت نزول مراتب اسماء و صفات بر قلب امام حیّ زمان علیه‌السلام و تلقی انوار و افاضات حضرت سبحان از جانب نفس ولیّ زمان، به خوبی روشن و آشکار می‌گردد.

و تا کسی از سرّ این معارف اطلاع حاصل نکند، در وادی حیرت و

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۹۵.

سرگشتگی، حیران و مبهوت و از مشارب انوار یقین و معرفت بی بهره خواهد ماند، گرچه با عباراتی لطیف و توأم با تواضع و ابراز تقدس در مقام تعریف و بیان شخصیت ائمه برآید؛ زیرا تا جوهر معرفت ولایت و اکسیر ذوق و چشش سرّ عالم وجود که همانا حقیقت ولایت حضرات معصومین علیهم السلام است به واسطه، درس و مطالعه و تدبّر و تحقیق در رشته فلسفه و عرفان و ورود در وادی مراقبه و ریاضت و اتباع کامل از منهج و ممشای آن بزرگواران و اشتغال به ذکر الهی و تصفیه قلب و سرّ حاصل نگردد، مطلب همین است که مشاهده می‌کنیم، گرچه شخص در فنون مختلف علم متبحر و در رشته‌های گوناگون ید طولایی داشته باشد.^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۹۹.

فصل چهارم: خلأ حوزه های علمیّه از مسائل حکمی و شهودی نسبت
به مقام ولایت امام علیه السّلام و توحید بواسطه انغمار در ظاهرگرایی
دینی و ماتریالیسم اسلامی و دور شدن از عقلائیّت

اهتمام شدید حوزه نجف در تدریس فلسفه و عرفان

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می فرمودند:

«آیه الله شهید: حاج سیّد محمّد علی قاضی طباطبائی رضوان الله
علیه که تعلیقهای بر کتاب *الفردوس الأعلی* تألیف آیه الله المعظم: حاج
شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء نوشته است، از جمله مطالبی که در
مقدمه آن آورده است، اینست که:

”در هر زمان حوزه علمیّه نجف مرکز بحث و تحقیقات علمی و
فلسفی، و ذبّ از حریم مقدّس اسلام بوده است. ولیکن برادران ما
بالبطع و یقین بدانند که: از مکائد دشمنان دین از امم اجنبی آنست
که این حوزه را براندازند و این مرکز تشیع و اسلام را نابود کنند. و
به این امر موفق شدند و سعی بلیغ و تمام دارند تا کم کم مردم را در
امر تقلید به غیر نجف سوق دهند. و بعد از اوائل این قرن، بسیاری

از علوم در نجف ضعیف شد؛ و در پیامد این امر، جمعی از اساتید در این حوزه کبیره، از تدریس بعضی از علوم درنگ نمودند، وَ صَارَ هَذَا الْأَمْرُ مِنَ الْجِنَايَاتِ الَّتِي لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَّا التَّيَقُّظُ، وَ سَدُّ هَذِهِ الثُّلَمَةِ بِالْحُرِّيَّةِ التَّامَّةِ فِي تَحْصِيلِ الْعُلُومِ بِشَتَّى أَنْوَاعِهَا.^۱

و این توقف و درنگ کردن مدرسین را در جامعه نجف از تدریس علوم عقلیه و فلسفه و حکمت و عرفان، باید از جنایاتی به

۱. مقدمه «الفر دوس الأعلى» صفحه یز و صفحه یح. و أيضاً در همین مقدمه از صفحه یا تا صفحه یه گوید: وَ كَانَتْ الْحُرِّيَّةُ التَّامَّةُ فِي دِرَاسَةِ الْعُلُومِ مِنْ مَعْقُولِهَا وَ مَقُولِهَا وَ التَّوَسُّعِ فِي اقْتِنَائِهَا وَ تَحْصِيلِهَا عَلَى أَنْوَاعِهَا سَائِدَةً عَلَى تِلْكَ الْجَامِعَةِ (بِعْنَى النَّجْفِ الْأَشْرَفِ) وَ فَتَحَتْ طُرُقَاتٍ سَهْلَةً فِي التَّحْلِيلِ وَ التَّحْرِي الْعِلْمِيِّ وَ تَنْوِيرِ الْأَفْكَارِ فِي الْبَحْثِ وَ التَّنْقِيْبِ النَّظَرِيِّ، وَ اجْتَمَعَ فِيهَا أَيْضاً جَمْعٌ مِنْ أَكْبَرِ الْحُكَمَاءِ الْمُتَشَرِّعِينَ وَ الْعُرَفَاءِ الشَّامَخِينَ وَ الْمُرَبِّينَ لِلنُّفُوسِ بِالْحِكْمَةِ الْعَمَلِيَّةِ وَ الدِّرَاسَةِ الْعِلْمِيَّةِ، وَ بَتَّخَلُّقِهِمْ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ وَ بَخَشِيَّتِهِمْ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ بَتَّحْلِيهِمْ بِالْفَضَائِلِ الْإِنْسَانِيَّةِ. وَ مَا كَانَ مِنْ نِيَّاتِهِمْ إِلَّا خِدْمَةُ الْبَشَرِيَّةِ، مَعَ مُرَاعَاتِهِمْ الطَّرِيقَةَ الْمُثَلِّيَّ وَ الشَّرْعَةَ الْوَسْطَى فِي بُحُوثِهِمْ الْقِيَمَةَ وَ دُرُوسِهِمْ الْعَالِيَةَ وَ تَجَنُّبِهِمْ عَنِ الْجُمُودِ وَ الْوُقُوفِ عَنِ تَحْصِيلِ الْعُلُومِ وَ الرَّجُوعِ إِلَى الْقَهْقَرَى. وَ بِسِ از آنکه مفصلاً از آقا شیخ محمد باقر اصطهباناتی (استاد علامه آیه الله حاج سید محمد حسین طباطبائی أعلى الله تعالی مقامه در فلسفه) و مهارت ایشان در تدریس حکمت متعالیه ذکر میکند، می گوید:

و أيضاً كان من مشاهير المدرسين للحكمة المتعالية في ذلك الوقت، الشيخ العلامة الجامع لأنواع العلوم: الحاج الميرزا فتح الله الشهير بشيخ الشريعة الاصفهاني المتوفى سنة ١٣٣٩ الهجرية القمرية، الذي تقلد الزعامة العامة والمرجعية في التقليد والفتوى مدة يسيرة في أواخر عمرة الشريف، فإنه عند قدومه من إيران إلى العراق مجازاً من علماء إصفهان سنة ١٢٩٥ الهجرية، كان مدرساً كبيراً في الحكمة والكلام والفلسفة العالية والمعارف الدينية. تا آنکه گوید: «و أيضاً كان من الجهابذة في الحكمة والفلسفة و من المدرسين في هذه الجامعة، الشيخ العلامة الحكيم: الشيخ أحمد الشيرازي المتوفى ١٣٣٢ الهجرية، الجامع بين المعقول والمنقول. و هو أيضاً من أساتذة سماحة شيخنا العلامة يعنى الشيخ محمد الحسين كاشف الغطاء» آدم الله أيامه. «تا آنکه گوید: «فلو أردنا إحصاء المدرسين والاساتذة الكبراء في المعقول والأخلاق والعرفان والحديث والرجال و علوم القرآن في أوائل هذا القرن لطال بنا الكلام- إلخ»

حساب آورد که هیچ چیز نمیتواند شکاف آن را مرمت کند و خسارتش را جبران نماید مگر بیداری مدرسین و اهل علم به پر کردن این شکاف را با حریت تامه نفس آزاده خود، در تحصیل و تدریس جمیع انواع و اقسام علوم.

و خود مرحوم کاشف الغطاء در این کتاب گوید:

وَ الظَّاهِرُ بَلِ اليَقِينِ أَنَّ أَقْوَى المُسَاعِدَاتِ وَ أَعَدَّ الاسبَابِ وَ
المُوجِبَاتِ لِلتُّوْصُولِ إِلَى مَقَاصِدِ اَمْنَاءِ الوَحْيِ وَ كَلِمَاتِ الانْبِيَاءِ وَ
الْاَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّمَا هُوَ فَهْمُ كَلِمَاتِ الْحُكَمَاءِ الْمُتَشَرِّعِينَ.^۱؛
”و ظاهراً بلکه یقیناً، نیرومندترین وسائل کمک، و مهیئاترین
اسباب و موجبات وصول برای دریافت کردن مرادها و مقصودهای
امنای وحی الهی، و گفتار انبیاء و اوصیاء علیهم السلام فقط منوط به
آنست که آدمی کلمات حکمای اهل شریعت را بفهمد.“

حقیر رساله‌ای در اهتمام و لزوم خواندن علم حکمت و عرفان بطور
مختصر نگاشته‌ام؛ و نام جمع کثیری از جهابذه علماء و أساطین فقهات
تشیع را از صدر اسلام تا کنون که به علم فلسفه و عرفان اهتمام آکید
داشته‌اند، و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث، از مدرسین
عالی‌مرتب این علوم محسوب می‌شده‌اند، ضبط و ثبت نموده‌ام که هنوز
بطبع نرسیده است.^۲

رجوع به رساله مذکور اینک که لزوم تدریس و تحصیل حکمت
متعالیه و فلسفه سامیه، و تحصیل عرفان و ربط به عالم ربوبی و جهان
ماوراء طبیعت و لقای حضرت احدیت، و لزوم مشاهده و معاینه و

۱. الفردوس الأعلى، ص ۴۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب سرالفتوح ناظر بر پرواز روح.

برهان یقینی بر ربط قدیم با حادث و احاطه و سیطره خداوند خالق حکیم و علیم، در حوزه‌های مقدّسه علمیّه که دانشگاه‌های انسان سازی و آدم پروری و مکتب تعلیم و تعلّم قرآن و إشاعه روح و سرّ پیامبر و مقام ولایت است روشن شد و ضرورت شدید آن مشهود گشت.^۱

حوزه نجف برای مقابله با الحاد و مادی‌گری کاری انجام نداد

حضرت آقا در کتاب اسرار ملکوت به نقل از علامه طهرانی رضوان الله علیهما

می‌نویسند:

«یکی از علما و فضلای معروف و مبرّز و متّقی طهران برای من نقل کرد که در سفری که به عتبات عالیات داشت، ملاقاتی با مرحوم آیه‌الله حاج سیّد ابوالقاسم خویی - رحمة الله علیه - در نجف اشرف دست داد، و در ضمن صحبت به ایشان اظهار می‌کنند که: حوزه نجف برای مقابله با الحاد و ترویج مادی‌گری و هدم مبانی توحید و معتقدات مذهبی که در این آزمونه با شدّت و حدّت از طرف مادیون و جامعه غرب در ممالک اسلامی در حال گسترش و نفوذ است چه مسئولیتی را به عهده گرفته و چه کاری و دستاوردی تا کنون صورت داده است؟ ایشان در پاسخ فرمودند: آیا شما به علما و فضلایی نظیر مرحوم آقا شیخ محمّد حسین اصفهانی و آقا شیخ محمّد رضا مظفّر و شیخ محمّد جواد بلاغی توجّه ندارید که با تألیف کتب ارزشمند خود به مبارزه و مقابله با تهدیدهای آنان برخاسته‌اند؟ آن شخص عالم در جواب می‌گوید: آیا این شخصیت‌های مورد

۱. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبد الکریم سروش، ص ۴۶.

نظر شما، محصول و دست‌پرورده و نتیجه حوزه هستند در این علوم و کسب معارف الهیه از فلسفه و تفسیر و عرفان و غیره، یا خود منفرداً و منعزلاً عن الحوزه اقدام به اکتساب و اقتناع این امور نموده‌اند تا توانسته‌اند خود را به سلاح منطق و برهان مجهز و با اندوخته‌ای بس گران‌سنگ و ارزشمند از علوم و معارف اسلامی به نبرد با بی‌دینی و الحاد پردازند؟! ایشان در پاسخ گفتند: نه، حوزه برای آنها کاری نکرده است بلکه خود اینها تنها به این امر مهم و حیاتی پرداخته‌اند.

بعد ایشان به مرحوم آیه‌الله خوئی گفتند: چرا شما به درس تفسیری که سابقاً در نجف اشتغال داشتید ادامه ندادید؟

آیه‌الله خوئی گفتند: شرایط به نحوی پیش آمد که دیگر نتوانستم!! ایشان در پاسخ آیه‌الله خوئی گفتند: چطور علامه طباطبایی با وجود شرایط مماثل و تضییقات و ناملایمات به درس تفسیر و فلسفه و حکمت ادامه می‌دهد و حوزه معارف الهی را هر روز بیش از پیش رونق و توسعه و پربرتر می‌گرداند؟!

مرحوم آیه‌الله خوئی می‌گوید: ایشان (علامه طباطبایی، رضوان الله علیه) خود را قربانی کرده است! یعنی خود را و مصالح مادی دنیوی خود را فدای مصلحت اسلام و رضای حضرت حق متعال نموده است. آنگاه مرحوم آقا به آن مرد عالم توجه کرده و می‌فرمایند:

آیا این پاسخ صحیح است؟ و آیا با این پاسخ دیگر مسئولیتی بر عهده انسان باقی نمی‌ماند؟ و آیا حوزه نجف می‌تواند پاسخی برای کتمان حقایق شرع انور و عدم اشتغال به دروس حیاتی و پایه‌ای علوم

اهل بیت علیهم السلام، همچون تفسیر و فلسفه و عرفان بدهد؟!»^۱

بی‌مهری حوزه نجف نسبت به حکما و عرفای الهی

حضرت آقا در مورد بی‌مهری حوزه نجف نسبت به حکما و عرفای الهی

می‌فرمایند:

«در اینجا است که دیگر مسائل و قضایا صورت دیگری به خود می‌گیرد و جایگاهی که باید از آن نشر معارف عالی‌ه‌ی و علوم راقیه ولایت علوی صورت پذیرد، نه تنها به صورت مکانی برای پرداختن به صرف احکام عملی فقهی در می‌آید، بلکه با نشر اکاذیب و ایجاد تضییقات و فشارهای روحی و هدم شخصیت‌های والای مکتب تشیع و اولیای الهی به ستیز و نبرد با اعلای کلمه توحید و معارف سنّیه نبوی و عرفان اصیل مکتب اهل بیت علیهم السلام بر می‌خیزد؛ تا جایی که مرحوم اصفهانی (حاج شیخ محمد حسین) را که به تصدیق شخص آیه‌الله خویی - رحمة الله علیه - از مفاخر عالم اسلام است، به واسطه سجده‌های طویل در حرم مطهر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام، به تصوّف و صوفی‌گری متّهم می‌نمایند و رساله‌های عملیه او در مطبعه بغداد دستخوش حریق و نابودی می‌گردد. از شخصیتی بی‌نظیر و عالمی وارسته و انسانی ملکوتی، عارف ربّانی و فقیه صمدانی، مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی، هنگام تشرّف به نجف

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حکایت اُسف انگیز در کتمان حقایق شرع انور رجوع شود به: روح مجرد، ص ۱۰۶ (ت)؛ اجتهاد و تقلید، ص ۳۹۲ (ت)؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۱۲؛ ده گفتار شهید مطهری، ص ۲۲۶؛ مجموعه آثار شهید مرتضی مطهری، ج ۲۴، ص ۵۳۳؛ ج ۲۷، ص ۲۴۲؛ قرآن و مهجوریت آن، ص ۵۳۳.

اشرف در محافل علمی به صوفی ملحد تعبیر آورده می‌شود. وَ قُلْ
اعْمَلُوا فَمَا يَسِّرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ.^۱

آخر چرا باید در آستان عرش بنیان صاحب ولایت کبری که باب
مدینه علم رسول خداست، و فیوضات انوار ملکوتی از آنجا بر سراسر
عالم وجود پرتو افشانی می‌کند، کار به جایی برسد که هرگاه علامه
جلیل، سالک واصل، آیه‌الله العظمی مرحوم حاج سید جمال الدین
موسوی گلپایگانی - رضوان الله علیه - با مرحوم والد در منزلشان به
بحث و مذاکره مطالب و معانی توحیدی اشتغال داشتند، به مجرد اینکه
زنگ منزل به صدا در می‌آمد، مرحوم گلپایگانی بحث را تغییر می‌داد و
فرعی از فروع فقهی را مطرح و به بحث می‌پرداخت؛ او از چه
خوف داشت و چه چیزی ذهن و فکر او را مشغول می‌داشت؟!^۲ و^۳

تبعید سید حسن مسقطی از نجف به جرم دعوت او به توحید

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«آخر جرم و گناه شخصیتی بس گران‌قدر، عارفی کامل و حکیمی
نامدار و فقیهی زبردست و متکلمی چیره‌دست چون مرحوم آیه‌الله
العظمی سید حسن مسقطی - تَعَمَّدهُ اللهُ فِي بُحْبُوحةِ جَنَانِهِ - چه بود که
به دستور مرجع وقت باید علی‌رغم میل باطنی و عدم رضایت جدی

۱. سوره التوبة (۹)، آیه ۱۰۵. ترجمه: «ای رسول ما! به مردم بگو: شما هر کاری که دلتان می‌خواهد

انجام دهید، و بدانید که از دیدگان خدا و رسولش دور نخواهد ماند!»

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ ج ۹، ص

۱۱۵ و ۱۱۶؛ روح مجرد، ص ۶۷۷.

به دیار هند و مسقط تبعید گردد و حوزه نجف را در ماتم فقدان تَلَأُلُ انوار علوم غزیره خود به سوگ بکشاند؟! آیا گناه او جز این بود که با منطقی قوی و بیانی رصین و کلامی آبدار و بهجتی سرشار از توغل در توحید و انحاء در حریم قدس ولایت مولا علی علیه السلام، طلب و شیفتگان علوم اهل بیت و تشنگان سرچشمه ماء معین و کوثر زلال معارف علوی را به اعراض از دنیا و دوری از کثرات و اجتناب از اعتباریات و توجه به مبدأ اعلی و حرکت به سوی عالم قدس و اشراب از برکات و فیوضات آستان ملئک پاسبان حضرت مولی الموحّدین علیه السلام دعوت می نمود؟! آیا کسی فعل خلافی از او مشاهده کرده بود؟ آیا مرام و ممشای او بر خلاف سیره و مرام مکتب اولیای حقّ و ائمه هدی بود؟ آیا مردم را به اعراض از دین و اتّجاه به سمت کثرات و امور خلاف اخلاق و صفات رذیله سوق می داد؟ و بالأخره آیا داعیه‌ای در سرّ و سویدای خود می پرورانید؟

آری! گناه او فقط دعوت به توحید بود؛ دعوت به وحدت و حذف اعتبارات و امتیازات عالم کثرت و تفویض کلیه شوائب وجود و آثار و شئون حیات به مبدأ اصلی خود بود. گناه او در بیدار نمودن و هشیار نمودن و رشد اذهان مستضعف و بی خبر از حقایق مختفیه در کثرات و تخیلات بود، که در این صورت دیگر جا و مکانی برای عرضه سائر متاعها و بضاعتها باقی نمی ماند و بازار زهدفروشان رو به کساد می گذارد؛ و طبیعی است در چنین شرایطی وجود او خطری جدّی به شمار می رود و باید تبعید شود!!

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ^۱

«اینان چیزی را از مؤمنان ناپسند نشمردند جز ایمان به پروردگار

عزیز و ستوده.»

گویند به خدمت استاد خود مرحوم آیه‌الحقّ و سند التّوحید آیه‌الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدّس الله نفسه الزّکیّة - رسیده و عرضه داشت:

«با این دستور و امر به خروج از عراق من چه کنم؟ من نمی‌توانم از جوار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و مصاحبت با شما دور شوم و این برای من بسیار سخت و ناگوار است!»

مرحوم قاضی به او فرمود:

«تو به آنچه می‌گویند عمل کن، هر جا بروی خدا با توست، او جلیس تو و مصاحب تو خواهد بود؛ برو در امان خدا!»^۲

سرنوشت سید حسن مسقطی به نقل از روح مجرد

در اینجا به نقل جملاتی از مرحوم والد - رضوان الله علیه - که در کتاب روح مجرد راجع به این داستان دارند، عیناً می‌پردازیم:

«وی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نجف اشرف می‌نشست و طلب را درس حکمت و عرفان می‌داد و چنان شور و هیجانی برپا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلب می‌دمید، و آنان را از دنیا اعراض داده و به سوی عقبی و عالم توحید حقّ سوق می‌داد.

^۱. سوره البروج (۸۵)، آیه ۸.

^۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۸۷ و ۸۸.

اطرافیان مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (قدّه) به ایشان رساندند که اگر او به دروس خود ادامه دهد، حوزه علمیّه را منقلب به حوزه توحیدی می‌نماید، و همه طلبان را به عالم ربوبی حقّ و به حقّ عبودیت خود می‌رساند. لهذا او تدریس علم حکمت الهی و عرفان را در نجف تحریم کرد، و به آقا سید حسن هم امر کرد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود.

آقا سید حسن ابداً میل نداشت از نجف اشرف خارج شود، و فراق مرحوم قاضی برای وی از مشکل مشکلات بود. بنابراین به خدمت استاد خود آقای قاضی عرض کرد: «اجازه می‌فرمایید به درس ادامه دهم و اعتنایی به تحریم سید ننمایم، و در این راه توحید مبارزه کنم؟!» مرحوم آیه‌الله قاضی به او فرمودند: «طبق فرمان سید از نجف به سوی مسقط رهسپار شو! خداوند با توست و تو را در هر جا که باشی رهبری می‌کند، و به مطلوب غایی و نهایت راه سلوک و اعلیٰ ذروه از قلّه توحید و معرفت می‌رساند.»

سید حسن که اصفهانی الاصل بوده و به اصفهانی مشهور بود به سوی مسقط به راه افتاد، و لهذا وی را مسقطی گویند. و در راه به مهمان‌خانه و مسافر‌خانه وارد نمی‌شد، در مسجد وارد می‌شد. چون به مسقط رسید چنان ترویج و تبلیغی نموده که تمام اهل مسقط را مؤمن و موحد ساخته، و به راستی و صداقت و بی‌اعتنایی به زخارف مادی و تعینات صوری و اعتباری دعوت کرد؛ و همه وی را به مرشد کلّ و هادی سبیل شناختند، و در برابر عظمت او عالم و جاهل، و مردم عامی و خواصّ، سر تسلیم فرود آوردند.

او در آخر عمر، پیوسته با دو لباس احرام زندگی می‌نمود تا وی را

از هند خواستند، او هم دعوت آنان را اجابت نموده و در راه مقصود رهسپار آن دیار گشت. و باز در میان راه‌ها در مسافرخانه‌ها مسکن نمی‌گزید بلکه در مساجد می‌رفت و بیتوته می‌نمود. در میان راه که بین دو شهر بود چون می‌خواست از این شهر به آن شهر برود با همان دو جامه احرام در مسجدی وی را یافتند که در حال سجده جان داده است...^۱

آری! حوزه نجف سید حسن مسقطی را بیرون می‌کند. حوزه گمگشته سرگشته نمی‌داند چه گوهر گران‌بهایی را از دست داده است! و چه مرد توحید و شخصیت الهی و استوانه علم و سند فضیلت را فاقد شده است! و اگر می‌دانست باز جهل بسیط بود؛ اما هزار افسوس از جهل مرکب.

سید حسن هر جا برود، در مسقط برود، در هند برود، در دریا برود، در صحرا برود، او با خداست و خدا با اوست. او ساجد است و راکع، او ملبّس به لباس احرام است ظاهراً و باطناً، او در داخل عالم ولایت و با ولیّ مطلق است.^۲

مولانا در مذمت قدح اولیاء و عاقبت وخیم آن چه زیبا فرموده است:

آن دهن کثر کرد و از تسخر بخواند

نام احمد را دهانش کثر بماند

چون خدا خواهد که پرده کس درد

میلش اندر طعنه پاکان برد

۱. روح مجرد، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۵.

ور خدا خواهد که پوشد عیب کس
کم زند در عیب معیوبان نفس
چون خدا خواهد که مان یاری کند
میل ما را جانب زاری کند
ای خنک چشمی که آن گریان اوست
ای همایون دل که او بریان اوست
از پی هر گریه آخر خنده ایست
مرد آخر بین مبارک بنده ایست^۱

تمجید و تعظیم اولیای الهی در کلام بزرگانی چون حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی و حاج شیخ حسین حلی

حضرت آقا در توضیح بیشتر مطلب می فرمایند:

«البته ناگفته نگذاریم که در همین اوضاع و احوال و وضعیّت اسفبار مذکور، بزرگانی از علما و اعظام شیعه و مفاخر عالم اسلام با روحی لطیف و نفسی پاک و ضمیری روشن و زلال و اعتقادی راسخ، به صحّت و حقّانیت مکتب عرفان و علوّ شأن و رقاء مرتبه اولیای الهی اعتراف و اذعان داشته اند؛ همچون مرحوم آیة الله حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی - تغمّده الله برحمته - که در کتب مؤلّفه خود از اعظام عرفای الهی همچون: آیت کبرای حقّ، حضرت سند الاتقان و التّوحد آیة الله العظمی شیخ حسینی در جزینی همدانی رضوان الله علیه و دیگر آیت عظامی الهی مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد احمد کربلایی، و شاگرد

^۱. مثنوی معنوی، دفتر اوّل.

مبرزش علامہ دھر و عارف بی‌بدیل مرحوم حاج سید علی قاضی طباطبایی، و سائر شاگردان و تلامذہ مرحوم حاج شیخ حسینقلی ہمدانی، بہ علو مقام و برتری رتبہ و قداست نفس و طہارت سرّ یاد می‌نماید.^۱

و یا شخصیتی بس جلیل المنزلہ و فقیہی نامدار و نحری عالی‌مقدار، استوانہ علم و تقوا و زہد و طہارت، حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ حاج شیخ حسین حلّی اعلیٰ اللہ مقامہ کہ بہ کرات و مرّات از این اولیای الہی و عرفای باللہ بہ تعبیراتی راقی و مضامینی عالی یاد می‌نمود و خود را در برابر علو مقام و شأن آنان خاضع و متواضع می‌نمود.^۲

مرحوم سید محمد کاظم یزدی شرایط فقاہت را حصول ملکہ قدسیہ می‌داند نہ صرف عدالت عرفیہ

مرحوم آقا از قول والد مکرمشان نقل می‌کنند کہ:

«زمانی کہ در نجف اشرف در محضر فقیہ نبیل و اصولی نامدار، مرحوم آیۃ اللہ العظمیٰ حاج شیخ حسین حلّی - اعلیٰ اللہ مقامہ - بہ بحث اجتهاد و تقلید مشغول بودیم، روزی بہ مناسبت مبحث موجود، سخن از فقرات عالیۃ المضامین روایت مذکورہ سابق الذکر از حضرت امام حسن عسکری علیہ السّلام بہ میان آمد. مرحوم حاج شیخ حسین حلّی در بیان اختلاف استنباط از مضامین این حدیث شریف فرمودند:

۱. توحید علمی و عینی، تعلیقہ ص ۱۳، بہ نقل از نقباء البشر، شیخ آغابزرگ طہرانی، ج ۲، ص ۶۷۴-۶۷۸.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۲ و ۹۳.

”بعضی‌ها چون مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی - رحمه الله - و آیه الله حاج آقا حسین بروجردی معتقدند که: مقصود و منظور امام علیه السلام از بیان این فقرات، حصول صفت عدالت است در مجتهد مرجع، و صرف عدالت عرفیه در مرجع تقلید مجوز تقلید از آن فقیه می‌شود؛ اما بعضی دیگر همچون مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی این مراتب را بالاتر از حدّ عدالت متعارف و مصطلح می‌دانند و آنها را حاکی از حصول ملکه قدسیّه که لازمه طهارت نفس و صفای سرّ و ربط خاصّ با پروردگار است می‌شمرند.“

سپس ایشان فرمودند:

”حقّ با مرحوم سید است، و این روایت مراتبی بسیار بالاتر از ملکه عدالت مصطلح را بیان می‌کند.“

آنگاه قدری در اطراف تحقّق این صفات و ملکات قدسیّه بحث نمودند، و فرمودند:

”این مضامین حکایت از یک مراتبی بسیار عالی و راقی و دور از تصوّر و تخیل ما می‌کند... و با تعبیری که حاکی از صفای باطن و خلوص نیت و تواضع ایشان است (و راقم سطور از بیان آن معذور است) فرمودند: «کجا من... می‌توانم حتّی تصوّر این مقامات و این مراتب عالیّه ایمان و اتّصال به حریم قدس حضرت حقّ را بکنم؟! این مرتبه اختصاص به اولیای خاصّ پروردگار دارد، و ما را چه رسد به اینکه اصلاً در این مقوله بتوانیم صحبت کنیم!»^۱

توجّه کنید! این مطالب را این فقیه بزرگوار و نحریر علی الاطلاق در وقتی می‌زند که بسیاری از معنوبین به عناوین إفتاء و مرجعیّت، اینها

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ملکه قدسیّه عدالت رجوع شود به: ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، مجلس ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹؛ اجتهاد و تقلید، ص ۳۶ و ۳۹۸.

را اوهام و اباطیل و سلوک در این راه را فسق و قاذح عدالت می‌دانستند! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!^۱

مواجهه علامه طهرانی با آیه الله خویی در رابطه با لزوم سلوک عرفانی

حضرت آقا نقل می‌کنند که:

«به یاد دارم شبی به اتفاق حضرت والد -رضوان الله علیه- در منزل مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری -رحمة الله علیه- به صرف افطار مدعو بودیم؛ پس از افطار فرمودند:

”من در نجف اشرف به واسطه کناره گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و مُتلف عمر و وقت، و اشتغال به کار خود و درس و بحث، به تصوّف و اعتزال معروف شدم. و از یک طرف چون شاگرد ممتاز و مشارّ بالبنان در درس‌ها بودم، آیه الله خویی -رحمة الله علیه- گاهی از باب دلسوزی، نصایحی را به من گوشزد می‌نمودند.

شبی پس از انقضاء مجلس درس، در راه مراجعت به منزل، ایشان به من فرمودند: آقا سیّد محمّد حسین! انسان باید اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به این امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعینیات) تلف نکند؛ اینها مسائلی است که خودبه خود برای انسان حاصل می‌شود و نیازی به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نیست! البتّه ما این مسائل (عرفان و سلوک) را قاذح عدالت نمی‌دانیم!! لذا بهتر است شما هم از این مسائل دست بردارید.

سپس آیه الله خویی گفتند: فلان شخص هم به این امور اشتغال

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴.

داشت و با مرحوم آقا سید علی قاضی - رضوان الله علیه - رفت و آمد می کرد؛ ولی پدرش نامه ای به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد برحذر داشت و او هم قبول نمود و ارتباطش را با آقای قاضی قطع کرد و به ایران مراجعت نمود.

مرحوم والد فرمودند:

”من به آیه الله خویی جواب دادم:

اولاً: اینکه شما می گوئید: طلبه باید به درس و بحثش برسد و عمر خود را در این گونه مسائل ضایع و باطل نگرداند، شما خود می دانید که من قوی ترین شاگرد درسی شما هستم؛ کی و کجا من از درس و بحث خود کم کردم و نسبت به ادای تکلیف تحصیل کوتاهی نمودم تا مشمول این نصایح مشفقانه شما شوم؟

ثانیاً: من حاضریم در هر مسئله فرعی بنا به میل و درخواست شما مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطه نظر احاطه بر مبانی و تضلع در اصول و فروع و تطبیق کبریات بر صغریات احکام و قدرت استنباط کدام رجحان و برتری داریم!

ثالثاً: اینکه فرمودید: فلانی هم خدمت مرحوم قاضی می رسید ولی پدرش او را نهی نمود و او هم ترک کرد، این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است و بحمد الله کسی نیست که مانع و رادع طریق و مسیر منتخب و مختار من گردد؛ حال شما هر کاری می خواهید بکنید!

آنگاه فرمودند:

”وای به حال حوزه ای که آیت عظمای الهی و آینه تمام نمای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را همچون دوغ فروش محلّ و قصاب و بقال غیر فاسق بدانند، و عدالتی در عدل عدالت کسبه برای او به حساب آورد! و وای به حال جامعه ای که اکتساب فضائل

اخلاقی و اہتمام در تأسیٰ بہ رسول خدا و ائمہ ہدی صلوات اللہ علیہم اجمعین را صرفاً غیر قاذح عدالت بدانند! آیا این مطالب خودبہ خود حاصل می شود؟! این چہ حرف سست و بی پایہ ای است! ہیہات ہیہات! ہزاران ہزار، چہ خون دل ہا خوردند و چہ مصیبت ہا کشیدند و بہ چہ بدبختی ہا افتادند، آیا کسی را راہ بدهند یا راہ ندهند! **جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنِ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ**^۱ آن وقت آقا می فرمایند: این مطالب خودبہ خود حاصل می شود!^۲

شرح این ہجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر ۳»^۴

اختناق جوّ حوزہ علمیہ نجف و علل زوال آن

حضرت آقا رضوان اللہ علیہ در کتاب شریف / سرار ملکوت می فرمایند:
«شما می دانید در این سال ہا مرحوم قاضی و علامہ طباطبائی و امثال اینہا و ہر کسی کہ می خواست یک بویی از عرفان ببرد، در چہ اتہامات و مضیقہ ہایی بود؟ از ہستی ساقط می شد! اینہا ہم جمع شدہ اند دور قبر امیرالمؤمنین بہ عنوان دین، بہ عنوان حفظ شریعت، بہ عنوان نگہداری حوزہ ہزار سالہ شیخ طوسی کہ الآن بر گردن ماست؛ می خواہند حوزہ را نگہدارند، بسم اللہ! بفرما نگہدار! اما مگر می شود

۱. شرح الإشارات و التنبیہات، ج ۳، ص ۳۹۴. ترجمہ: «بسیار بلند مرتبہ تر از آن است حضرت

پروردگار، کہ ہر فردی بتواند خود را بہ حریم او وارد نماید.»

۲. رجوع شود بہ مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۱۳؛ مہر فروزان، ص ۵۶.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۴. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۵ و ۹۶.

امیرالمؤمنین را گول زد؟! عزیز من، امیرالمؤمنین زنده و مرده اش یکی است؛ نگه می دارد، نگه می دارد، نگه می دارد... بعد آخر می آید و با مُخ می اندازد تان در قعر جهنم، و ابداً باکی ندارد! با امیرالمؤمنین که نمی شود بازی کرد!

علمائی که به خود مغرورند و مشهورند و دنیا را برای طعمه های نفسانی خود صید و شبکه قرار داده اند، از هر موجودی خطرناک ترند. من یک وقتی فکر می کردم خداوند در این دنیا حیواناتی قرار داده است: گرگ، شیر، پلنگ، اینها هر کدام حیوانات درنده هستند؛ اینها مانند کدام یک از این حیوانات هستند؟ دیدم که نمی شود اینها را به هیچ حیوانی تشبیه کرد، بلکه باید حیوان را به آنها تشبیه کرد؛ بعد دیدم که نه، شیر و پلنگ را هم نمی شود به اینها تشبیه کرد؛ اینها حکم تانک را دارند. تانک وقتی حرکت می کند و می آید جلو، هیچ نمی فهمد که زیر آن انسان باشد، حیوان باشد، درخت باشد، دیوار باشد، هر چه باشد، زیر خود می گیرد و نابود می کند و می رود. علمای سوء-العیاذ بالله- این طور نفسی پیدا می کنند که برای به دست آوردن مقاصد و پندارهای شیطانی خود، هیچ چیزی [مانع و] رادعشان نیست؛ شما هزار آیه قرآن برایشان بخوانید، زود چهار تا فرمول جلوی دستتان می گذارد که این آیه راجع به آنجاست، این آیه راجع به اونجاست، راجع به اینجا نیست. روایت می خوانید، می گوید: آقا جان! این روایت معارض است با آن روایت، آن را باید عمل کنی. آقا جان! شما که دیروز در فلان مجلس، آن روایت را ترجیح می دادی، چگونه الآن به مصلحت خود این روایت را ترجیح می دهی؛ شما می گفتی: آن روایت معارض دارد و قابل عمل نیست، چرا امروز به آن تمسک می کنی؟! و امثال اینها

... خیلی عجیب است!

آن وقت توجّه کنید مسئله از چه قرار است؟ مسئله از این قرار است که اگر شما می شنوید که صدام -لعنة الله عليه- با تانک وارد صحن امیرالمؤمنین علیه السلام شده است، خیلی تعجب نکنید. به خدا قسم آن شخصی که به نام مرجعیت و امثال اینها انحراف از صراط مستقیم امیرالمؤمنین دارد و با کبکبه و دبدبه وارد صحن می شود، او از هزارتا از این تانکها بدتر و خطرناکتر است! و آن تانکهاست که این تانکها را به وجود آورده است. این تانکها برای امتحان من و شماست:

الظَّالِمُ سَيفِي، أَنْتَقِمُ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ؛^۱

”ظالم، شمشیر من است، من با او از مردم انتقام می کشم، بعد هم از خود او انتقام می کشم.“

صدام، ظالم است و منتقم؛ ولیکن این جریانات گتیره نیست، خود به خود نیست، از زیر نظر پروردگار مخفی نیست، از زیر نظر امام زمان مخفی نیست. صدام نمی تواند خدا را گول بزند و در یک حجره ای

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۹۷: «این روایت را از مرحوم پدرم شنیده ام. و در کلمة الله، طبع اول، دار الصادق - بیروت، ص ۱۸۰، حدیث شماره ۲۱۰ آورده است. و در ص ۵۴۶ گوید: ”این حدیث به طور مرسل وارد شده است.“ و اما حدیث دیگری قبل از این به شماره ۱۰۹ آورده است که: ”يقولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: إِذَا عَصَانِي مِنْ خَلْقِي مَنْ يَعْرِفُنِي، سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي.“ و در ص ۵۴۵ و ۵۴۶ با سه سند ذکر کرده است: (۱) کافی مسنداً از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (۲) إرشاد القلوب دیلمی (۳) أمالی صدوق مسنداً از حضرت امام علی بن الحسین السجّاد علیهما السلام. و مجلسی (ره) در بحار الأنوار، طبع حروفی اسلامیّه، ج ۷۵، ص ۳۱۳، از ثواب الأعمال صدوق، مسنداً از حضرت امام محمدباقر علیه السلام آورده است که: ”قال: ما انتصرَ اللهُ مِن ظالمٍ إِلَّا بِظالمٍ؛ و ذلك قولُهُ عَزَّوَجَلَّ: \) كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا“ (ثواب الأعمال، ص ۲۴۴)»

مخفی کند و بعد خودش بیفتد جلو؛ او با اینکه ظالم و ستمکار است - لعنت اولین و آخرین بر او باد، که جنایتکاری مثل او پیدا نشده - ولی مع ذلک اگر از نقطه نظر تحقیق بسنجیم، این خطرناک تر است یا آن که از اوّل عمر ریش و پشمی گذاشته و عمّامه و قبا و ردایی و رفته در سرداب‌های نمودر نجف و شب‌ها هم در بالای بام، آن عَجّه‌های شدید را خورده، برای اینکه رئیس بشوم؛ نه برای اینکه من خدمتی به دین کنم!»^۱

اخبار علّامه طهرانی از ایجاد حوزه مرضیّ امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«امیرالمؤمنین را نمی‌شود گول زد؛ امیرالمؤمنین بیدار است و می‌خواهد این دستگاه را برچیند! حالا شما إن شاء الله بعداً ببینید چه دستگاه‌های خوبی پیش می‌آید و اینها همه از بین می‌روند. حوزه تشکیل می‌شود، حوزه خوب، حوزه‌ای که شهید اوّل و شهید ثانی و علّامه حلّی و مقدّس اردبیلی و امثال اینها می‌پسندند؛ حوزه‌ای که پاسدار قرآن و علم و عرفان و عقل و درایت و رسیدن به حقایق است. حوزه‌ای که طلبه‌های خود را به ایثار و گذشت و عبادت و شب‌زنده‌داری و تفکّر در آلاء پروردگار دعوت می‌کند. حوزه‌ای که طلبه‌های محصّل و جدّی و درس‌خوان و مراقب که هر ساعت از زندگی خود را بیهوده هدر نمی‌دهند و خود را مأمور و عبد پروردگار می‌دانند و بر طبق آن امریّه عمل می‌کنند، تربیت می‌کند؛ از این به بعد،

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ۱۱۲ و ۱۱۳.

آن حوزه إن شاء الله تشکیل می شود.

آری! این صفاتی که ما در روایات می خوانیم، وقتی با کارهای این افراد تطبیق می کنیم، تا یک اندازه اش را می گوئیم که: حمل به ظاهر کن! حمل به ظاهر کن! حمل به صحت کن! حمل به صحت کن! انسان ظاهر را هم نباید از دست بدهد. خُب، این کار را هم می کنیم، ولی حالا واقعاً حمل به ظاهر کردن، واقع را عوض می کند؟! ما حمل به ظاهر می کنیم، ما سکوت اختیار می کنیم؛ جماعت های بیچاره می روند دنبال این مسکینان و از اینها تبعیت می کنند! اما پیش حقیقت و حقیقة الحقائق و اصل الوجود و سر رحمانی و حقیقت محمدیه هم مخفی است؟! پیش خود امیرالمؤمنین هم مخفی است!؟

وقتی انسان می بیند تا همین اخیر در صحن نجف اشرف پنج نماز جماعت در موقع مغرب اقامه می شود، پنج نماز در این صحن کوچک! این صحیح است؟ خدا که می گوید: همه باید با هم اتفاق کنید و دست از تفرق بردارید؛ چند نماز در یک مکان مختصر خواندن، این درست است؟! البته این غیر از آن مساجد اطراف و غیر از مساجد خود صحن مثل مسجد عمران و بالاسر و خضراء است؛ در خود صحن، غیر از رواق ها که در هر گوشه رواق یک نماز دیگر؛ بعد این آقا می رفت، ده دقیقه دیگر یک آقای دیگر می آمد؛ تا نزدیک طلوع آفتاب چندین نماز جماعت، یکی پس از دیگری خوانده می شد. خدا می فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾^۱، نماز را باید اول وقت

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۳؛ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۱۷، تعلیقه: «نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معین واجب شده است.»

خواند؛ تمام شد. یک نماز هم بیشتر نخوانید، در صحن هم یک نماز بیشتر نباید خواند! اگر کس دیگری بخواهد نماز بخواند، باید جلوی او را گرفت، نباید نماز خواند! هم چنین نباید خود انسان بایستد و نمازهای متعدّد بخواند، یا اینکه مثلاً نماز جماعت ظهر را در این مسجد بخواند، آن وقت دو مرتبه برود همان ظهر را در مسجد دیگر بخواند!

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ آیا پیغمبر هم

همین طور بود؟! ائمه هم همین طور بودند؟!

و به عنوان حفظ شریعت [این کارها را می کردند]؛ مگر این حفظ شریعت است؟! این حفظ شکم است، این حفظ مقام است؛ کدام مقام؟ آن مقامی که از هر مقامی رذل تر و پست تر است و انسان را بالنّهایه می کشاند به این جاهایی که ملاحظه می کنید.^۲

خطر علماء سوء بر شیعیان، از لشکر یزید بیشتر است

حضرت آقا رضوان الله علیه در ضمن صحبت در مورد خطر علماء سوء به روایتی از امام حسن عسکری «علیه السلام» اشاره می کنند و می فرمایند:

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: بعضی از این علماء که

”اولیٰ لک! اضرّ علی شیعتنا من جیش یزید بن معاویه علی حسین بن علی“^۳؛ اینها می آیند مطالب را از ما می گیرند، بعد می روند با آن ذهن

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۳.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمامی الحسن العسکری علیه السلام، ص ۳۰۱؛ الإحتجاج علی اهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۵۸: هم اضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید علی الحسین بن علی علیه السلام و أصحابه.

خرابشان می‌پیچانند، بعد بر علیه ما می‌روند به شیعیان ما تحویل می‌دهند! عالم است، بلد است، دست کاری می‌کند. بلد است این طرف و آن طرف بکند. مطالب ما را یاد می‌گیرند؛ چون اگر این مطالب را به شیعه بگویند، شیعه به امام عسکری علیه‌السلام توجه پیدا می‌کند. کاسه و کوزه اینها خراب می‌شود. این می‌رود منطق امام را یاد می‌گیرد بعد می‌رود و بر علیه آن منطق، شروع می‌کند به منطق سازی کردن، کلام امام «علیه‌السلام» را مشوه می‌کند. بعد می‌رود شیعیان را با این طرز و فکر تشویش شده، مشوه می‌کند. مردم را از امام دلسرد می‌کند. مرتبه امام را پایین می‌آورد، خودش را بالا می‌برد. خودش که نمی‌تواند به امام برسد؛ ولی امام را پیش مردم پایین می‌آورد. امام را یکی فردی مانند خود تلقی می‌کند، با این وسیله مردم را به طرف خودش جذب می‌کند.

درباره اینها حضرت می‌فرماید: "اولئك اصْرُّ على شيعتنا من جيش يزید بن معاویه علی حسین بن علی و اصحابه"؛ از یزید بر جيش حسین بن علی اینها خطرشان بیشتر است برای شیعیان ما. و اینجا باید انسان به خدا پناه ببرد که در این دام‌ها مبتلا نشود. اینهایی که داعیه خلافت رسول‌اللهی را دارند و داعیان نشر و انتشار دین پیغمبر به همه دنیا هستند، در اینها چه می‌گذرد؟ در اینها چه افکاری هست؟!^۱

۱. سخنرانی شرح دعای ابو حمزه ثمالی، مجلس ۱۴ رمضان ۱۴۲۱.

اگر شمشیر در دستان امام زمان نبود، فقها فتوا به قتل او می دادند

ایشان در ادامه می فرمایند:

«جناب محی الدین عربی در یکی از عبارتهایش می فرماید: "وَلَوْ لَا بِيَدِهِ السَّيْفُ لَأَفْقَهُ الْفُقَهَاءُ بِقَتْلِهِ"؛ یعنی اگر امام زمان علیه السلام در دستش شمشیر نباشد، همین فقها فتوا به قتل او می دهند!

چرا اگر امام زمان علیه السلام بیاید، بعد یک فقیهی، یک عالمی فتوا به قتلش می دهد؟! چون می بیند راهی را که تا به حال رفته، اصلاً راه ضد امام زمان است. این همه مردم را بر ضد امام زمان دعوت کرده! حالا چگونه با امام زمان می خواهد برخورد کند؟! لذا هی او را کنار می زند، می گوید این نیست، این دروغ است. مثل یهودیها که وقتی پیغمبر آمده بود، اگر بگویند پیغمبر حق است، همه یهودیها مسلمان می شوند. خب کسی دور و بر این ها نمی ماند! و مردم به آنها خواهند گفت که تا حالا به عنوان یهود، برای ما بزرگ بودید؛ ولی حالا که مسلمانیم، همه دیگر مثل هم هستیم. باید همه با هم پیش پیغمبر برویم و از ایشان مسئله شرعی یاد بگیریم!

بنابراین بیا و برو، رتق و فتق، و در باز و اندرونی و بیرونی، همه اینها از بین می رود؛ اما علمای یهود آمدن و گفتند: نه آن پیغمبری که در تورات است، این شخص نیست. آن پیغمبر، عظیم الجثه است، این او نیست! آن پانصد سال دیگر می آید! برای چه این کار را کردند؟ برای اینکه دنیایشان بماند. این دو روز دنیا بمانند؛ یعنی جلوی هدایت مردم را می گیرند برای دو روز دنیای خودشان! این چه فاجعه ای است که یک نفر جلوی هدایت شخصی را بگیرد؛ او را نگه دارد، جلویش را

بگیرد! آن را از یک سعادت محروم کند! برای اینکه زندگی خودش از آب و رونق نیفتد. این شیطان است، شیطان هم همین کار را دارد می‌کند؛ صحبت نکنید! حرف نزنید! تماس نگیرید! با این و آن صحبت نکنید! پیش فلان آقا نروید! پیش فلان شخص کار نکنید!

چرا؟ چون تا حرف زده بشود، دیگر قضیه تمام است، دیگر چیزی نمی‌ماند. بنابراین دنیا، دنیاست؛ یا در قالب یهود بیاید جلوه کند که در مقابل رسول خدا بایستد! یا در قالب نصاری بیاید بایستد! یا در قالب سنی‌ها که بیاید جلوی امیرالمؤمنین بایستد! یا در قالب ما روحانیت که بیاید در مقابل امام زمان بایستد! بیاید در مقابل خدا بایستد تمام اینها دنیا است.

لذا روز قیامت که می‌شود یک دفعه می‌بینی یک صف گذاشتند، آقا شما بیا توی این صف. آقا شما برو توی آن صف. توی این صف که از مشرق تا مغرب کشیده شده است می‌بینی عجب، یهودی توی این صف ایستاده، نصرانی ایستاده، زرتشتی ایستاده، حضرت حجت الاسلام و المسلمین ایشان هم ایستادند، ثقه الاسلام مولانا کذا ایشان هم ایستاده‌اند، شیعه ایستاده، سنی ایستاده!

آقا من که شیعه‌ام چرا من در صف یهودی قرار گرفتم؟! به او می‌گویند: شیعه هستی، باش؛ اما نفس تو دنیا بوده! بیا در این صف! ما بر اساس نفس نگاه می‌کنیم. ما بر اساس دل نگاه می‌کنیم. آنجا یهودیت و نصرانیت و شیعه و مسلمان فرق نمی‌کند، دلت کجاست؟

بر عکس همین هم هست! مرحوم آقا ظاهر را در شب بیست و سوم ماه رمضان، در مسجد قائم، یکی از شب‌های احیاء می‌فرمودند که راجع به اینکه خلاصه مهم آن دل است که چه وجهه‌ای دارد؟ عمل

ظاهر و بیا و برو و رتق و فتق و اینها، اینها جایی ندارد در آنجا، در پیشگاه محکمه و عدل الهی معیارها تفاوت می‌کند؛ می‌فرمودند: یک وقتی - یهودی می‌آید در صف شیعیان امیرالمؤمنین می‌ایستد، نصرانی می‌آید در صف شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستد.^۱»
حضرت آقا در جایی دیگر می‌فرمایند:

«یک روزی می‌آید که همین بی‌حجاب‌ها، همین بی‌نمازها، همین‌هایی که ما اینها را منحرف می‌بینیم! همین‌هایی که ما اینها را بی‌دین می‌بینیم، با آن صفایی که دارند، با آن تعقلی که دارند، و در آن وضعیتی قرار گرفتند که مطالب از دست آنها به دور بوده، جو، آنها را به این صورت درآورده است. شرائط زندگی، آنها را به این شکل درآورده که نتوانستند به آن وظیفه‌ی دینی و تکلیف الهی عمل کنند، مطالبی را که در دور و بر خود دیده‌اند یکی از علل مهم برای این مسائل و اینها بوده، اینها با آن صفایی که دارند و با آن خلوصی که دارند، ما همین‌ها را در کنار امام زمان علیه السلام مشاهده خواهیم کرد؛ و آنهایی که دم از دین و دیانت و شریعت و پیروی از آئین رسول خدا می‌زنند و مکتب اهل بیت، با هزار سالوس و دروغ و ریا و کذب و خیانت و جنایت، آنها را در صف مقابل که منتظر برای فرود آمدن ذوالفقار امام زمان علیه السلام بر فرقشان هست، آنها را مشاهده خواهیم کرد.

کار خدا کار من و شما نیست. قضاوتی که خدا می‌کند، قضاوتی

که امام زمان می‌کند قضاوت قضاوت من و شما نیست.»

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی، مجلس ۱۴ رمضان ۱۴۲۱.

إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ.^۱

«هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کند، کسانی که مردم آنها را از زمره اهل ولایت می پنداشتند، از تحت ولایت او خارج می گردند و از آن طرف افرادی همانند خورشید و ماه پرستان، در تحت ولایت او داخل می شوند.»

دشمنی علماء سوء با امام زمان علیه السلام

در کتاب غیبت نعمانی درباره کیفیت مخالفت مردم با امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور روایتی را اینچنین نقل می کند:

«عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ!"
قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ: "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِيدَانَ وَ الْخُشْبَ الْمَنْحُوتَةَ وَ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ" ثُمَّ قَالَ: "أَمَّا وَ اللَّهُ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَ الْقُرُ."^۲

«فضیل می گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: همانا هنگامی که قائم ما قیام کند رویارو می شود با جاهلانی از مردم که سر سخت تر از جاهلان زمان

۱. الغيبة (لنعمانی)، النص، ص ۳۱۷.

۲. الغيبة (لنعمانی)، النص، ص ۲۹۶.

پیامبر خدا هستند. گفتم: چگونه چنین می شود؟ همانا رسول خدا با مردمی روبرو شد که سنگ و ضخره ها و چوب های تراشیده را می پرستیدند و هنگامی که قائم ما قیام کند، به سوی مردم رفته و تمام آنها کتاب خدا را بر ضد حضرت تأویل کرده و بر علیه او استفاده می کنند. سپس فرمود به خدا قسم عدل امام بر خانه های آنها داخل شده، همچنان که گرما و سرما بر آن داخل می شود.»

و نیز امام صادق علیه السلام مطلب عجیبی در این زمینه می فرمایند:

اِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ ، وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عِبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ؛

«زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، کسانی که گمان می شود از خاندان او هستند، از صف آن حضرت خارج می شوند و افرادی به مانند خورشید و ماه پرستان به صف او در می آیند.»

و از همین جهت بود که ایشان می فرمودند:

«دشمن امام زمان ما هستیم که با سخنان خود کمر امام زمان را می شکنیم! فلان عالمی که بلند می شود می آید قضیه قلم و قرطاس را انکار می کند، هیچ کس حرف نمی زند؟ ... شما برخلاف نصوص تشیع و تسنن گفتی، حتی خود اهل تسنن هم دارند می گویند. آمدید قضیه قلم و قرطاس را که از اصول و پایه های شیعه است رد کردی! در تشیع یک فاجعه بوجود آوردی!

بنابراین دشمن تشیع خود ما هستیم که کمر امام زمان علیه السلام را با این حرفهایمان شکستیم، نه ملک عبدالله و نه آدم های نفهم وهابی! نه آنها دشمن نیستند ما دشمنیم! دشمن تشیع آن عمامه به سر و سیدی است که زدن عمر را و تکه تکه کردن حضرت زهرا سلام الله علیها را رد می کند! این دشمن تشیع است؛ نه وهابی ها!

دشمن تشیع اینهایی هستند که با انکار حدیث قلم و قرطاس آمدند تمام استدلال شیعه در این هزار و چهارصد سال همه را به باد دادند. بعد هم چون اینها در حوزه هستند قضیه را ماست مالی می‌کنیم و بعد می‌رویم بالای منبر و می‌گوییم از این به بعد صحبت کردن، دشمن شاد کردن است؛ لذا مسئله از نظر ما تمام است. و از آن طرف امام جماعت کویت، کتاب را آورد در کویت و به همه نشان داد و گفت ببینید شیعه بعد از هزار و چهارصد سال تهمت‌هایی که به خلفای ما می‌زد، حالا آمده پس گرفته!

دست شما درد نکند! آقای شیخ نود ساله حوزه!! وقتی که ایشان مُرد، تابه‌حال یک فاتحه هم برایش نخوانده‌ام و بعد از اینکه آن حرف را زد وقتی از جلویش رد می‌شدم، با اینکه مرا می‌شناخت، سلام هم نمی‌کردم! ما در مبانی خودمان شوخی نداریم! مبانی مکتب اهل بیت چیزی نیست که داد و ستد و خرید و فروش بشود؛ در همه چیز بخواهیم مسامحه بکنیم، این یکی از آن طرف آن یکی از آن طرف، آن یکی می‌رود در مدرسه اصلاً زیارت عاشورا را انکار می‌کند! بنده صحبتش را با گوش خودم شنیدم که می‌گفت: زیارت عاشورا سند ندارد!

اینها شیعیان هستند!

شنیدم ایشان در یک سفری که به هند (یا پاکستان) رفته بوده، با آن رئیس مفتی‌یان آنجا صحبت کرده بود او گفته بوده که شما به مهر سجده می‌کنید - همین اشکالات پیش پا افتاده‌ای که مطرح می‌کنند - ایشان مهر سیدالشهدا را از جیبش درآورد و گذاشت روی زمین و رفت رویش ایستاد. همین آقا! رفت رویش ایستاد و گفت: حالا بیایید بحث

کنیم، طرف گفته بود ما دیگر بحثی نداریم! من همین را می خواستم از شما، ما دیگر با شما بحث نمی کنیم، می خواستم ببینم شما دست از تعصبت برمی داری که برداشتی!
آیا واقعاً اینها محافظین شیعه هستند؟!^۱

چه کسانی کمر حضرت علی را شکستند

حضرت آقا در این ارتباط در کتاب/فق و حیحی می نویسند:

«آیا آن فقیهی که با انکار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بین در و دیوار و کشته شدن دخت پیامبر موجبات خشنودی و خرسندی زعمای اهل سنت و علمای وهابی را فراهم نمود و خدمتی که به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال کسی چنین نکرد، ضربه بر فرق مولای متقیان وارد ساخت، یا کسانی چون مولانا و محیی الدین و امثال اینها؟!
آیا کسانی که برای تحقّق وحدت خیالی و پوشالی، قلم بطلان بر مبانی و اصول مسلم تشیّع می کشند و در خوش خدمتی به مرام و مذهب اهل سنت حتّی از خود آنان جلوتر و پیش قدم تر افتاده اند، مبلغ و منادی تشیّع هستند، امّا دلاور مردان عرصه معرفت و فرهیختگان و مشعلداران وادی بهاء و عظمت و تجرّد و توحید از خوان لایزال ولایت محروم و بی نصیب اند؟»

اگر امروز یک مرد ابله و نادانی حکم به سقوط حجّیت کلام معصوم دهد و یا زیارت جامعه کبیره را صادره از غالیان شیعه بشمارد بر او

۱. شرح حکمت معالیه، ج ۱۹، ص ۱۳۲.

می‌شوریم و فریاد و اسلام‌ها سر می‌دهیم، اما بر شیخ الفقهاء، صاحب جواهر در بحث کرّ که حکم به خطاء و اشتباه معصوم کرده است خرده نمی‌گیریم و یا بر فقیهانی که همین زیارت جامعه را از غلات شیعه بر شمرده‌اند، بر نمی‌آشوبیم، این تضادّ و تفاوت چراست؟^۱

تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السّلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است

سپس در ادامه می‌فرمایند:

«در اینجا به این کلام قویم مرحوم آیه الله العظمی عارف بالله و بأمرالله افتخار عالم تشیع علامه سیّد محمّد حسین طباطبائی - قدس الله سرّه - می‌رسیم که فرمود:

«تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السّلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است و بس و عرفان بالله منحصرأ با سلوک و سیر الی الله برای سالک حاصل می‌گردد.»

فضلاء و طلباب عزیز باید توجّه و عنایت خود را بر روی متون اخلاقی و عرفانی و حکمی بزرگان بیشتر کنند و از دریای بی‌کران معارف آنها، لثالی شاهوار و جواهر نایاب مبانی معرفتی استخراج و اصطیاد نمایند و از اطوار و حرکات کودکانه برخی که فقط در خور شوون اطفال و بی‌مایگان است طرفی نبسته و دغدغه به خویش راه ندهند و برای رسیدن به معارف لایتناهی مکتب جعفری هیچ حدّ و مرزی نشناسند و بر هیچ رادع و مانعی نیندیشند و سعادت و فلاح ابدی خود را بر غوغای سفیهان و تطمیع دنیا باوران و تهدید زور مداران ترجیح دهند، و بدانند بزرگان و اساطین علم و درایت ما همواره در

۱. افق وحی، ص ۶۶۸.

این کتاب شریف به دیده تأمل و دقت می‌نگریسته‌اند و مطالعه و تدبّر در آن را از اهمّ و اوجب واجبات علمیّه و تکلیفیّه خود می‌شمردند.^۱

علّت اساسی ایمان و اعتقاد مردم نسبت به انبیا و معصومین علیهم‌السلام

همچنین در جایی دیگر اینگونه ادامه می‌دهند که:

«ما از این نکته غافلیم یا خود را به غفلت می‌زنیم که علّت و اساس باور مردم نسبت به انبیا و معصومین علیهم‌السلام و رمز نفوذ آنان در نفوس و قلوب بشر، همانا توافق و هم‌گونگی سخنان و روش ایشان با فطرت و عقل مردم است؛ و هیچ‌گاه بر خلاف فطرت و عقل مطلبی نمی‌گویند و حکمی نمی‌رانند، و از استقبال مردم نسبت به آنها در راه وصول به خواست‌ها و هواها و امیال شخصی سوء استفاده نمی‌کنند، و هر روز به مقتضای مصالح آن‌وقت به رنگی دیگر در نمی‌آیند، و برای حفظ و بقای نظم و نظام متوسّل به هر خلافی نمی‌شوند، و هر عمل قبیح و وقیحی را جایز بلکه واجب نمی‌شمردند، و بوقلمون‌صفت^۲ برای جذب و گرایش افراد، احکام خدا را تغییر نمی‌دهند!

انبیا و اولیای الهی در تبلیغ و ابلاغ حکم الهی تنها و تنها به حقیقت و واقعیت توحید می‌نگرند، خواه مردم را خوش آید یا ناخوش؛ همان حقیقتی که با عقل و فطرت تک‌تک افراد و مخاطبین، انطباق و توافق تام دارد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوران حکومت خود آن‌چنان بود و

^۱. افق وحی، ص ۶۶۹.

^۲. لغت‌نامه دهخدا: «حربا، و آن نوعی از چلباسه باشد که هر نفس به رنگی نماید. (برهان) ... مگر فارسیان به معنای رنگارنگ مستعمل کنند.» (محقق)

به گونه‌ای حکومت کرد که پس از شهادتش حتّی سرسخت‌ترین دشمن قسم خورده او، معاویه، بارها هنگام شنیدن اوصافش به گریه می‌افتد و می‌گوید: «دیگر زمانه کجا مانند علی را می‌تواند به وجود آورد؟!»^۱

امام هشتم، علی بن موسی الرضا علیهما السلام آن‌گونه با مأمون خلیفه ناپاک و جبّار و ظالم عبّاسی سپری کردن که پس از شهادت حضرت، بارها خود برای آن حضرت مجلس تعزیه و مصیبت به پا می‌کند و در عزای آن حضرت می‌گرید!^۲

ما چه بخواهیم یا نخواهیم به عقل و فطرت جوان امروز نمی‌توانیم قفل بگذاریم و ادراک آنها را محدود نماییم و تشخیص آنها را در اختیار خود قرار دهیم. همان روش و شیوه‌ای که صدها سال علما و زعمای اهل سنّت و جماعت برای تثبیت مسیر خلاف و تقابل با اهل بیت عصمت سلام الله علیهم به کار بردند و حقایق را از دیدگان مردم پنهان نمودند؛ و به انواع حیَل و مستمسک، خلاف را صواب و صواب را خلاف جا زدند و حق را زیر پا نهاده، باطل را به جای حق علم کردند، و علی مرتضی را در زاویه عزلت قرار دادند و تمام اعمال و رفتار خلاف شرع و خائنانه حضرات را توجیه و تأویل و به دست نسیان و انکار سپردند.^۳

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۰؛ کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۱، ص ۷۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۴، ص ۴۰۱.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۷۱؛ الدرّ النّظیم، ص ۶۹۶.

۳. فقهات در تشیّع، ص ۳۳ و ۳۴.

خاتمه

بیداری عقلانی، طلیعه ظهور امام زمان علیه السلام

قال الله الحكيم:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ^۱

«خداوند نعمتی را بر مردم تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها مابالذات را تغییر

بدهند.»

خدای تعالی این معقبات را قرار داده و بر انسان موکل کرده تا او را به امر خدا از امر خدا حفظ نمایند، و از اینکه هلاک شود و یا از وضعی که دارد دگرگون گردد نگهدارند، چون سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آنکه خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند، مثلا اگر شکرگزار بودند به کفران مبدل نمایند، و یا اگر مطیع بودند عصیان بورزند، و یا اگر ایمان داشتند، به

۱. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

شرک بگرایند، در این هنگام خدا هم نعمت را به نعمت، و هدایت را به اضلال، و سعادت را به شقاوت مبدل می‌سازد، و همچنین ...

مقصود از جمله: "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ"

و این جمله، "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ ..."، چکیده‌اش این است که خداوند چنین حکم رانده و حکمش را حتمی کرده که نعمتها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد، مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت آن نعمتها و موهبتها هم جریان داشته باشد، مثلا اگر مردمی بخاطر استقامت فطرتشان به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، به دنبال آن نعمت‌های دنیا و آخرت بسویشان سرازیر شود، هم چنان که فرمود: "وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا" (۱) و مادامی که آن حالت در دل‌های ایشان دوام داشته باشد این وضع هم از ناحیه خدا دوام یابد، و هر وقت که ایشان حال خود را تغییر دادند خداوند هم وضع رفتار خود را عوض کند و نعمت را به نعمت مبدل سازد.

البته ممکن است که از آیه، عمومیت نیز استفاده بشود؛ یعنی نعمت را هم شامل شده چنین افاده کند که: میان تمامی حالات انسان و اوضاع خارجی - چه در جانب خیر و چه در جانب شر -، یک نوع تلازم است، پس اگر مردمی دارای ایمان و اطاعت و شکر باشند خداوند هم نعمت‌های ظاهری و باطنی را به ایشان ارزانی بدارد، و همین که ایشان وضع خود را تغییر دادند و کفر و فسق ورزیدند خدا هم نعمت خود را به نعمت مبدل کند، و همین طور دچار نعمت باشند تا باز خود را تغییر دهند. همین که تغییر دادند و به اطاعت و شکر بازگشتند باز هم نعمتشان به نعمت مبدل شود.

روزی در محضر حضرت آقا سخن از تحولات دنیا و منطقه و خصوصا بلاد اسلامی، به میان آمد و راجع «ربیع عربی» «بهار عربی» صحبت بود که بسیاری اعتقاد دارند این تحولات برنامه ای سیاست جهانی جهت تغییر حکومت هاست. ایشان فرمودند هر چه باشد این واضح است که دست غیبی امام زمان در کار است تا عموم مردم را به سمت عقلانیت و تفکر و حریت، هدایت نماید زیرا اگر ظهور در همین شرایط غلبه احساسات و تخیلات متحقق گردد، همان مسائلی که بر سر سایر ائمه از جهل و نادانی مردم آمد، بار دیگر تکرار می شود و نتایج ظهور عقیم خواهد ماند؛ مگر اینکه مردم، با فهم و تفکر و حریت، حضرت را بپذیرند و با سلوک عقلانی دنبال حضرت حرکت نمایند.

بنا بر این این که دیده می شود در مکتب عرفان خیلی به علائم ظاهری ظهور توجه داده نمی شود، از این جهت است که بسیاری از این علائم اشاراتی است برای زنده نگاه داشتن عطش مردم و زمینه سازی برای تهیو و آمادگی، اما آنچه از روایات انتظار ظهور به دست می آید، ایجاد یک ادراک و شعور همگانی جهت پذیرش حق همراه با تعقل و حریت است.

در این زمینه عارف کامل حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه پرده از حقائق مقدمات ظهور برداشته و مهم ترین علامت تحقق ظهور امام زمان علیه السلام را بیداری عقلانی در جامعه معرفی نمودند. ایشان، در روز عید نیمه شعبان ۱۴۳۴ هجری قمری، در باره زمان تحقق ظهور می فرمایند:

«[ظهور امام زمان علیه السلام،] زمانی خواهد بود که این عقل هایی که خداوند متعال در ما قرار داده است و این سرمایه های فطری که در وجود ما قرار داده است، شروع کند به حرکت و ما این عقل را به کار انداختیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید وقتی قائم ما ظهور کند خداوند دست او را می گذارد بر سر مردم، با این کار چه می شود؟ جَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ عقول آنها را جمع می کند و از تشّت بیرون می آورد، از چند سونگری بیرون می آورد، از آمیخته شدن احساسات با عقل بیرون می آورد، دیگر اگر یکی آمد و برای شما گریه و زاری کرد! و شروع کرد به اشک ریختن! و قرآن را آورد و به زمین و آسمان قسم تان داد! دیگر فقط نگاهش می کنید و تحت تاثیر او قرار نمی گیرید، دیگر در آن موقع اگر نگاه کردید و دیدید فلان کس گفته این کار را بکنید که دارای شوکت و هیمنه و شخصیت است دیگر به شخصیتش نگاه نمی کنید، بلکه فقط [به صحت حرفش] نگاه می کنید، دیگر اگر دیدید جو و جریانات به یک سمتی غلبه کرد و همه از یک مسئله صحبت می کنند و همه مردم را دارند به یک طرف دعوت می کنند شما فقط می ایستید نگاه می کنید، این [عقل] را بکار می اندازید نه این [احساس] را.

آن زمان زمانی است که می شود گفت که دیگر کم کم آمادگی پیدا می شود، آن زمانی که انسانها و افراد از تقلید کورکورانه خارج می شوند، از اینکه "فلان آقا گفت" خارج می شوند.

- مگر می شود که فلانی یک چنین حرفی بزند؟

- خب بله! می شود. یک وقتی ما در کلاس درس شفای یکی از آقایان بودیم و درس می خواندیم، در آن موقع بعضی ها مطرح بودند، یک صحبتی شد، یکی از آن طلبه های که خیلی طرف دار بعضی ها بود گفت: "آقا این حرفی که شما می زنید مخالف با حرف آقا است" گفتم: "حرفی که آن آقا هم می زند مخالف با حرف بنده است!" گفت: عجب! گفتم: تعجب ندارد، مگر آقا حرفش وحی مُنزل است؟ نخیر! شما دلیل

بیاور حرف مرا را رد کن، بطور منطقی رد کن.

"حرف شما با حرف آن آقا مخالف است" این می‌شود شعار، و تا وقتی که ما در این شعاریم امام زمان ظهور نمی‌کند! صد هزار سال دیگر هم بگذرد ظهور نمی‌کند، تا وقتی که می‌گوییم "حرف شما مخالف حرف آقا است!" امام زمان می‌گوید جای من نیست، تا وقتی صحبت در این است که این مطلب شما با فلان مطلب [فلانی] در تعارض است امام زمان می‌گوید من نمی‌آیم، تا وقتی که فقط به محاسن و عمامه نگاه می‌کنیم امام زمان جایش نیست، تا وقتی که به شخصیت‌ها و شئون افراد نگاه می‌کنیم امام زمان پا نمی‌گذارد، تا وقتی که ما بدون اینکه خودمان بفهمیم و سرنوشت خودمان را بر طبق مبانی معصومین علیهم‌السلام تطبیق ندهیم گرچه تمام دنیا بیایند بگویند این کار را بکن، امام زمان در غیبت می‌ماند و ظهور نخواهد کرد.

وقتی که شروع کردیم به حرکت و این عقل را به کار انداختیم، این عقل را بکار انداختیم و دیگر هر خوابی را که برایمان گفتند و نقل کردند گوش ندادیم، هر مکاشفه‌ای را برایمان گفتند توجه نکردیم، هر که آمد و هرچه گفت توجه نکردیم بلکه نگاه به موازین کردیم که آیا موازین در اینجا هست یا نیست، آن وقت ...

موازین چیست؟ موازین صدق است! کسی که صادق است می‌توان به او اعتماد کرد، ولی اگر بنده از یک نفر، از خود او دروغ شنیدم آیا دیگر می‌توانم به او اعتماد کنم؟ نه، حالا اگر اعتماد نکردم ولی بلند شدم و دنبالش بروم! در این صورت امام زمان نمی‌آید.

امروز بخاطر حرف یکی بلند می‌شویم به سروصدا و تبلیغ و این طرف و آن طرف! اما فردا که همین طرف حرفش عوض شد، ما هم

بلند می‌شویم حرفمان را عوض می‌کنیم! و بعد هم می‌گوییم یا حجة بن الحسن!

این می‌شود چه؟ احساسات، این می‌شود یا روی حق گذاشتن، یا روی عدل گذاشتن، این می‌شود یا روی عقل گذاشتن، این می‌شود یا روی مکتب گذاشتن، امام زمان برای چه بیاید؟ ایشان می‌گویند من می‌خواهم بیایم عدل را انجام بدهم، تو مگر کوری؟ مگر خدا عقل به تو نداده؟ مگر این معیار در دست تو نیست؟ مگر کوری؟ من [امام] نمی‌گویم حالا آنچه را که پیغمبر و من درک می‌کنم درک بکن، که صد هزار سال هم به آن نخواهی رسید و کسی هم از تو توقع ندارد و خدا هم از تو نمی‌خواهد، ولی به همان مقداری که خدا به تو داده عمل کردی؟ این را من فقط از تو می‌خواهم، کار مهمی از تو نخواستیم، خیلی زیاد از تو نخواستیم، به آنچه که خدا به تو داده، به آن عقلی که خدا به تو داده، به آن معیارهایی که خدا به تو داده، اگر اشتباه کردی اشکال ندارد، من اشتباه را می‌بخشم، اشتباه مسئله‌ای نیست، ما جایز الخطا هستیم و اشتباه می‌کنیم خدا هم ما را جایز الخطا خلق کرده، هیچ مسئله‌ای نیست، ولی آن راه را رفتی و اشتباه کردی یا آن راه را نرفتی؟ اگر نرفتی پس چرا توقع ظهور از من داری؟ چرا؟ بنده تشریف نمی‌آورم، هی حالا جشن بگیر، هی سمینار تشکیل بده، هی از این طرف و آن طرف دنیا دعوت بکن، ولی راه فتوکپی و زیراکس شده را برو! فایده‌ای ندارد، هیچ فایده‌ای ندارد. چراغانی بکن، هی شعر بساز، منبر برو، هیچ فایده‌ای ندارد، مردم را دعوت بکن، به چه دعوت می‌کنی؟ به مسیری دعوت می‌کنی که خودت در آن مسیر نیستی؟! این چه دعوتی است؟ به راهی دعوت می‌کنی که خودت در آن پانمی‌گذاری؟!

این چه دعوتی است؟!»

و در جای دیگر می فرمایند:

«مدتی قبل عده‌ای از دوستان برای دیدن بنده آمده بودند و پرسیدند حضرت چه زمانی ظهور می‌کنند؟ گفتم: «ما که علم غیب نداریم! غیب اختصاص به خدا و اولیاء خاص او دارد که اگر هم آنها داشته باشند به کسی نمی‌گویند؛ ولی یک علامت و نشانه‌ای خدمت شما می‌گویم و آن اینکه: وقتی که دیگر مردم عکسی را در ماه ندیدند، آن موقع زمان ظهور حضرت است؛ درحالی‌که فعلاً همه ما عکس هرچه را که می‌خواهیم و هرچه را که بگویند ببین، در آسمان می‌بینیم!»

«یعنی وقتی احساسات به عقلانیت تبدیل پیدا کند^۱ و به جای به‌کار افتادن احساسات، عقل به‌کار بیفتد، آن موقع زمان ظهور حضرت است.»^۲

حرکت بسوی عقلانیت در مردم دنیا، بشارتی به نزدیکی ظهور

حضرت آقا رضوان الله علیه در بیانات نیمه شعبان سال ۱۴۳۰ هجری قمری فرمودند:

«امروزه در دنیا مشاهده می‌شود که مردم، کم‌کم به سمت عقلانیت حرکت می‌کنند. آثار این قضیه هم پیدا است و طلیعه آن هم بحمدالله ظاهر شده است.

مردم دارند آن استعدادهای خودشان را، آن چه را که در وجود

^۱. جهت اطلاع بیشتر بر این مبنا و فرمایش مؤلف به سخنرانی ایشان در روز عید نیمه شعبان سال ۱۴۳۴ مراجعه فرمایید.

^۲. سیره صالحان.

خودشان به نحو خفا و کمون قرار داده شده بود و زمینه برای بروز و ظهورش وجود نداشت، کم کم نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند. و مردم در همه دنیا، و بطور کلی بشریت، کم کم از مرتبه تقلید خارج می‌شود و به مرتبه عقلانیت خودش را می‌رساند؛ لذا ما می‌بینیم که اعتراضها در دنیا شروع می‌شود. انتقادها در دنیا نسبت به کارها شروع می‌شود. دیگر "حالا ایشان این کار را کرده!"، دیگر کم کم جایی ندارد، "آن شخص آن کار را کرده"، در اینجا دیگر خریداری ندارد. این جنبه عقلانیت و رجوع به فطرت احساس می‌شود که طلیعه آن ظاهر می‌شود. و این اگر به همین کیفیت جلو برود آن وعده‌ای که داده شده است و اولیای الهی آن وعده را دادند که ان شاءالله زمینه‌ای فراهم خواهد شد که مقدمه برای ظهور حضرت است، انسان مشاهده می‌کند. آن انقلاب فکری و انقلاب عقلی و انقلاب اعتقادی که باید افراد آمادگی برای آن رشد عقلی را داشته باشند، و آلا اگر نداشته باشند، حضرت با آنها چه کاری می‌کند؟ گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟!

باید من آن آمادگی را داشته باشم. باید خودم را از آن تقلید کورکورانه ادوار گذشته سنین و مئات در بیاورم تا اینکه بتوانم شمه‌ای از راتحه آن وادی را، به مشام جانم استشمام کنم. باید خودم را بیرون بیاورم؛ باید خودم را از این حصر نجات بدهم تا ببینم چه خبر است! تا ببینیم چه فضایی وجود دارد! اما اگر نه بیایم، هی سرپوش بگذارم هی خودم را گول بزنم، هی دنیا بیاید من را بفریبد، هی ظواهر و مسند و کرسی و اینها من را از رسیدن به آن حقیقت باز بدارد و هی مرا در

زندان بیشتر گرفتار کند، راه به جایی نخواهم برد.^۱

حریت اهل توحید در زمان رفع جمود و تحجر

مرحوم علامه طهرانی می فرمودند:

«حضرت استاد آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه میفرمود:

«این مشروطیت و آزادی و غرب گرائی و بی دینی و لابلالی گری که از جانب کفار برای ما سوغات آمده است، این ثمره را داشت که دیگر درویش کشی منسوخ شد، و گفتار عرفانی و توحیدی، آزادی نسبی یافته است؛ و گرنه شما میدیدید: امروز هم همان اتهامات و قتل و غارتها و به دار آویختن‌ها برای سالکین راه خدا وجود داشت.»^۲

از این رو حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب فقاهاست در تشیع، صفحه ۳۴

می فرمایند:

«ما چه بخواهیم یا نخواهیم به عقل و فطرت جوان امروز نمی توانیم قفل بگذاریم و ادراک آنها را محدود نماییم و تشخیص آنها را در اختیار خود قرار دهیم. همان روش و شیوه‌ای که صدها سال علما و زعمای اهل سنت و جماعت برای تثبیت مسیر خلاف و تقابل با اهل بیت عصمت سلام الله علیهم به کار بردند و حقایق را از دیدگان مردم پنهان نمودند؛ و به انواع حیل و مستمسک، خلاف را صواب و صواب را خلاف جا زدند و حق را زیر پا نهاده، باطل را به جای حق علم کردند، و علی مرتضی را در زاویه عزلت قرار دادند و تمام اعمال و رفتار خلاف

۱. سخنرانی روز نیمه شعبان سال ۱۴۳۰.

۲. روح مجرد، ص ۳۸۴.

شرع و خائنانه حضرات را توجیه و تأویل و به دست نسیان و انکار سپردند.

ولی اکنون می‌بینیم که زمانه در حال تغییر و تحول است؛ مردم به واسطه تحولاتی در تبادل اطلاعات در سطح جهانی، و دسترسی همگانی به مطالب و حقایق، در فضای جدیدی قرار گرفته‌اند و به‌خوبی می‌توانند از صحت و سقم سخنان اطمینان حاصل نمایند. اکنون دیگر یک روحانی و عالم سنی نمی‌تواند با سرپوش گذاردن بر روی حقایق تاریخی و وقایع لاینکر، اذهان و افکار و امیال مخاطبین خود را در اختیار خویش قرار دهد.

پدیده‌های تکنولوژی جدید و فناوری شگرف امروز گرچه دارای معایب و نواقصی است، ولی این ارمغان مبارک و هدیه خجسته را برای نسل امروز مهیا نموده است که پرده‌های ظلم و عصبیت و کتمان و هوی و هوس که همچون سدّی محکم در دهانه جریان رودخانه و مسیل آب گوارا برای سیراب نمودن دل‌ها و نفوس مستعدّه قرار گرفته بودند، دیگر اثر خود را از دست داده‌اند و چشمه خروشان و زلال معرفت بر بستر نفوس و قلوب جویندگان و پویندگان حق و حقیقت، ساری و جاری می‌گردد.

جوان امروز بیش از آنکه به سخنان ما گوش فرا دهد، به عملکرد و رفتار ما می‌اندیشد و آن را با موازین فطری و عقلانی خویش به محک و سنجش می‌گذارد. تألیف کتاب‌های فقهی و فلسفی و اخلاقی در برابر یک دروغ و یک تزویر و یک خلاف، پشیزی به حساب نمی‌آید؛ و برگزاری مجالس وعظ و خطابه در برابر رویکرد خلاف اخلاق، سودی نخواهد بخشید.

امروزه دیگر سخن از طهارات و نجاسات با نسل جوان ثمری ندارد، و رساله‌های عملیه که متکفل احکام و تکالیف ظاهری می‌باشند، در فضای فرهنگ و باورهای نسل جدید چندان مشکلی را حل نخواهند کرد. تکلیف به نماز و روزه و خمس و زکات بدون ارائه مبانی اخلاق و اعتقادات رصین و قابل هضم و قبول، مثمر ثمر نخواهد بود.^۱

فرمایش امام صادق علیه‌السلام در لزوم تحقیق جهت شناخت و پذیرش دین

ایشان در ادامه چنین می‌نویسند:

«امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرَّجَالِ، أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرَّجَالُ كَمَا أَدَخَلُوهُ فِيهِ؛

وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ؛

”کسی که به واسطه اعتماد به افراد و حسن نیتی که به آنان دارد، بدون تحقیق و تأمل شخصی در این دین وارد شود، روزی فرامی‌رسد که همان‌طور که او را در دین داخل کردند از دین خارج خواهند کرد؛ ولی کسی که به واسطه تأمل و تدبیر در کتاب الهی و سنت و روش پیامبر گرامی به این دین متدین شود، اگر کوه‌ها از جای خود بجنبند او نخواهد جنبید و متزلزل نخواهد شد.“^۲

عدم کفایت بیان صرف احکام ظاهری در حل مشکلات امروزی

سپس ادامه می‌دهند:

«باری، امروزه دیگر از آن اجتهاد گذشته طرفی بسته نخواهد شد،

۱. فقهات در تشیع، ص ۳۵ - ۳۳.

۲. همان، ص ۳۹.

و نشر رساله‌های عملیه مشکلی را از نسل امروز، به‌خصوص طیف جوان، حل نخواهد کرد. مردم در زمان سابق - به جز عده‌ای معدود - دغدغه‌ای برای دیانت خویش جز همان احکام و تکالیف ظاهری نمی‌دیدند؛ و در فضای بسیط و عامیانه اعتقادات و باورهای دینی، فارغ از قیل و قال مدرسه و خانقاه، به مسموعات و مکتوبات مستمر و رایج گوش فرامی‌دادند و دل و دین بدان می‌سپردند؛ و هر سخن و یا اعتقادی ولو صحیح اگر در مقابل این سنت و شیوه می‌شنیدند، آن را مردود و محکوم می‌شمردند؛ و تفحص و تحقیق در مسائل اعتقادی و کلامی و معارف مبدأ و معاد، تنها و تنها چند درصد فضای دین و شریعت را در ذهن و نفس آنان اشغال می‌نمود، و نود و چند درصد این فضا به مسائل شرعیّه ظاهریّه اختصاص داشت.

ولی امروزه مطلب کاملاً به‌عکس گذشته و در تقابل با آن واقع شده است. یعنی دغدغه نسل امروز، احکام طهارات و نجاسات و حیض و نفاس نیست؛ نسل امروز به دنبال چشمه‌ای می‌گردد که عطش پاسخ‌ها و جواب‌های سؤالات و توقّعات و خواست‌های فطری و عقلانی خود را برطرف نماید. جوان امروز تا پاسخ ابهامات معارف مبدائی و معادی خویش را پیدا نکند، کجا می‌توان با ارائه رساله‌های عملیه و تکلیف به انجام احکام ظاهری، جواب مشکلات او را داد و او را قانع نمود؟!

بنابراین رساله‌های عملیه امروز با رساله‌های عملیه سابق، زمین تا آسمان تفاوت دارد. اگر مجتهدی در زمان گذشته با خواندن جزواتی در صرف و نحو و درایه و اصول می‌توانست تکلیفی را برای سایر افراد بیان نماید و بدین وسیله دین و التزام خود را به شارع مقدّس اداء نموده باشد، امروز دیگر اداء دین و تعهّد، صورت دیگری پیدا کرده است.

نسل امروز با هجوم ایده‌های مختلف و نظریه‌های گوناگون در مسائل مختلف کلامی و فلسفی و عرفانی - بخصوص از ناحیه روشن‌فکران دینی - در مرتبه اول، اصل دین و التزام به مبانی برای او مشکل‌ساز خواهد شد؛ و با توجه به جذّابیت و ظاهر آراسته این مغالطه‌ها و سفسطه‌ها مشکل بتواند خود را از نتایج و پیامدهای شوم و منحرف آنها برهاند و مسیر حق و مکتب راستین را در گردباد حوادث جدید پیدا کند.

به خاطر می‌آورم روزی یکی از مراجع و فقهای بزرگوار، به عالمی فلسفه‌آموخته چنین پندی داد که:

”مردم به واسطه براهین و مبانی دقیق فلسفه و کلام، روی به دین و مذهب نمی‌آورند؛ بلکه به واسطه همین رساله‌های عملیه و عمل به حلال و حرام است که ملتزم به آداب و سنن شرعیّه و مذهب می‌شوند!!“

عجبا! چه می‌شنویم و چه احساس می‌کنیم، آن هم از مرجعی که مسئولیت شرعی بسیاری از افراد و مقلدین را بر عهده و گرده خویش قرار داده است! عزیز من! این سخن، دیگر در زمان ما جایگاه و منزلتی ندارد و مدت‌ها از تاریخ مصرف آن سپری شده است؛ بلکه با عرض معذرت و جسارت باید گفت: این نوع مرجعیّت، دیگر در میان نسل امروز و تفکر جدید جایگاه و اعتباری ندارد! آری برای افرادی که هم‌چنان در همان باورها و فضاهاى ساده‌لوحانه و عامیانه از کسبه کوچک و بازار بسر می‌برند، شاید منفعتی داشته باشد. آیا با طرح مسائل حلال و حرام می‌توان به شبهات و اشکال و ایرادهای کلام جدید پاسخ داد؟!؟

اگر در مرجعیت گذشته صرفاً با اطلاع از مبانی صرف و نحو و درایه و اصول می توانستند تا حدی مشکلات فقهی مردم آن روز را حل و رفع نمایند، در مرجعیت فعلی بدون اطلاع و اشراف تام بر مبانی حکمت و عرفان و اخلاق و نیز احاطه بر دست آوردهای کلام جدید، امکان صدور فتوا و الزام به تکلیف وجود نخواهد داشت.^۱

به قول خواجه شیراز، رحمة الله علیه:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند	نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست	کلاه داری و آیین سروری داند
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن	که دوست، خود روش بنده پروری داند
غلام همّت آن رند عافیت سوزم	که در گداصفتی کیمیاگری داند
وفا و عهد، نکو باشد از بیاموزی	و گر نه هرکه تو بینی ستمگری داند
ببایختم دل دیوانه و ندانستم	که آدمی بچه ای شیوه پری داند
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست	نه هرکه سر بتراشد قلندری داند
مدار نقطه بینش ز خال توست مرا	که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد	جهان بگیرد اگر دادگستری داند
ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه	که لطف طبع و سخن گفتن دری داند ^۲

حضرت آقا در یکی از جلسات شرح حکمت متعالیه می فرمودند:

«بنده مشاهده می کنم که آن زنجیری که به دست و پای ما زده شده بود و چشم و گوش ما را بسته بود و این طور به ما و ملت القاء شده بود که هر کسی که آمد و عمامه سرش گذاشت دیگر مسئله تمام است،

۱. فقاقت در تشیع، ص ۴۱ - ۳۹.

۲. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۷۷.

هر کسی که آمد و مسئله‌ای را مطرح کرد دیگر تمام است، هر کسی که آمد و خلاصه سری تکان داد و تبسمی کرد واجب‌الاطاعه است و دیگر این مسئله جایی ندارد، آن زنجیر باز شد و این باور در میان مردم به وجود آمد.

منتهی حالا خوب زمان می‌برد تا اینکه حتی کسانی که مشکل است برایشان از دست دادن یک باوری که دهها سال با او زندگی کردند، خیلی مشکل است، خوب واقعا مشکل است، باورهایی که دهها سال با آن باورها زندگی کردند و با خون و گوشت و پوستشان عجین شده و مخفی شده، یک یک بخواهد در بیاید و بیرون کشیده شود و حقایق و حیانی جایگزین سلائق شخصی بشود، این کار دارد و زمان می‌برد البته دیگر بسته به مشیت خدا دارد، ما بر حسب ظاهر می‌گوییم.

ما مثلاً راجع به ظهور حضرت مگر از امام صادق علیه‌السلام روایت نداریم که اگر خدا بخواهد در یک شب همه مسائل عوض می‌شود؟ و ما واقعا به چشممان دیدیم که چطور همه چیز یکدفعه کن فیکون می‌شود، همه چیز از این قضیه برمی‌گردد به این قضیه، حالا زمان ظهور هم لعل اینکه همینطور باشد، یک مرتبه مردم به یک باوری برسند، شوک وار، شوک زننده و وارد کننده که تمام آن اندوخته‌های خودشان را یک مرتبه زیر و رو کند و حلاجی کند و غربال کند، آنچه که در این می‌ماند فقط حق است و امام است و معصوم است و بس.

همه چیز دیگر کنار می‌رود، هر شخصی در هر وضعی و در هر قیافه‌ای و در هر شکلی و در هر شأنی از شئون که می‌خواهد باشد همه کنار می‌رود و فقط امام معصوم می‌ماند؛ امام معصوم واقعی می‌ماند، نه آنکه من الان دارم مطرح می‌کنم، نه! او مجسمه است. آن ساپورت برای

کارهای خودم است. آن آقای که بلند می‌شود می‌آید در جلسه مهدویت صحبت می‌کند و می‌گوید ما باید عدالت امام مهدی را به همه جهان صادر کنیم، خدا می‌آید مشیت را باز می‌کند، تو داری این حرف را می‌زنی؟ تو می‌خواهی آن عدالت امام زمان را به همه جای دنیا صادر کنی؟! این بود عدالت؟! این بود؟! برای بنده از این کارت دعوت هر سال می‌فرستند، خیلی جالب بود خیلی عجیب! وقتی که نگاه می‌کردم یک جریاناتی که در آنجا هست؛ مسیری که این جریانات آن مسیر را می‌رود، آیا همانی است که مورد نظر آن کسی است که برای او دارید این مجالس را تشکیل می‌دهید؟! این است؟! قضایا این است؟!^۱

قهر شدید علامه طهرانی بخاطر ترسیدن یک زن در خیابان

حضرت آقا قدس سره می‌فرمودند:

«یک روز با پدرم صبح حرم مشرف شدیم، در برگشت با ماشین بنده، ایشان عقب نشسته بودند، اتفاقاً سالهای اخیر حیات ایشان هم بود، وقتی که داشتیم از حرم بر می‌گشتیم، آن موقع دور حرم امام رضا می‌شد با ماشین رفت، یک زنی میخواست از خیابان رد بشود، من تصورم این بود که او ایستاد تا ما رد بشویم و اتفاقاً خط عابر هم نبود، من یک همچنین تصویری کردم حالا شاید اشتباه کردم یا او یک همچنین تصویری کرد که... همین که نزدیک شدیم یکدفعه آمد و من رفتم با تصور اینکه می‌ایستد و رفتم تا نزدیکش و ترمز که کردم، این ترسید! به او نزد، فاصله داشتم ترسید! یکدفعه آقا، خدا نیاورد به

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۰، ص ۶۸۳.

روزگارت، دیدم مرحوم آقا رنگش قرمز شد و گفتند:

”چرا این کار را کردی؟! چرا یک مسلمان را لرزاندی؟! تو باید فردای قیامت پاسخگو باشی، بخاطر این عملی که انجام دادی در روز قیامت تو را می‌ایستند و از تو سوال خواهند کرد!“

ببینید یک ترساندن زن آن هم نه عمدی من خیال می‌کردم آن ایستاده، حرکاتش نشان می‌داد ایستاده من بروم، ولی می‌گویند تو بیشتر می‌بایست ملاحظه کنی، سرعت را مثلا کم کنی که وقتی به او می‌رسی با آرامش و سکونت نفس رد بشود، با خیال راحت رد بشود.

اینها آن این نکته‌هایی است که ما باید در این درسها بفهمیم! این مبانی کی باید برای مردم توضیح داده بشود؟!

آن وقت شما ببینید تفاوت ره از کجا است تا به کجا، مردم باید به این مبانی رو بیاورند تا امام زمان بیاید!، به این مسائل، به این مبانی؛ و ایشان تا شب دیگر با من حرف نزدند، هر چه گفتیم بابا غلط کردیم، توبه کردیم دیدیم خلاصه نه! فایده ندارد! دیگر ایشان با من تا شب حرف نزدند، فردا مثل اینکه ما را بخشید، یک زن را ما ترساندیم که حقمم بود، حقم بود یعنی به نظرم این بود که کارم درست است والا اگر می‌دانستم می‌ترسد ترمز می‌گرفتم... آن موقع گردنمان از آن پشت فرمان زده می‌شد حالا چه برسد به این، چرا تو کم توجهی کردی؟!

من الان دارم یک خورده می‌فهمم بعد از این جریاناتی که اتفاق افتاد، شاید برای خود من هم خیلی مفید بوده برای افکارم، بالاخره چیزهایی برای انسان همین جوری که نمی‌شود، بالاخره یک جوری باید بشود که یک چیزهایی بفهمد، الان یک مقداری از حال ایشان را،

آن موقع برای یک زنی که فقط یک خورده ترسید، دارم درک می‌کنم، دارم می‌فهمم که چگونه می‌شود که انسان در یک موقعیتی قرار بگیرد که با احساس مردم و با درون مردم اتحاد برقرار کند، با آن احساس، با آن پدری که بچه‌اش دارد جلوی دستش جان می‌دهد، با آن مادری که دخترش دارد جلوی دستش جان می‌دهد، اتحاد برقرار کند. حال آن وقت دیگر آدم می‌تواند زنده بماند؟! می‌تواند طوریش نشود؟!...

ان شاءالله در خود افراد، در خود طلاب یا در خود اهل علم، هم این مسائل و این قضایا کم کم بیاید و آن نفس و ضمیر و فطرتی که دست نخورده به دور از مسائل شائی و صنفی و شخصیتی آن فطرت بیاید و همراه با سایر افراد در اصناف مختلف یک شکل واحد بگیرد، آن وقت می‌شود گفت که کم کم می‌خواهد یک چیزهایی انجام بشود، یک تحولاتی می‌خواهد به وجود بیاورد.^۱

هیچ راهی جز پاسخ به فطرت برای کسی باقی نمانده است!

سپس اینگونه ادامه می‌دهند:

«و این راهم باید بدانیم، حوزه‌های ما باید بدانند این را بنخواهیم و نخواهیم قطار به ریل دیگری افتاده، ما خودمان را سوار این قطار کردیم، همراه با این قطار می‌رویم و در جهت نور و رستگاری و فلاح حرکت می‌کنیم، ولی اگر سوار نکردیم قطار می‌رود و ما جا ماندیم! مسئله این است، قطار دارد می‌رود و ما جا ماندیم زمانه به دور دیگری به چرخش افتاده و تاریخ جریانات دیگری را دارد می‌نویسد؛ بله هی

۱. شرح حکمت معالیه، ج ۲۰، ص ۶۸۵ و ۶۸۶.

می‌آییم بالا می‌رویم، پایین می‌رویم دست و پا می‌زنیم که هی وضع خودمان را تثبیت کنیم فایده ای ندارد، هیچ راهی جز پاسخ به فطرت نه برای دانشگاهی مانده، نه باری اهل علم مانده و نه برای بازاری مانده، برای هیچ کس نمانده، پاسخ به فطرت باید داده بشود، به هر میزانی که این پاسخ به تأخیر بیفتد صدمات و لطمات بیشتر خواهد شد و در هر زمانی که پاسخ به فطرت انسان، هر چه می‌خواهد باشد، هر توقّعی می‌خواهد باشد، هر انتظاری می‌خواهد باشد، حالا باید پاسخ داد.

آقا در دستت چیست؟ در دست من که چیزی نیست! خوب باز کن. نه! صلاح بر این است که باز نشود؛ با این حرفها نمی‌شود پاسخ به سوال داده بشود.

آن کسی که می‌آید راحت در چشم شما نگاه می‌کند و دروغ می‌گوید، این قدر راحت، انگار دارد از نان و پنیر و خیار و گردو اینها راحت می‌زند، انگار نه انگار، صاف [می‌گوید] یک همچین مسئله‌ای نبوده، یک خنده خیلی ملیحه‌ای هم می‌فرمایند؛ این اصلاً برگشته، یعنی این شخصیت تبدیل به شخصیت دیگری شده و بالاخره مسائل این طوری نمی‌ماند. بنابراین این پاسخ به فطرت باید هر چه زودتر داده بشود، بنده هم بارها این را گفتم، اگر داده نشود معلوم نیست که چه مسائلی است، زیرا فطرت، انسان را رها نمی‌کند.^۱

۱. شرح حکمت معالیه، ج ۲۰، ص ۶۸۷.

غزل شیوای حافظ شیرازی درباره حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه

حضرت علامه طهرانی در کتاب روح مجرد می‌فرمایند:

«جناب حافظ شیرازی چقدر زیبا در وصف حضرت صاحب الزمان سروده، و از غیبت و انتظار وی یاد کرده، و خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرفی نموده است؛ و لیکن با چه عبارات نمکین، و اشارات دلنشین، و کنایات و استعاراتی که حقاً بی‌اختیار بر زبان انسان جاری می‌شود که او لسان الغیب است:

سلام الله ما کر اللیالی	و جاوبت المثنائی و المثالی (۱)
علی وادی الاراک و من علیها	و دار باللوی فوق الرمال (۲)
دعا گوی غریبان جهانم	و ادعو بالتواتر و التوالی (۳)
به هر منزل که رو آرد خدا را	نگه دارش به لطف لایزالی (۴)
منال ای دل که در زنجیر زلفش	همه جمعیت است آشفته حالی (۵)
ز خط صد جمال دیگر افروز	که عمرت باد صد سال جلالی (۶)
تو می‌باید که باشی ورنه سهل است	زیان مایه جاهی و مالی (۷)
بر آن نقاش قدرت آفرین باد	که گرد مه کشد خط هلالی (۸)
فحبک راحتی فی کلّ حین	و ذکرک مونس فی کلّ حال (۹)
سویدای دل من تا قیامت	مباد از سوز سودای تو خالی (۱۰)
کجا یابم وصال چون تو شاهی	من بدن نام رند لا ابالی (۱۱)
خدا داند که حافظ را غرض چیست	و علم الله حسبی من سؤالی (۱۲) ^۱

و در تعلیقه گوید: این بیت هم در آن غزل است و گویا از خواجه

باشد:

أَموتُ صَبَابَةً يَا لَيْتَ شِعْرِي مَتَى نَطَقَ الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِ (۱۳)

در بیت اوّل و دوّم می‌گوید: سلام خدا باد پیوسته و همیشه تا وقتی که شبها مرتّباً یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند، و طلوع و غروب موجب پیایی در آمدن آنهاست، تا زمین و خورشید و ماه و ستارگان باقی است، و تا وقتی که رشته‌های دو صدایه و سه صدایه تارها و نغمه‌ها و آهنگهای چنگ‌ها و سازها می‌نوازند و قدرت و تاب و توانشان برای بلند داشتن این سرود باقی است (زیرا مثانی به معنی صداهای دوباره‌ای است که تار و چنگ میدهد، و مثالی در اصل مَثَالِث بوده است یعنی صداهای سه باره که از آنها شنیده می‌شود). بر وادی اراک که منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسی که بر فراز آن زمین سکونت دارد و بر خانه‌ای که در قسمت نهائی در آن بالای رَمَلها و شنها بنا شده است.

سپس در بیت سوّم می‌گوید: دعاگوی غریبان جهانم، و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا میکنم و دعاگو هستم؛ که باز روشن است: آن غریب جهانی که از شدّت غربت و تنهائی ظهور نمی‌کند غیر از حضرت حجّت کسی نیست.

و در بیت چهارم میرساند: او که محلّ ثابتی ندارد- گرچه اصلش از مکه و از وادی الاراک است- و دائماً در عالم در گردش است، ای خداوند مهربان از تو درخواست می‌نمایم تا با لطف دائمی خودت او را در هر منزلی که وارد می‌شود و در آن مسکن می‌گزیند نگهداری

کنی .

و در بیت پنجم می‌گوید: ای دل! در فراق او ناله مکن، چرا که گرچه در غیبت است و چهره و رخساره‌اش را از نمایاندن مخفی میدارد، و لیکن بواسطه گیسوان و زلف سیاه او- که کنایه از هجران و غیبت است- آشفته حالان میتوانند کسب جمعیت کنند و به مقصود نائل آیند.

و در بیت ششم می‌گوید: اینک که رشد و بروز جمال در تو فزونی یافته است، خداوند عمر تو را طویل گرداند و از گزند حوادث مصون بدارد.

و در بیت هفتم می‌گوید: توئی ولیّ والای ولایت که قوام کون و مکان بر تو قائم است؛ و تو باید بر قرار و مقرون به بقاء و صحت و آرامش بوده باشی، چرا که در رأس مخروطی، و بر همه ما سوی حکومت داری. و در برابر این امر مهمّ و ارزشمند، زیانهای جانی و ضررهای مالی هر چه هم فراوان باشد، به من و یا به جهانیان برسد، مهمّ نیست بلکه خیلی سهل و آسان است.

و در بیت هشتم می‌گوید: آفرین بر دست قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی که تا به حال گذشته، حفظ و نگهداری نموده است؛ همان نقّاش قدرت که بر گرد ماه بر فراز آسمان خطّی به شکل هلال می‌کشد تا مردم ماه را ببینند، با آنکه بدون شکّ تمام کره ماه موجود است، اما کسی آن را نمی‌بیند، و در غیبت و پنهانی میگذارد، و فقط از این کره آسمانی به قدر هلالی نمایان است بطوری که اگر کسی نظر کند می‌پندارد کره‌ای نیست، فقط هلالی بر آسمان موجود است. امام زمان هم موجود است همچون کره تامّ و تمام، اما کسی آن را

نمی‌بیند و ادراک نمی‌کند و فقط به قدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع می‌گردند، ولی باید ظهور کند و از پرده خفا برون آید و چون بدر و ماه شب چهاردهم نور دهد و همه جهان را منور کند.

خوب توجه کنید: اگر این بیت را این طور معنی نکنیم، معنی آن چه میشود؟! تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی، و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن بر گرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است؟!

و اگر مراد از ماه را سیما و چهره محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم محاسنش بدانیم که بر گرد آن روئیده است، با آنکه این استعاره با آن استعاره قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز بمقدار هلالی که نمایان است، دو مفاد است مع ذلک این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد؛ زیرا آن انسانی که در خارج بر گرد صورت چون ماهش محاسن روئیده است، با توصیف غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر اوصافی که در این غزل آمده است، غیر از آن حضرت نمی‌تواند مراد و مقصود باشد.

و در بیت نهم می‌گوید: من پیوسته با تو سر و کار دارم. محبّت توست که راحت دل من است در هر حال، و ذکر توست که آنیس من است بطور پیوسته و مدام.

گرچه نظیر این مضمون در سائر غزلهای حافظ موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس حقّ تعالی است، و لیکن در این غزل به قرینه سائر ابیات غیر از حضرت حجّت نمی‌تواند بوده باشد. پس ضمیر مخاطب ذِکْرُکَ و حُبُّکَ راجع به اوست.

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا می‌گوید: دریچه

قلب من که مملو از خون حیات بخش من است، و پیوسته آن خون در جنبش و حرکت و ضربان و خروش است، هیچگاه از معامله و سر و کار داشتن و تلاش برای بدست آوردن محبت و رضای تو خالی نباشد. و در بیت یازدهم مخاطب خود را شاه، و خودش را رند و گدای لا ابالی خوانده است؛ و وصال این درجه پست و زبون را با آن شاه با عظمت و با تقوی و دارای عصمت و طهارت، بعید به شمار آورده است. در این بیت هم معلوم است که: مراد وی از «چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت کلّیه الهیه نمی باشد.

و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از سخنان و تخاطب فوق بطور رمز و اشاره، پرده بر میدارد که: اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه میخوایم بگویم؛ صراحت نبود و من نمی خواستم یا نمی توانستم آن وجود اقدس را چنانکه باید و شاید معرفی کنم، و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم؛ اما خداوند علیم و خبیر میداند که در دل من چه مراد بوده است، و او کفایت میکند از کلام و سؤالی که من بخوایم آن را بر زبان آورم. و در بیت إلحاقی می گوید: من از شدت عشق و آتش و جَد بالآخره خواهم مرد، و در انتظار فرج او جان خواهم سپرد؛ و مانند یعقوب در فراق یوسف کور خواهم شد و چشمم پیوسته بر در است که چه موقع بشیر، بشارت از لقاء وصال میدهد؛ و یوسف گمگشته بیابانی در چاه غربت در افتاده، غریب و تنها، سرگشته و متحیر مرا بشارت دیدار میدهد، و با فرج او و لقای او چشمانم بینا میگردد، و چون مرده از قبر

برخاسته زنده میگردم و حیات نوین می یابم.»^۱

در پایان از خداوند می خواهیم که:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْأَسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ
وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ، وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

«بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان با تضرع و ابتهال بدرگاه تو از سویدای
دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را
سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی. و ما را از داعیان
بفرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی. و بدین سبب از مواهب عالیه
و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمائی.»

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ، وَ
عَلَى أُخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَصَاحِبِ سِرِّهِ وَلِوَاثِيهِ وَوَزِيرِهِ وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ
وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ: عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عَلِيِّ الْبَتُولِ الْعَذْرَاءِ الصِّدِّيقَةِ
الْكُبْرَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ عَلِيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
وَ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ ابْنِ
مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحَلْفِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ
مَنْهَجَهُ وَ جَعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ تَابِعِيهِ وَ نَاصِرِيهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُحَامِلِينَ لِذَوْلَتِهِ وَ
شَوْكَتِهِ.

۱. روح مجرد، ص ۵۲۳ - ۵۱۹.

اللَّهُمَّ الْعَنُ أَعْدَاءَهُمْ وَ مُخَالَفِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَ مُنْكَرِي
فَضَائِلِهِمْ وَ مَنَاقِبِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

اللَّهُمَّ أَعْلِ دَرَجَةَ اسْتَاذِنَا وَ وَلِيَّنَا وَ مُرَبِّينَا وَ الْهَادِي إِلَى الْحَقِّ صِرَاطُنَا، الْمَرْحُومِ
الْمَبْرُورِ، الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ مَحْسَنِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ سَالِكِي سَبِيلِهِ
وَ الثَّابِتِينَ عَلَى مَنَهْجِهِ فِي صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُؤَفَّقِينَ لِأَدَاءِ شُكْرِهِ، وَ
مِنَ الْمُؤَدِّينَ لِحُقُوقِهِ، وَ احْشُرْهُ فِي زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ
اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ اخْلُفْ عَلَى عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ